



خطی «فهرست شده»
۷۵۴۴

این نثری است که در روز
هفته نهم قول الهم قریب التمام
۳۵ در روز جمعه در این روز
عالمی است که در روز جمعه
مبارک است و در این روز
و در این روز که در این
فرد و توبه و در جمعه

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: میزان الملوک
مؤلف: صفی بن حسن
موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۹۵۵۷

بازدید شد: ۱۳۸۲

شماره قفسه: ۷۵۴۰۴

۳۲۱۵

بازرسی شد

י	
כ	
כא	
כב	
כג	
כד	
כה	
כו	
כז	
כח	
כט	
ל	
לא	
לב	
לג	
לד	
לה	
לו	
לז	
לח	
לט	
מ	
מא	
מב	
מג	
מד	
מה	

فروق و بونایست چنانکه همیشه شد و این مختصر است

بدیه یا بنموده می شود **باب اول** در بیان معنی عدالت

و بیان حقیقت و بدایه آن **باب دوم** در بیان معنی خلاقیت

از جانب خداوند عز و جل که معنی نهایت عدالت **باب سوم**

در بیان کیفیت سلوک ملوک و ارباب امر و فرمان **باب چهارم**

در بیان کیفیت سلوک ملوک با هر طایفه از رعایا **باب پنجم**

در بیان کیفیت سلوک و زبیر و بوزاریان و اصحاب علم و دیوان

باب ششم در بیان کیفیت سلوک علما و مشایخ و اهل علم و خط

و قاضیان **باب هفتم** در بیان کیفیت سلوک ارباب نعم و دولت

باب هشتم در بیان کیفیت سلوک و باقی و بزرگان و اعیان

و اهل زرعت و ده نشینان **باب نهم** در بیان کیفیت سلوک اهل

و تجارت **باب دهم** در بیان کیفیت سلوک اهل حرف و صنعت

و از این بیان و این تفصیل معلوم میشود که این مختصر مائة و شصت و

کامل است و نام نهاده شد بمنزله الملوک و الطوائف و شرائط استقیم

فلسوک الخلاف **باب یازدهم** **باب اول** در بیان معنی

عدالت

عدالت و حقیقت و بدایت آن و در آن سه تبهیدات **تبهید اول**

بدانکه عدل عدالت یعنی رپستی و دوری و جتناب نمودن از آنچه

و دوری از افراط و تفریط و نادرستی است و عبارت دیگر مثل

و مساوی بودن و همان داشتن بر چیز است یعنی بر هر طرف آن

افراط و تفریط و زیاده و نقصان نباشد و از این سبب است که هر یک

از دو طرف حمل و با چوبان را عدل گویند **تبهید دوم** یعنی در هر یک که

و هم و بهم وزن یکدگر مساوی باشد و کسر همین آن کسره فروز در

مابین آن و سبب نای و بکرات که نشاوی آنها در غیر جنس باشد

مثل او عدل ذرات صیامه و الا حیر فروز در سه و شش باشد

و هر دو معنی نادرست و ازین جهت است که عدل مع عدالت با لفظ و

و صراط مستقیم و انصاف نیز بیان نموده می شود و خداوند فرموده است

و کذلک جعلناکم امة وسطا **تبهید سوم** بائنه اطهار و صلوات الله

علیهم نموده است و فرموده است که کرد انیدیم ما شما را جماعت

و طایفه وسطی یعنی صاحبان عدل و عدالت و حدیث مشهوری

که فرموده اند که خیر الامم و الاوسطی است همین معنی دارد یعنی

بهتر از همه امور و اوسط آنها یعنی عادل و از آنها باشد چنانکه
 و سطر از افراط و تفریط دور است و عین معنی تساوی و صراط مستقیم
 و فرموده خداوند که ان نجی علی صراط مستقیم بر معنی
 آن نیست که بعضی چیزی فریاد کند که بهر سببیکه پروردگار من بر صراط
 مستقیم است یعنی در همه صفات و کمالات و کمالات و فضائل و قدر و شرف
 بر صراط مستقیم عادل و عدالت بهر سبب و از افراط و تفریط دور و اعتدال
 منزله و بری سبب و عکس جور و استیصال و انحطاط را که معنی
 عدالت نیز انصاف میگویند یعنی لطف و انصاف و مساوات
 و همان معنی عدل و عدالت میباشد از این تقریرات معلوم
 میشود که محل استعمال عدل و عدالت همیشه باید که دو یا بیشتر و غیر
 در میان جمعی باشد و هر یک که جمیع بیشتر از دو و موجب عدل
 و عدالت در آنجا بیشتر است و شدیدتر میباشد و از این سبب
 که استعمال آن را میان حقوق الناس و در سلوک با جمیع رعیت
 بیشتر میباشد ان استعمال آن و حق خداوند تبارک و تعالی استعمال
 و موجب و لزوم آن در حق هر کس که رعیت و مملکت و بیشتر است

باید که بیشتر و شدیدتر باشد و چون آنکه تمام ماسوی الله رعیت و مملکت خداوند
 میباشد صفت عدالت و هم عدل در حق خداوند مقدم و اول و شریف
 و اکثر میباشد و بعد از آن در حق پسر و اولاد و بعد از آن
 در حق علماء و اهل فضل و فضائل و مستوی و مساویین و حکام و بعد از آن
 در حق ارباب دولت و نفوذ و بعد از آن در حق اهل زراعت
 و تجارت و حرفه و صناعت و بعد از آن در حق سایر اعیان و اشیاء و سبب
 و کمی رعیت و مملکت آنها و احدی نیست شباهت رعیت و مملکت
 حتی یک شخص فرسیده و حید که با تسبیح و تاج و عصا خود حساب
 رعیت و مملکت است و باید که در میان آنها بعد از عدالت
 سلوک نماید و از اینجا است که در حدیث از جناب امام جعفر صادق
 وارد شده است که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت و الامیر الذی
على الناس راع و هو مسئول عن رعیت و الرعيل راع على اهل و هو مسئول
 عنهم و المرأة راعية على اهل بيت بعلمها و ولده و هي مسئولة عنهم
 و لهيبه راع على مال بيتيه و هو مسئول عنه الا کلکم راع و کلکم
 مسئول عن رعیت یعنی جمیع فرساده و اشخاص ثنائی بنی آدم رعیت

نگردند و معنی آید و تم آنست که از برای هر امتی رسولی میسر باشد پس در
 قیامت که حاضر نموده میشود و می آید رسول ایشان پس سوال نموده
 میشود از رفتار و کردار طرفین و حکم نموده و جزو مابین ایشان است
 و ایشان ظلم نموده نمی شوند پس معلوم شد که احدی در این دنیا
 بدون رعیت و ملک نیست باشد و یکی مأمور میباشد که
 در رعیت خود طریقه عدل و انصاف را گرفته و از ظلم و استغناء و جود
 و احتیاج جهتناب و دوری نموده و بر صراط مستقیم باشد
 و راه رسیدن بغیر از نجات و بدار راحت و کرامت و خلود
 و جنت منتهی در آن میباشد و غیر آن راه رسیدن بهلاکت و عدا
 و شقاوت و دوزخ است و امانه و خلود در جهنم میباشد و از این
 و استعانت نمید و و نهیم بدانکه صفت عدل و رفتار عدالت و انصاف
 و بودن بر صراط مستقیم ناشی از وحدت و یکپارگی ذات می شود و
 ظلم و جور و استغناء و کجی و انحراف و تعریض ناشی از دو و ترکیب
 در ذات میشود و هر یک که وحدت و یکپارگی ذات بیشتر باشد برتر است
 صفت عدالت و انصاف و است و واجب و اکمل میباشد و هر یک

که در دست

که وحدت و یکپارگی ذات کمتر و ضعیف تر است صفت عدل و عدالت
 او انقص و غیر شمل میباشد و چون کم باشد و نیکو تر است و تعالی در وحدت
 و یکپارگی بر وجه انتم میباشد و ترکیب در ذات و شریک در الهیت
 و ربوبیت و صفات ندارد و وجود همین ذات و ذات او
 همین صفات او ذات و صفات او همین وحدت است و او
 یک است و یکی و وحدت است و واحد است و همه صفات و افعال
 او یکی عدل و عدالت است و ان دبی علی صراط مستقیم
و شهد الله انه لا اله الا هو و للملائکه
و اولو العلی قانما بالقسط لا اله الا هو الفریق
 و میل بر شیت او و ظلم در حق بر او و جور در حق او و مفروض
 این حکومت و عدل و شیب و انانجات که اقرار و اعتراف بعد
 او اعظم اصول این و ارکان توحید شده است و نسبت جور و ظلم
 به او از اعظم مفاسد در عقاید گردیده است چنانکه نسبت ظلم و جور
 عدل لازم دارد و عقاید دو و نه و ترکیب و شریک و خلاف توحید
 و یک و بیشتر آن ساری صفات جلالت و جلاله حضرت ذوالجلال و

آن را عالم باطن حیوان بوده باشد و در حقیقت از معنی و فیض **سپید** **الطیاس** باشد و همان تسد را زانسانیت دارد که داخل در عالم ملک صورت شده و در صورت انسان گردیده است و از این حد و غایت عبور ندارد و چنانچه بر روی انسان و شباهت انسان گویند و دخل معنی آدم که خداوند در حق او فرموده است که انی جاعل فی الارض خلیفه و فرموده است که و لقد کرمنا بنی آدم و جعلناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیب و الطیب و فضلناهم علی اکثر من خلقنا تفضیلاً ندارد و چنانکه این خداوند تعالی معنی جاری نموده است و لقد کرمنا بنی آدم و در باب دوم بیان نموده خواهد شد و این تکریم همان منظور بود اوست یعنی ازلیه پروردگار و چنانکه در تضاعیف همین مبدء و نسبت شده و این محل در بر و بحر جمع نمودن باطن این دنیا باطن و رزق طیب است همان انصاف به صفات خداوندی و خلق با خلاق اند و خلاق نفسانیه اوست و هیچ مخلوقی از عرش تا فرش بخیرین کمال و جاهتیه مکرم و مفضل نشده و اینان

بر کماله

بر مخلوقاتی که بسیار و پندارند تفضیل نشده است **فرد** **مجموعه** مجموع کمالات و وجودات بیکو تر ازین کون که دیده شود و چنانکه معنی و مبدء عدل و عدالت را دینی پس بدانکه مبدء و مرجع عدالت در عالم مظهر صفات خداوندی که صفات نفسانیه انسان شده است چهار صفت که صراط مستقیم و طریقه عدل و در آن چهار صفت می باشد صفت اول علم و حکمت است و آن حد و وسط و صراط مستقیم در مابین افراط و تفریط است صفت دوم جوهر و دوپس خاوند و آن حد و وسط و صراط مستقیم در مابین افراط و تفریط و تفریط است صفت سوم بخت و نجات است و آن حد و وسط و صراط مستقیم در مابین افراط و تفریط و تفریط است صفت چهارم زهد و عفت است و آن حد و وسط و صراط مستقیم در مابین افراط و تفریط و تفریط است بی غیبتی عنایت و این چهار صفت در نفس انسان که بهر صفت عدل و عدالت بهم میرسد و این کس عدل گویند و صفات هر قدر که باشد مبدء و مرجع جمع آنها با این چهار صفت است چنانکه

مبدء و مرجع ارجح بصفت بصفت عدل میباشد و انچه
 و مستعان نمیدانم بستم بدانکه عدل منبع و اصل جمع خبر باشد
 تمام امر است و نیز انقدر است در مبدء و معاد و دنیا و آخرت
 و نبات و قیام و قوام و بقا و استقامت و پستیها و نظام و نظم و جمیع
 عوالم موجودات از عرش تا فرش و سما و دایان از کواکب و ملائک
 و انجلیه آن از کوهها و جواهر و معادن و جمادات و نباتات
 و حیوانات بر تیر و بکریه و نبویه و جسم و نباتات تمام بواسطه عدل
 و خاصیت عدل میباشد و اگر در یکجوروی از آنها طرف افراط
 و زیاده یا فقر و نقصان یا بل غلبه که در هر آن وجود و ثبات
 از اول تا ایل میکرده و نقصان و انقطاع و برپا آورد و فاسد کرده
 و از اینجا است که خداوند فرموده است که لو کان فیها الله
 الا الله لفسدنا یعنی اگر که بود و در خلق و تدریج بر آسمان
 و زمین خدای متعددی و غیر یک خداوند که مسمی باسم الله است
 هر آن آسمان و زمین بود و نمی آمدند و ثبات نیسیافتند و نقصان
 عدم و انحلال را بر نمیکردیدند چنانکه گفته و دیده و کتب
 و نزل

و شرکت لازم دارد و افراط و فقر و وجود و عدم عدل را شمار را
 چنانچه در حد و یکا کلی لازم دارد و عدل صفات و سطره قیام
 در آنرا را چنانکه سابقا دانسته شد و افراط و فقر و زیاده و نقصان
 موجب دور و اوج عدم نقصان و انقطاع آسمان و زمین و نباتات
 می باشد و پس حدیث بالعدل فاعلم ان السعوات والارضات
 نیز از اینجا میسر میشود و چنانکه کتاب و بدن انسان که یکی از مخلوقات
 صور و نظام بر تیر از زمین است بقا و ثبات و صحت و نبویه آن بصفت
 عدل و اعتدال طبایع و صفات مزاج اوست و بدین الوجود و ثبات
 نمیکرد و زنده نگذاشته و چنان صفات نفسانیه و طلاق حسن و زیبایی
 و هیات باطنیه پس انداخته و ثبات و صحت و زنده نگذاشته
 آنها بودند آنرا و دوری از افراط و فقر و سبب باشد و اعتدال
 و صفات و هیات نفسانیه یعنی عدل و عدالت است چنان
 سابقا ذکر و دانسته شد و از اینجا معنی حدیث المؤمن حی
 فی الدارين و الکافر یقی الدارين را می بینیم
 پس صحت و بقا تمام صفات و اعمال انسان بصفت و بقا و

خواهد بود و مشرب الصلوة عمود الذین منی قلبک
 فیکتفوا و منی ردت رد ما سویها باری و صحیح
 که بگوید که صفت عدل عموم است بر صفات دیگر و راست و هر وقت
 که آن صحیح و مقبول می گردد بدین سایر صفات و کردار و دیگر صحیح
 و مقبول می گردد و هر وقت که او ناقص و مردود گردد بدین
 سایر صفات و کردار دیگر مردود و غیر مقبول می گردد و
 و الحال معلوم میشود که آنجا از فی وی احادیث مستفاد است
 و مشهور بین الناس است که شخص عادل هر چند که کافر باشد
 اهل عبادت خواهد بود و بیست خواهد رفت و داخل جحیم
 نخواهد شد معنی مطلبی است که صحیح است و لیکن معنی آن یکی اینست
 و چه خواهد بود و جاقول آنکه هر کجا که صفت عدل است
 باشد و کفر و شرکنا و معلوم نباشد هر آنکه وجود صفت
 کاشف می گردد بر اینکه کفر و شرک در آنجا و در آنجا نیست
 و آنکه واقع و نفس الامر مؤمن و مومن است چنانکه کفر و شرک
 بفرموده خداوند که ان الشیء لک اعظم خطیئهم ان یجاءوا

و جو ر و ظلم است و جو ر و ظلم ضد عدل و عدالت است و هر
 شخصی که عدل و عدالت محقق نباشد باید که کفر و شرک که ظلم است آن
 نباشد زیرا که اجتماع ضدین محال میباشد و نظیر آن حدیثیست
 نمودن سیرت حضرت آدم علیه السلام با درختیاری کردن عقل
 با حیایا با ایمان و خستیا کردن عقل با کفر و شرک با ایمان و بی
 و جواب دادن آنها باینکه ناموجود باشیم که هر کجا که عقل باشد ما
 با آن باشیم و چه و نهیم آنکه در هر کس که صفت عدل محقق نیست
 کفر و شرک در آن اولایز محقق باشد پس بالاضرب حکم اجتماع صفت
 و غلبه حسنات بر سیئات صفت کفر و شرک او از لوح نفس
 و عقیده او زایل خواهد گردید نظیر آنکه هر کس که در او سخاوت است
 و کافرنیز باشد پس بالاضرب برکت سخاوت کفر از او زایل و ایمان
 در او حاصل میشود و چه بجز آنکه هر کس که صفت عدل و ملکیت
 باشد کفر و شرک او محقق و لیکن از روی ایمان است نه از روی عدا
 و ضلالت بر حکم ان الحسنات یذهبون السيئات
 این نوع از عدالت محققه جو و رفع اثر این نوع از کفر و جهالت از دیوان

اعمال این کسی نماید چنانکه چون از لوح نفیس و عقیده الهیه
باشد و چنانکه اگر کسی که صفه عدالت باشد و کفر و شرک او محقق
و لیکن در عمل فروغ و معاصی جوارحه باشد در اصول و عقاید نفسیه
هر آنکه بحکم غالب مغلوب و محو و اثبات عقیده ملکوتیه و ملک الهیه
غالب بر اعمال فروغیه جوارحه است چنانکه آن محو پیست
فروغیه بماند چنانکه پیست آن محو پیست فروغیه نمی ماند
و احادیث در این حرسه الحاطه و انساب و متواتر است
و چه **چشم** آنکه در هر کس که ملک عدالت است هر آنکه وجود آن
می باشد بر آنکه آن شخص سجد انداخت و کفر و شرک او عارضی و از باب
طیقه علیانی او باطنیه بخت است و در روز تیر نفی زوده **لهم الله**
الحیث من الطیب کفر و شرک را با جبر علیت سجد کفر
و شرک از او ناشی شده است از او جدا نمائید و اصحاب
و اهل آن میدهند و آن عینی علیین محض و بدون کفر و شرک
میشود و مضاعف بر آیه مذکوره آیات و احادیث در این باب
نیز بسیار است و این مختصر کفایت کراکهار ندارد و بر یکی از این

بنا

نحوه معانی و احادیث دیگر که نظیر این حدیث عدالت کفر است
ناید و است شود مثل حدیث **الصالح عموه الدین**
و حدیث **حُبَّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَفُوتُ مَعَهُ**
سَيِّئَةٌ و حدیث **الْإِيمَانُ طَاعَةٌ لَا تَفُوتُ مَعَهُ**
سَيِّئَةٌ و حدیث **السُّخْيُ لَا يَدْخُلُ النَّارَ**
وَلَوْ كَانَ كَافِرًا و حدیث **مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا**
أَدْخَلَ الْجَنَّةَ و **لَوْ عَصَا وَشَالَ لَمْ يَهْدِهِ لَكُمُ الْيَا**
و احادیثی که ولایت را در این باب وجود عدالت در این کس
با ویرسانند از تخیل فرموده خداوند که **وَأَفْطَوْنَا**
اللَّهُ مَجِبُ الْمَقْصُودِ یعنی عدالت بنماید در امور بدیهه
خداوند و دست میدارد و عدالت کند که آن را با وجود
مجبوب بودن عادل در نزد خداوند بدون او و بجهت
چنانچه هر چند که کافر باشد و از آنجمله غیر نمودن جناب
صلی الله علیه و آله نبوده خود در زمان کبری انوشیروان
وَلَدَتْ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ نوشیروان

نموده معانی و احادیث دیگر که نظیر این حدیث عدالت کفر است
ناید و است شود مثل حدیث الصالح عموه الدین
و حدیث حُبَّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَفُوتُ مَعَهُ
سَيِّئَةٌ و حدیث الْإِيمَانُ طَاعَةٌ لَا تَفُوتُ مَعَهُ
سَيِّئَةٌ و حدیث السُّخْيُ لَا يَدْخُلُ النَّارَ
وَلَوْ كَانَ كَافِرًا و حدیث مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا
أَدْخَلَ الْجَنَّةَ و لَوْ عَصَا وَشَالَ لَمْ يَهْدِهِ لَكُمُ الْيَا
و احادیثی که ولایت را در این باب وجود عدالت در این کس
با ویرسانند از تخیل فرموده خداوند که وَاَفْطَوْنَا
اللَّهُ مَجِبُ الْمَقْصُودِ یعنی عدالت بنماید در امور بدیهه
خداوند و دست میدارد و عدالت کند که آن را با وجود
مجبوب بودن عادل در نزد خداوند بدون او و بجهت
چنانچه هر چند که کافر باشد و از آنجمله غیر نمودن جناب
صلی الله علیه و آله نبوده خود در زمان کبری انوشیروان
وَلَدَتْ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ نوشیروان

عمر که هم علی بن ابی طالب را ندانند پس فرمودند که بجا آوردن حجت تو بر من است
 اطراف اطراف تا اگر شمار فرمودند و طواف را و الحمد لله
بنا و در بیان معنی کلمات بنده کلمات را در زیر اینجا
 خداوند تبارک و تعالی در آن خمید است نمیدانم اول بدانکه مضمون حد
گفت کثر الخفیات فاحببت ان لا اعرف خلقت
الخالق کما اعرف که فرموده خداوند سبحان است در جواب حضرت
 موسی علیه السلام که سوال نمود که چه خستلی فرمودی این خلق را
 این خلق همان وحدت و وحدت بنده و خداوند و از آن که عدل است
 که بر فرض عدم خلق فرمودن او خلق را آن باطنی نامیده اند و وحدت
 که معنی آن وحدت و غنا و تمامیت است از آنکه فرموده اند و ظهور
 معروفه فرموده اند و وحدت آن الله سبحانه و تعالی
 و این بیان معنی میکند و آخر نیز ظهور یافتن عالم تر است
 و از اینجاست که فرمود لنخلقنکم من طین و فرمود که
خالقکم من تراب فقال له کیف ینکون
 و اینهاست تا بسط دهد صورت خود را معنی بخیر و هر که کل آدم زد

صورت او همیست و وحدت آنست و ظهور و وحدت و ظهور آنست
 ایجاد کردن خلق الوهیت است و الوهیت ظهور و مانیست باید که
 بر او نیست که معنی آن در تراب است بر خلق و تراب آنکه بر یک کل
 مگر بر یک وقت برسد و تربت با ندرت می شود مگر با سبب
 تربت و وحدت منزه از جسم از اعضا و آلات و سبب آنست
 می باشد یعنی معنی وحدت و وحدت است که از سبب است
 و سبب یعنی موجد سبب است پس باید که از جهت اظهار صفت ربوبه
 و تربت و آن وسیله را آلات و سبب و وسایط و علل بنامند
 و بلا حساب خلق بنده و این معنی خالق الله الاله
بالشیء و خلق الشیء بنفسها و معنی حدیثی است
الا ان یجری الامور باسبابها و معنی حدیث و
جعل الله لكل شیء سببا و از جمله خلق فرمودن آن
 و سبب از برای خلق آدم و بنی آدم بعد از خلق حضرت شیخ
 جبر و عیون ملکوت نفوس و طین اکبریا و شرف و غیره جایگاه
 و جابرها خلق فرمودن عالم سقف مرفوع حساب از آنهاست

بعضی است که در بعضی سببها و چنانکه می بینی که از برای رسانیدن
 به بویست و حیرت و عطف خود را با طفل بهر دو مادر سبب است
 نموده و اینها حق آنها را بر او عطف کرده است و فرموده که و
صَلَّيْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ بِالدِّينِ إِحْسَانًا نَحْمَدُكَ بِهِ
كُرْهًا وَصَنَعْنَا لَهُ كُرْهًا وَفَرَّغْنَاكَ مِنْ الْأَرْحَامِ
بِاللَّهِ سَكِينًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و هر دو را به نسبت
 به تربیت نمودن آن است و سبب قرار داده و فرموده است
الْوَجَالَ قَوْمُونَ عَلَى النَّسَاءِ وَبِحُجْنِ سُلْطَانِ
 بر عیت و هر عالمی را بر جابل و سر غنی را بر فقیر و هر مال را بر مال
 خود و علی هند القیاس پس این معنی حدیث است که فرمودند
 که قوام دنیا بر شش طایفه است سلطان عادل و حیت و نصف عالم
 عمل غایب و جاهل و سوال کنند و غنی مال مند و فقیر
 و شکر نایب و سلطان که عدالت نکرد و حیت و انصاف نمود
 و عالم که عمل بعلوم خود نمود و جاهل که سوال نکرد و غنی
 و غنی که عطا نمود و اندر و صبر و شکر فقیر را بیکر و دوسا قایل

بعضی

بعضی است که در بعضی سببها و چنانکه می بینی که از برای رسانیدن
 به بویست و حیرت و عطف خود را با طفل بهر دو مادر سبب است
 نموده و اینها حق آنها را بر او عطف کرده است و فرموده که و
صَلَّيْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ بِالدِّينِ إِحْسَانًا نَحْمَدُكَ بِهِ
كُرْهًا وَصَنَعْنَا لَهُ كُرْهًا وَفَرَّغْنَاكَ مِنْ الْأَرْحَامِ
بِاللَّهِ سَكِينًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و هر دو را به نسبت
 به تربیت نمودن آن است و سبب قرار داده و فرموده است
الْوَجَالَ قَوْمُونَ عَلَى النَّسَاءِ وَبِحُجْنِ سُلْطَانِ
 بر عیت و هر عالمی را بر جابل و سر غنی را بر فقیر و هر مال را بر مال
 خود و علی هند القیاس پس این معنی حدیث است که فرمودند
 که قوام دنیا بر شش طایفه است سلطان عادل و حیت و نصف عالم
 عمل غایب و جاهل و سوال کنند و غنی مال مند و فقیر
 و شکر نایب و سلطان که عدالت نکرد و حیت و انصاف نمود
 و عالم که عمل بعلوم خود نمود و جاهل که سوال نکرد و غنی
 و غنی که عطا نمود و اندر و صبر و شکر فقیر را بیکر و دوسا قایل

میشود و برسم مجوز و بلکه اجزای و اعضاء یک شخص را بعضی از آنها را
 سبب و علت تربیت و تدبیر بعضی دیگر قرار داده است چنانکه فی
 که کوشش بسیار دیدن چشم و برعکس آنها را سبب
 حرکت جوارح دیگر و حرکت پای سبب حرکت دست و حرکت
 سبب اکل و شرب و پوشیدن لباس و امثال اینها قرار
 داده است و امثال این امر در طبیعت خود را و بدون آن بسیار
 که جوارح و آلات و آلات صورت امر روح و نفس را در آن قرار داده است
 و بدون آنها از برای نفس انسان تدبیر و تربیت هیچ امری و تصرف
 در آن ممکن نمیشد و لهذا فرموده است که وَفِي أَنْفُسِكُمْ
أَفَلَا تَبْصُرُونَ یعنی در نفس خود نظر و تأمل کنید و نمی
 بینید که جوارح را برای امر تقیسات و بسیار قرار داده است
 تا فرد سالها در طلب جرم از ما میگرداند آنچه خود داشت بکانه
 نمائیم که به غریبه و نهیم بلکه نام موجودات امکانیه و مخلوقات
 حادثه ماسوائه از عرش فرشتگان و ملکوت و لاهوت
 و جبروت بکلی از وضع و تدبیر خداوند بسیار فرموده است

که جوارح و آلات
 و آلات صورت
 امر روح و نفس
 را در آن قرار
 داده است

۱۷
وَلَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی ز برای او ملک
 و مخلوق و میسر باشد عالم ملک آسمانها و زمین و آنچه حاوی و مجوی
 آنهاست و از وضع شده و دلیل بر صفات مؤثر و صاحب قضا
 و ظل که معنی نیات خواهد انگه و زانی باشد یا ظلمانی آن بسیار باشد
 و دلیل و مثال بر کیفیت و صفات صاحب ظل است پس ظل یعنی
 می باشد معنی مقصود از ظل و اثر همان صانع مخلوقات است و این
 مؤثره و ذی ظل فرض وجود و بقا از آن توان نمود و از حجب است
 غیر از آثار و محسوسات خود ظل مؤثره و فرموده است که إِنَّ
تَرَىٰ رِیَاسَتَ كَيْفَ عَدَّ الظَّلَّ وَالْظُلَّ الْجَمْلَةَ
سَاكِنًا أَجْعَلْنَا السَّمْعَ عَلَيْهِ دَلِيلًا
 پس هر موجودی از موجودات ظل خداوند و شاهد و دلیل مثال
 بر وحدت خداوند و از آن که صفت عدل خداوند است
وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ نُّدَلِّ عَلَىٰ أَنَّهُ وَلِجَدِّ
 و شهادت دادن آنها همان بقا و استوار و اعتدال و انتظام
 آنها بسیار که محال است که صد و بیاید مکرر از آیه یک و بدو

و بلا شرکت باشد و آثار او با تمام بروج عدل باشد و همین منجی شیخ
 نمودن تمام موجودات است مر خداوند ببارک و تعالی که فرموده
هو العزیز الحكیم و ازین سیب است که سلطان
 عادل که اهل مخلوقات است و آثار خداوند است در احسان
 بپس نظر ننمایند شده است و در تئید اول دانسته شده
 مجموع مخلوقات بالنسبه یکدیگر سیب و آلات ظهور و ظهورها
 صفت ربوبیت و الوهیت و عدل و حکمت خداوند میباشند
 و الحال بدانکه هر آنکه و بسبب خلیفه و نائب است که صاحب میباشد
 در رسانیدن فیض و اثر از امر الهی به جای که می پی که خلیفه
 و استکات و دستکات خلیفه نفس کا کثرت در رسانیدن
 فیض و اثر کثرت را از نفس کات بجایگاه و از به دست بخار
 خلیفه رسانیدن از بخاریات از نفس بخار بچوب و مادر و پد
 خلیفه خداوندی باشند در رسانیدن فیض رزق و رحمت
 و مخلوقات و تربیت خداوند از خرد و اندیشه لطف و سلطان

خداوند

خداوند است و در رسانیدن این مینه و قوام و تدبیر و تربیت
 و عدالت و رحمت را از خداوند بخشنده او و عالم بعد از رسل
 خلیفه است و خداوند است در رسانیدن علم و هدایت و ارشاد
 از رسل و ائمه و خداوند بخشنده او و هر صاحب عیال و عیال
 واری خلیفه خداوند است در رسانیدن صفت ربوبیت
 و عدل خداوند را بعیال و رحمت خود و سابقا و پستی
 که تمام مردمان رحمت دارند و هیچکس و آل خود و می شوند
 از خلافت سلوک باریت و پیشتر تمام موجودات خلیفه
 خداوند میباشند و بجهت خلافت از خود و راطها نمودن بجهت
 و عدل خود آنها را خلق فرموده است و از نجات رسل
 و اوصیا و علما و سلاطین یکی بهم خلیفه اند و احادیث
 نامیده شده است و خداوند همه موجودات بنی آدم را در زمین
 خلیفه خود نامیده است و در حق خلافت حضرت آدم علیه السلام
 فرموده است که انی جاعل فی الارض خلیفه
 و در خلافت داود فرموده است که یا داود انا جعلنا

خَلْقَهُ فِي الْأَرْضِ و در حق خلقت جمیع بی آدم و
كَيْفَ جَعَلَهُ خَلْقًا فِي الْأَرْضِ و در حق
بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ وَجَبَاتٍ لِّبِلْغَاتِهِمْ
 آنکه بعضی ذات خداوند ایشان خدایت کرد و اینده است
 ای نبی آدم خلیفه خود در زمین پس در مرتبه نموده است بعض
 شما را در بالای مرتبه بعضی پس درجه تا اینکه امتحان نماید شما را
 بشما عمل نموده است از مرتبه خلافت و سبب آن ^{فرموده} و بعض
كَيْفَ جَعَلَهُ خَلْقًا فِي الْأَرْضِ
مِنْ كُفْرٍ فَلْيَكْفُرْ وَلَا يَزِدَّ الْكَافِرِينَ
كُفْرَهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِدُّ الْكَافِرِينَ
كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا بعضی ذات احدیته و صمدیته خداوند ایشان
 ذات و خدایت که از برای اظهار وحدت و ربوبیت و صفه
 عدل خود قرار داده است شما را ای نبی آدم خلیفه ها و ناهای خود
 در زمین پس هر کس کافر شود و تکلیف خلافت را بجا نیاورد و بعض
 عدل خداوند که در شریعت بیان آن شده است سوگ

وعل

۱۸ وعل نماید در هر کات و کات خود پس بر خود او میباید
 ضرر کفر را و زیاده میباید بر کافران کفر و خلاف عدل
 ایشان در نزد پروردگار مگر خست و سخت خداوند را و زیاده
 بر کافران کفر و جور و ظلم ایشان در کردار ایشان مگر خست
 و زیاده کاری ایشان را و فرموده است که ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُم
خَلْقًا فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ
يَعْمَلُونَ یعنی بعد از مملکت نمونان فزون و انهای که شده
 گردانیدیم شما را خلیفه های خود در زمین از بعد ایشان تا اینکه
 بظهور برسد و برسدیم ماکه بچه بخواند سوگند می نماید که در
 و در خلافت خود مانده است نموده است و مختار و
مِنْ مَعَهُ فِي الْمَفَالِكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلْقًا
وَلَقَرْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْآيَاتِنَا لَعْنَةً وَبِئْسَ
 ما حضرت نوح را و هر کس که با او بود درشتی از حیوانات و بی آدم
 و گردانیدیم آنها را خلیفه خود در زمین و عرق نموده ایم آن
 دیگر از آنکه گداک نموده آیت ما را بخی خلافت و سیرت عدل

سلوک نموده و فیه بود که اِنَّ حُبَّ الْخَلْقِ
اِذَا دَعَاهُ وَكَشَفَ السُّوءَ وَجَعَلَ خَلْفَهُ
الْاَرْضَ اِلَهًا مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
 یعنی آنکس که اجابت نماید مضطر را در وقتی که بخواند حمد
 و کلمات بر طرف سب نماید بدیهی را از شما و سبک و اندک شمار
 خلیفه خود در زمین بیاورد پس که در آن خدایه و شریکی باشد و او
 می باشد پس با یکم منزه گردانید و بهوشی در نمی گردید که آنجا
 و عار و دفع نمودن پلنگها در کشته سوار و نسبت بقدرت
 و علف خود و دیگران میسر میسر و قدری می شود و شریکی
 از برای خدای قرار میدهند و حال اینست که آنجا شما سرزنند و
 روح کار خود به نسبت و کلافت از خداوند می باشد و روح
 و منزه خود خدایند و ذات واحدی با او نیست و نبوده است
 و نخواهد بود مثل اینکه علمها و کردارها که بجوارح و اعضا شما بطوریست
 در نزد تامل و تذکر می نمید که عقل که در از روح و نفس شماست
 و جوارح و اعضا سبب و خلیفه روح می باشند و آنها این

و کردارها

و کردارها که در آنجا بر وجه نسبت و خدایه و آنها را شریکیست
 می باشد پس به نسبت منضمون قُلْ كُلٌّ مَرْغَبٌ لِلَّهِ
 همه خواست و فیه و مناسبات و اجابت و دعوات و رفع بیت
 و رزق و اذن و سایر امور را از خداوند بداند و شریکی با او
 چنانکه در صورتی که بر باشد امور غیر بی آدمی آوم باشد و نماید
 و اینست مثل آفتاب و ماه و زمین و آتش و باد و سایر
 جمادات حیوانات و آن مواقع آنها را سبب و خلیفه می باشد
 و امور را از آنها نمایند و آنها را شریکی خدایند و قرار میدهند
 و از اینجاست که شخصی در حضور امام علیه السلام اگر فلان پس نبوده
 فلان امرن انجام نمیرسد پس آنحضرت او را منع فرمودند و
 خلیفه خدایند و فیه بود که چنانکه گوئی بلکه گوئی که اگر خداوند
 فلان کس را سبب امرن میسر کرد و این امرن انجام نمیرسد
 و خداوند در جواب قومی که میگفتند که بدیهی که تمام سبب از جانب
 حضرت موسی و من می باشد فرمودند که بَلَّغُوا
مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ اَلَا اِنَّمَا طَارَهُمْ عَيْنُ اللَّهِ

و در اینجا که در آنجا
 و در اینجا که در آنجا
 و در اینجا که در آنجا

وَلَا يَكْفُرُ بِهِمْ لَبِيفُونَ و در احادیث بسیار
 وار شده است که مؤمنان مؤمنی شوند تا این که یقین
 نمایند با کائنات و نافع نیست مگر خداوند یگانه و تعالی و قدرت
مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا أَلَمَ يَكُنْ وَلَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ و در احادیث بسیار
 و خداوند فرموده است که أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْمِلُونَ و در احادیث بسیار
تَرَوْنَ أَمْ عِنْدَ الزَّاعُونَ باز بر احادیث بسیار
 منعده و دیگر که باین مضمون بسیار شده و از حد ذکر و حد گذشت
 و لیکن مردمان بفرموده فَلْيَلْزِمُوا تِلْكَ الذُّنُوبَ بسیار
 کم می گوی شوند و بهوش می آیند بسیار و اگر حرفی در وی
 آتش نمایند از باده می ریزد و جام نمائند بسیار
 و اینست که تمام موجودات سماوی و ارضی بیکر پیوسته و ضعیف
 بودند از جانب خداوند و اظهار نمودن صفت ربوبیت و عدل
 و حکمت و خلق شده اند و بهیچیک خلق و فطره مرتبه
 و ساطع و خلافت را عطا نموده اند و تمام خلق آسمانها و زمین

اینهاست

۲۰
 ایجادات و نباتات و حیوانات از سوی نبی آدم بهیچیک بر تکلیف
 و مرتبه خلافت و مقتضای فطرت خود ایستاده بمانی و برقرار
 و خداوند ربوبیت و عدل و حکمت خود را بعبادت و تعبد
 و خلافت اعضا در تمام عوالم آنها اظهار می نماید و بهیچیک
 مخالفت نموده و پیروی اطاعت و طریقه سلوک در خلاف مرتبه
 و آمانی آدم پس بعضی از آنها بزرگین مسلک و بر این سر تسلیم
 اطاعت و بندگی باقی و برقرار مانده اند و اطاعت فطریه
 و سقرین و اصحاب بیمن فی جنات تقسیم می باشد و بعضی
 دیگر از مقتضای خلقت و فطرت خود بدو رشت و سر را طاعت
 و طریقه خلافت پیچیده و اعراض نموده و از مرتبه اوج سعادت
 و خلافت خود را بجاه و سلاکت انداخته و در حقیقت طبع و افضل
 السالفین باقی مانده اند و از آنها اشقیاء و اصحاب الشمال فی عموم
 و عموم و ظل من عموم می باشد چنانکه خداوند در حق جمیع آنها فرمود
أَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَوْءِنٌ فِي السَّمَوَاتِ
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالْجُجُومُ

وَالْجِبَالِ وَالشَّجَرِ وَالذَّوَابِّ وَكَثِيرٍ مِّنَ
النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ
مَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مَّكَرٍ مَّا يَفْعَلُ
مَّا تَشَاءُ وَوَدَّ حَقِّي أَدَمَ مَضْرُوبٍ مَّرْدَةٍ
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ
أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ مَعْنَى آيَةِ
أَوَّلِ آيَةِ أَنْتَ كَرَامَتِ بَنِي آدَمَ وَنَظَرُ كُنْزِهِ
خَدَوْنَهُ عَسَىٰ وَعَلَا رَأْفَعَتِهِ مِمَّنْ يَدْرَأُ رَأْفَعَتِهِ
أَلَمْ تَرَ أَنَّهُ ارْتَدَّىٰ أَوْ هَرَجَ لَوْ قِيَّ كَرَامَتُهُ وَنَظَرُ
أَفْئَابِهِ وَكُلُّ كَرَامَةٍ أَرْتَدَّىٰ مَخْلُوقَاتِهَا نَهَابَتْ
كُوهِهَا وَدَرَّخَانِ حَسْبَوَاتٍ وَهَرَجَ بَنَدُهَا كَرَامَتُهَا
زَهْنِهَا وَبَسِيَارِي أَرْمَدَانِ وَبَنِي أَدَمَ وَبَسِيَارِي
وَكَمَرَاتِهَا نَهَابَتْ وَارْتَدَّىٰ كَرَامَتِهَا بِأَشْيَانِهَا
وَسَخَطَ وَخَدَلَانَ خَدَاوَنِي وَارْتَدَّىٰ اطَاعَتِهَا وَخَلَا فَيَدَا

خود پس سجده اند و یک خدایند و امانت نماید و دلیل
کردنند و او را از مرتبه اطاعت و خلافت بپسند از پس نیست
از برای او اگر ارام نمایند و اگر از کنند و چون ارام ارام و غیر نهاده
بسته باطاعت و خلافت نمودن مرخص و نه بسته با یکدیگر
خدایند میکنند آنچه را که میخواهند بعضی را توفیق مرتبه خلافت
میده بد و بعضی را بخلدان و بخود و امیکند و او را از عزت مرتبه
اطاعت و خلافت می اندازد چون ارام خواست خدا با علم و پناه
و توفیق را نیست کسی که در است که علم دارد و قبول کردن او
و خدایان را نصیب کند نمود است که علم دارد و قبول نکردن او معنی
آنکه دویم اینست که تحقیق که خلق نمودیم انسان را در یک کونین
تقویم و بهر خلقی که همان عالم فطرت و مرتبه خلافت و مرتبه
بعد از آن اندک باندک و بتدریج او را آوریم بعالم خاکیه
اسفل است فلیین عالم طریعت و بر همان حال در همان عالم اول
و اگر دریم و بپسند بول نکردن و مرتبه خلافت را او را بخلدان
و اگر دریم و از مرتبه خلافت اندکیم مگر آنچه آنست که بپسند بول

این مرتبه را نمودند و با بیان و مصالح که مقتضای قبول نمودن
این مرتبه است مشغول شدند پس برای ایشان اجر و ثواب
که بدون ذلت و بدون مرثیه باشد و از این نیز معلوم شد که
اصول عبادت و طاعت مشغول شدن هر موجودی است
بهان کاری و تفریحی که او را از برای آن کار خلق فرموده اند و صلاح
در آن کار با واکذا روده اند چنانکه عبادت و طاعت و سجده
آسمانها و شمس و قمر و کواکب همان حرکت و حرکت و روشنایی
و تاثیر دادن ربوبیت و تدبیر وقت بر خدوند است بر حق
عدل بسیار موجود است رصید و نهی و نمودن و قیام آنها
بر شب و خلوف و از اینجاست که در حق آنها فرموده است لَا تَكُنْ
فِي فَلَاكٍ يَسْحَبُونَ یعنی هر یک از آنها در فلکی و برجی و منزلی
که دارند مشغول کار خود میشوند و حرکت و شناسایی نمی نمایند
و عبادت و طاعت ملائکهها که مخلوقات و مکان آسمانها
تکلی از این نوع کارها و کارها نیستند بلکه هر کدام مشغول کاری
مأمور و حسیله عبادت شده چنانکه در حق آنها فرموده است که وَمَا

عنا

وَمَا لَآلِهَهُمْ مِّمَّا مَعَلَوْا یعنی آنکه ملائکه میگویند نیست
از ما احدی مگر این که از برای مقام معلوم و تفریح خاصی است
که قیام بر آن میباشد و فضیلت و لذت و آسایش و ذوق
و تفریح و التماس لذت عرفا و آیات و التماس
عرفا البته که در قرآن خوانده و شنیده که یکی بیان تفریح
و کار و عبادت ملائکه است که با آن مشغولند و است چون تفریحها
و خلوف نمودن آنها چقدر و بجهت لذت عدد و شمار ملائکه
چند و جبر است و از جمیع موجودات بیشتر میشوند و آیه
وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ أَلَا يَهْدِي
می باشد مثلا ملائکه که پنهان و در خفا بین دیگر و حلقه عرض دیگر
و ملائکه هر زمان دیگر و سفره و کلام بفرموده دیگر و کلام
الکاتبین دیگر و ملائکه هوا دیگر و باران دیگر و رعد و برق
و دیگر و ملائکه هر قطره باران دیگر و ملائکه دریا و دیگر و صحران و دیگر
و ملائکه هر ملک که قبضه علم و علم دیگر و ملائکه و ملائکه و افق و زمین
و دیگر و ملائکه احصاء مآدران و دیگر و اصداب به روی ملائکه

حظین این شش جهت دیگر و مستکر و غیر و غیر و غیر و ملک
 دیگر و ملک جوهر دیگر و رزق دیگر و علم دیگر و ملک جلال اینها
 و جهاد و زمین و در کهای زمین دیگر و خضر و بهشت دیگر و نایب
 جهنم دیگر و موکل به طبعه با جهنم دیگر و غلاظت و سحر و عدل
 و رحمت و حکم الهی و انده بکنند و اینکی مشغول عبادت و طاعت
 و شیوه خلاف در کارهای خود و پیشانی کارهای اینها
 هیچ دخل ندارد و روزه و حج و جهاد ندارد و هر چند چشمو قات اینها
 از عبادات و معادن و نباتات و حیوانات اینکی مشغول عبادت
 و بندگی و طاعت و غیره یعنی هر سکنه که در این است و حق
 و شغل و عبادت است که کدام یک هر فردی از آنها غیر دیگر است
 و نماز و روزه و امثال آنهاست پس هیچکس اصل عبادت
 و بندگی که و طاعت بی آدم و در روی زمین در محاکماری می
 که از برای آن خلق شده است از امورانی که آنها صفت ربوبیت
 و عدل خداوند است و دخل نظام و انتظام عالم و امر رزق
 و تربیت و تدبیر معیشت و امور دین و امور معاد و دیگر که در

منهجه چهارم بدانکه مثل نماز و روزه و قرائت قرآن و خواندن ایه
 که نوازش عبادت و بندگی و طاعت میباشد بلکه عبادت را
 مختصر در آنها دانست پس اینها از جمله عبادت بمعنی قیام نمودن بود
 خلاف که اصل معنی طاعت و عبادت و بندگی که است بجا
 هر چند که وجوب آنها واجب و فساد از جمیع عبادات
 زیرا که وجوب و اوجیت است و اوجیت آنها جهت آنست که
 اقدام بر امر خلاف نمی شود و مگر بعد از معرفت خداوند و این
 معرفت است واجب و فساد و اشرف تمام واجبات و عبادات است
 شده است و این معرفت ثبات و بقا و بیکدیگر نماز و روزه
 پس از حبسیت و قدسیت نماز و روزه و تحفظ شدن بنده کانت
 بخداوند و معرفت او باقی ماندن معرفت و شهادت باینکه
بعضیون ان الصلوة تنفی عن الفسار والمناکر
 بواسطه آن و بقا معرفت امر و نبی خداوند را در کارهای دیگر
 که از وظایف خلاف ایشان است در اظهار نمودن ربوبیت
 و عدل خداوند در روی زمین و در نظام عالم بشوئیه و طاعت

و اینکی
 از برای

امر و نهی و تنبیہ و الا مطاب اصلی از عبادت همان قیام نمودن
 بر سر است بامر خلقی که بر او میسر باشد تا آنکه بواسطه آن ستر
 کمال سعادت و فوز برسد و در آخرت بنعم ابدی که حاصل
 می شود مگر از برای صاحب مرتبه خلافت واصل کرده و این معنی آنست
و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون باشد
 و از اینجاست که در حدیث معتصم و مرتباً آورده شده است که خلق
الله الخلق کی بعرفی فادعوه فوعبدوه وادعوه
 عباده و استغوا به عمتی سواه بر عبادت هدیه
 قیام نمودن بوظیفه خلافت و مشغول شدن بکارهای است
 که دخل در تدریس و تربیت امور بندگانه داشته باشد
 و از اینجاست که وارده شده در حق شخصی که متوجه امر معیت شخص
 عابد و کوشش گیر می بوده است آنکه عمل او افضل است از عباد
 آن عابد و ایضا از اینجاست که قطع نمودن طواف و نماز یا
 نمودن در نماز بجهت حاجت مؤمن و گذراندن امر و مان
 جایز بلکه مستحب بلکه در بعضی موارد واجب می باشد و غیر آن

و روزه در سرفروختن و احتیاج مختص در نماز جماعت نیز از این
 جهت است و در حدیث است که مخاطبه نمودن خداوند با حضرت
 موسی علیه السلام که یا موسی هرگز کاری برای من کرده ای این سخت بکن
 از اعمال نماز روزه و حج و امثال آنها که عرض نمودم و نموده
 که برای نجات و خیر خود کرده و بالاخره فرموده که کارهای
 که کار برای من کرده باشی اطعام دادن کرپسندگان و نوازش
 نشنگان و پوشانیدن برنگان و کار گذراندن و قضاء
 حوائج بنده گان من است و از اینجاست که وارده شده است که عبادی
 که مستغرق شوند در امر و مان بعمل او افضل از عباد عابد باشد
 و حدیث است احب الخلق الى الله العبد المکمل لعباده الله
 در سابق دانستی و حدیث یک قصه حاجت مؤمن را در حدیث
 می باشد شنیدی و در حدیث نبوی است که کشتن گندم
 در روز و عالم در مذکره و تقسم علم احب است بعبودیت خداوند
 از صد هزار رکعت نماز یعنی غیر از صد و صد هزار رکعت نماز
 ده هزار فرس که جهاد نمایند تا بنمایند مؤمنان در راه خدا

و امام جعفر صادق فرمودند که کسی که راه برود بگوید یا رب
 خودش بخیر و مال خودش تا اینکه بمکد رحم خود بجای آورد
 خداوند عالم عطا می نماید هر که صد حجید و سیصد حجید
 از بهر کامی که بپسندد و هزار حجید و هجده حجید فرماید را و
 چهل هزار حجید و بلند می فرماید از برای او درجات مثل
 آن چهل هزار کوه یا کجوات کرد و است او را یکصد سال و بیست
 و پنج صبر است الله علیه و آله و سلم فرمودند یا تو بپای که میخواهی
 که ترا ولایت کنم بر علی که راضی بشود از تو خداوند بپای آن عرض
 نمود که علی پس فرمودند که اصلاح بنادر میان مردمان هر وقت
 که فساد نمایند و محبت بیندازد و میان ایشان هر وقت
 که با یکدیگر بغضت نمایند و در حدیث دیگر فرموده است که
 عدالت نمودن سلطان در یک روز برابر است و نوزده خداوند
 با عبادت هفتاد سال و او شیروان کسری در خانه خود را
 گشوده و حجاب را برداشته و کوشش خود را برهن نموده بود برای
 تمام مردمان پس رسول با دشتاد روم با و گفت که بایک روزی که

از برای

از برای دشمن خود بخود پس رجاء پس نمود که خود را از دشمن حفظ
 می نماید بعد از خود و منصوبش هم در این منصب و ششم
 در انجاس بیست و هفت قصاص و حواج مردمان و در صورتی که رسیده
 رحمت نبوی من پس بگویند قصاص و حواج می نمایند و دفع
 ظلم را بگویند از اینجاست که در حدیث نبوی آمده و شده است که
العبادة سبعون حجرا افضل ما طلع الله
 یعنی عبادت خداوند هفتاد حجید و هفتاد و نفع میباشد
 و افضل از همه نما مشغول شدن بر کس است با هر معنی که
 نمودن رزق حال فرمودند که مملوک من الطهارة
على الناس یعنی لغو است کسی که با هر معنی خود مشغول نشود
 و نقل و بار خود را بر مردمان پسندارد و فرمودند طلع
مليون حبة من القمح یعنی مملوک است یکصد صاع بر
 عيال خود را یعنی بخلاف خدا که او را برای تپه و تربت
 و هر معنی عيال خلق نموده است قیام نماید و امام محمد باقر
 فرمودند که یک طلب بنماید رزق را در دنیا بجهت استغنا

بکثرت موی که من پارس شد و عبادت من نکردی و مقصود
 عبادت نمودن پاران از بس که کان او بوده است باین
 نوع از مکالمه تخریب و ترغیب در آن شده است و اما در حق
 بسفر حج و زیارت و دادن خمس و کفالت و امر معروف و نهی
 از منکر پس آنها و اقدام بر آنها یکی از جمله عبادت بمعنی قیام
 خلاف می باشد خصوصاً بسفر حج مثل ناز و روزی
 نمی باشد چنانکه در آیه **لَا تَسْتَكْبِرُوا** مانع از آنست
 بخصوص سفر در حج تخریب منافع آن از برای بندگان و نظام
 امر ایشان شده است **سید محمد** می گوید که عبادت
 و اطاعت خطی بر رسیدن بعبادت کبری در حق منصف خلاف
 نمودن مرتبه و نند در اظهار نمودن صفت ربوبیت و عدل خدا
 در روی زمین می باشد و خلاف باین نحو و باین نیست
 مرتبه و نند بصفه عدل و عدالت بندگان است و حرکت
 بندگان را جمع بهفت طایفه است اول و شریف یکی طایفه
 ملوک و پادشاهان است **دوم** طایفه و زراد و ارباب مسلم

و غیره

۲۷ **سید محمد** طایفه اهل علم از مفتیان و قاضیان و واعظان و
 مدکران **چهارم** طایفه اصحاب دولت و لغت **پنجم** طایفه
 زارعان و فلاحتان **ششم** طایفه تجار و اهل حمل و نقل **هفتم**
 طایفه اهل صنعت و حرفه و یکی در روی زمین **خمس** خداوند
 در اظهار نمودن ربوبیت و عدل خداوند و صفات نظام دین
 موجودات و مخلوقات اینست در امور دین و دنیا و آخرت
 یکدیگر پس هر کس یکی از این شغلها و کارهای این هفت طایفه
 یا کارهای که در مرتبه و راجع به آنها بوده باشد مشغول شود یا نگردد
 بشود بریت حلاله از خداوند نباشد بلکه از روی خویش
 نفس و لذت و نوبه و ریاست آن باز روی غفلت باشد
 یا اینکه بریت خلاف باشد و بعد از عدالت و میزان که در آن کار
 خداوند از برای او قرار داده است و در شریعت بیان آن شده
 رعایت نکند و طرف لغوی و تفسیر را پیشه کند و آن کار را محکم نماید
 یا آنکه طرف افراط و تفریط و زیاده روی را بگیرد مثل نشسته دانستن
 کار را بر زمین که در خل نظام و نظام مردمان ندارد بلکه موجب

فساد و فساد نظام شبیه مثل تصفات در بنا می افتد
و تکلفات بخاری و زرگری و رختن و بافتن لباسهای فاخره
زیاده دار و امثال آنها یا این که خود بخار داخل در سبک و بزرگ
و خلاف عدل و از جمله فضولاتی که دخل نظام امر و دین
بوده باشد مثل تصفات مثبت و منکر از قبیل صفت قاتل
و غیره و در غریبه و ساختن عصبانای مصروف و امثال آنها
پس یکی اینها از صفت عبادت و شیوه خلاف خارج و منقول
شوند تا آنها از اهل کفر و نصیب و فحش و اهل بدعت و اهل
جهنم و از جمله مصداق آیه و کثیر حق علیه العذاب
که سابقا مذکور شد می باشد و بهره از ثواب و ثمرات
خلاف الهی ندارند و آنکه طرف نظر فرط و سبک گرفته
معلوم می شود که شغل او بجهت لذت نفسانیه و هواستی
می باشد و آنکه طرف نظر فرط را گرفته است معلوم می شود که قصد
او تحصیل نمودن اجرت و مال است نه کلا نیدن امر نظام و حکم
نمودن کار که معنی خلاف از خداوند می باشد و خداوند

فرموده است

فرموده است که ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
فمن ما ارندهم من رزق وما اريد ان
يعلمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين
یعنی من خلق نمودم جن و انس را و روی زمین مگر بجهت آنکه
عبادت و بندگی نمایند مرا و امر خلاف که از اظهار نمودن
صفت ربوبیت و عدل من است بجای آورند و مقصود از حرکات
و سکونات و کارهای ایشان که نلایند از خلاف شبیه
و منجوا هم از ایشان که رزق خود را بدست یابند یا اینکه اطعام من
بدست یابند خداوند اوست رزق دهننده و صاحب قوه
و حکم نمایند امور پس حدی تصور کنند که این نسبت بجهت
رزق می باشد بلکه بجهت نظام و انتظام موجودات می باشد
که خداوند رزق را بآن سبب یا بسبب دیگر بدینجا که مشابه
و محسوس است که زرع و زراعت و منافع هر کس کاری
بالاخره رزق دیگری خیر از خود آنها میشود و ما لها بیک
از نسبتات جمع میشود بالاخره نصیب دیگری می باشد

و سلطان باید خد و میزان عدل و بر شایسته هر سلطان
 که عدالت نماید یعنی میزان و مرجع مظلومان شود و خود ظلم نماید
 و نکند و در مملکت او ظلم واقع شود مرتبه بود و در ملک
 از برای او در نزد خداوند جبر سلطه و خلافت و عدالت او
 و بر عینش که نمودن این نعمت شایسته هر سلطان است که جور ظلم
 نماید یعنی در کار خود جابر و ظالم باشد یا اینکه در مملکت او ظلم
 بشود و دفع آن میزان عدل و دوری خود نماید و مرجع
 و پناه مظلوم نشود پس خود را قیاس باشد بر آن و زوال
 و عقاب بخلاف نمودن امر خداوند و جنات کردن در جنات
 و سایه اری و درین صورت بر عینه تصور نمودن بر این پایه و محبت
 تا اینکه پای ایشان را از فرج از خداوند خلاص شد و این
 پایه و جنس سلطان و بدانکه پادشاه و سلطان خلیفه و ظل خداوند
 جل و علالت و معنی و مرتبه خلافت و خلافتی که در باب و حکم
 شد آن که صورت و مظهر صفات خداوند باشد و تمام صفات
 خداوند را جمیع بعد است و عدل و مقصد و صفت لطف و قهر باشد

پس سلطان

پس سلطان آنکه مظهر لطف و قهر خداوند باشد و شرافت و
 و خاسته و دانه مردمان بسته و مرتبط با او می باشد و بهر
 که انعام و عنایت و مرحمت نماید آن کس عزیز و شریف
 و جمیع عرشها و شرفها میسر و مثل عزت در جاده و مال
 و قوت و شوکت و علم و صحت و سلامت و امنیت و امان آنها
 و بهر کس که بی انعام و شوکت و با نظر نماید دلیل میسر و جمیع ذلتها
 مثل ذلت در جاده و فقر در مال و ضعف و جهل و درود
 اضطراب و خوف و تشویش چنانکه خداوند در سایه مرغی
 که از آسمانهای کوبیده سترای رند لطف خود و دینعه نمود
 و آن سبب بر سر هر کس که سایه کند عرش سلطه و دین
 و مملکت آن کس میرسد و سلطان ظل خداوند است و بر سر
 هر کس که نظر لطف نماید و سایه چنانچه خداوند اله که لغت
 و شرافت میرسد و در حقیقت مرتبه سلطان و خاصیت و تشریف
 ندیده و در روی زمین مرتبه و خاصیت فساد و آسمانها
 در تاثیر و تدبیر نمودن در غلیات بخلاف از خداوند

و از اینجاست که جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است
 در حدیث یک حدیثی که وخلق الانسان ذوالنقص
ناطفه ان تکف بالعلم والعمل فقد شابه
الاولیاء وجاهد علیها وان غلبتک الشیطان
وفاقتک الاغداد فقد شارکتهما السبع
 یعنی خلقی فرموده است که چون انسان را صاحب نفس ناطقه
 و اگر که انسان ترکیب نماید پس خود را بعل و عمل پس تحقیق که شایسته
 بهم میرساند با عوالم اول که جوهری مایه مقدسند و پس
 و عمل و جوهر و ترکیب و تکمیل نفس ناطقه انسان میباشند و اگر
 که اعتدال پیدا بطلان اربع قالب و بدن عرضی او دور شوند
 از صندیه خود پس تحقیق که شریک بشود پس انسان را کویسط
 اعتدال طبیعت او و ظهور عدالت او در آثار و افعال است
 و تاثیر دادن مردمان و از اینجاست که در احادیث وارد شده است
 که الشرف یعنی شرفه السلطان یعنی شرفیست
 کسی است که شریف گرداند و از سلطان یعنی نظر لطف و عنایت
 پادشاه

پادشاه و لطف اظهارش در حق خود فرمودند که غنی الزمان
 من رفعتاه الرفع و منی وضعناه الضعیف یعنی
 ما بجز زمان و ما بجز که تاثیر ما مثل تاثیر فلان است باشد چون که زمان
 از اول تا آخر فلان است پس هر کس که عزیز و بلند مرتبه باشد و او را
 بنظر لطف و عنایت بلند مرتبه بشود و هر کس که ذلیل و
 مرتبه بنمایم جهته فی النفاق و سبیل پس رتبه شود و از اینجاست
 معنی حدیث الانعقاد و الا بالامتناع انکم را میفهمی که گفته
 خود را بایام را نایم اند چون که زمان بقرون و قرون سالها و
 ماهها و ماهها بر روزها چشم منتهی میگردد و تاثیر زمان که تاثیر
 حرکت فساد است بالاخره در دقائق و ساعات روزها
 بر و میگذرد پس فرمودند که دشمنی بایام و روزها مکنید که ایام
 و روزها باشد دشمنی نیست یعنی دشمنی با ماه که مبداء فیوض است
 و عزت شما باقی باشد مکنید که ما باشد دشمنی نیست یعنی با لحقات
 می شویم و از اینجاست ايضا که بعضی از خلفاء با بی تحقیق گفته اند که
 چگونه می بینی زمان را پس در جواب گفت با امیر المؤمنین است

انما فان صلح وان صلح فكل بغي
 خود نوزمان پستی اگر که صاحب و خوب شوی خوب میشود همیشه
 و اگر فاسد و بد شوی فاسد میگردد و همه چیز را از پا میآورد که
 در احادیث در حق عالم که او بزرگترین نوع از ملوک و کنیزان و خلیفه
 خداوند میباشد نیز وارد شده است که اذا صلح العالم صلح
صلح العالم و اذا فسد العالم فسد العالم یعنی
 هر وقت که صلح و بندگی شد شخص عالم صلح و بندگی می شود
 همه عالم و هر وقت که فاسد شد عالم فاسد میشود و همه عالم بیای
 از سر کنند که در دین و دین مردم مفسد و چه با آنکه خلافت و سلطنت
 ملوک بر سر نوع و برده و عالم میباشد قوی از ملوک
 میباشد که مملکت و سلطنت ایشان در عالم صورت و ظاهر است
 و این قسم خبر از اینکه خلیفه خدا و ظاهر لطف و قهر میباشد
 و خداوند عدل و عدالت و لطف و قهر خود را بواسطه
 ایشان در زمین جاری می نماید و این ظاهر لطف و قهر است
 میباشد که خداوند و حق فرستاد یعنی اسرائیل که لعن

و طعن

و طعن بلا طعن میباشد چنانکه و طهای ایشان دوست من میباشد
 و هر کس که اطاعت من بنماید میگردانم دلهای سلاطین را بر او
 حرم دارنده و در حرم نمایند و هر کس که معصیت من بنماید
 می گردانم دلهای سلاطین را بر او و ب خطا دارند و عدالت
 نمایند و پس طاعت من بنماید و معصیت من بکنند بدو مثل
 این حدیث که ان الله یفرج هذا الذین یقاتون
لا یخلفون لهم فی الاخره یعنی بدو پیوسته خدا را روح
 میدهد این بن سپاهام را بطاعت نماید که نیست نصیبی از تو
 خداوند از برای ایشان در آخرت یعنی از نوع ملوک و علماء
 که بحق خداوند خلافت قیام نمایند لیکن بنسبت خلافت
 بلکه از روی هوای نفس و لذت و دنیا و طلب ریاست باشد و حال
 این قسم از ملوک حال چراغ میباشد که خود را میورازند و خود را
 متفخم میکنند و حال حق تعالی را از این مقوله بود است
 و قسم دیگر از ملوک آنست که سلطنت و مملکت و تدبیر او در عالم است
 و دنیا میباشد و در صورت فانی هر دنیا هیچ آثار سلطنت ندارد

و طعن
 و طعن
 و طعن

مثل سلطه حضرت خضر و اکیس و اوتا و اربعه جهانیه و اقطان
 سبج قلیمیه و نقباء اثنی عشره و روحیه و ابدال العینیة و جیه و لیا
 آنها و حدیث ان الله صلوک الخ طار در شان
 ابن سم بر شایسته پستی که از برای خداوند پادشاهی
 باشد که در زیر پادشاهی پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه
 است که حکمت و سلطه او در عالم ظاهر و باطن هر دو میباشد
 چون سلطه حضرت یوسف و داود و سلیمان و موسی و
 و خاتم النبیین و ائمه طاهریں صلوات الله علیهم اجمعین
 و بعد از آنها سلاطین و ملوک و منزهان و اولیاء الهی
 که در علم و معرفت و عمل کامل بوده اند و میباشد با تفاوت
 حکمت و سلطت ایشان در تمامیت و نقصان یا زیادتی
 سلطت ظاهر و باطن یا زیادتی باطنی بر ظاهر یا زیادتی
 باطنی بر باطنی و دیگری مثل سلطت خاتم النبیین و ائمه
 اثنی عشره صلوات الله علیهم که سلطت ظاهری ایشان بر باطنی
 کمتر بوده است و سلطه باطنی و پادشاهی ایشان بر باطنی

عالم دنیا و آخرت و مبدء و معاد و جبر و کسب و موجودات بوده
 و میباشد و این مقصود از این آیه است که ایحسدون
الناس علی ما اناهم الله من فضله و فقد انبأنا
الانراهم الکتاب والحکمه و انبأناهم ملکا
عظیما بر پادشاهان همه شهادت داده و خوشتر از خود
 و الله و معنی حدیث است که در شان خود بر خود اندک
 السادة فی الدنیا و الملوک فی الاخره چنانکه معنی
 آخرت باطنی کون و فناء و باطن هر چیزی پادشاهی است
 است که بعضی از مدحین خوب در شان انجی بان و طایفه
 و دیگر از ملوک گفته و گفته اند نصیر الله تحت قیاس العرش
طائفة اخفاهم عن عبود الناس اجلا لا
هم السلاطین فی الظاهر و مسکنه و جروا علی
الفلک الذی اراد ذیالا و هذه المکارم
فعلی من این شایانها فساد العباد و اولاد
هذه المکارم لا تو با من عدن و خبیط

فیضا و بعد از آنکه این رسم را ملوک ملک
می باشد که ترکیه بنویسند و با علم و عمل نموده اند و با غدا الطبع
و عدالت در سلوک و طریقه خود را از استند و در حدیث
مرویت از جناب امیر المومنین علیه السلام فرمودند خلیفه
الانسان دافقین ناطقه باشد راه باین هر دو قسم
شده است و خلافت و سلطنت ایشان بهینست ملازمه و ازین
اخلاص و بندگی و طاعت بوده است و می باشد و به آنکه
خداوند در آیه مذکوره یاد او دانایان جعلنا خلیفه
فی الارض اشاره به مطلب نموده و ملوک را در دو قسم جدا کرده
و حکومت گذری و بر آداب سلطنت و آئین معیشت و انعام
فرموده است اول در آنکه فرموده است که ما از خلیفه گردانیدیم
نبوت بر اینکه سلطان باید که سلطنت و پادشاهی خود را
و داده خداوند بداند و مضمون آیه توفی المملکین
فراموش نکند و خود را بجهت عیس و سرور بنماید و آنکه در آیه
که این سلطنت را خداوند دیگری سلب نموده و با داده است

از او

از او را میباید و به دیگری میدهند مضمون آیه توفی
المملکین می باشد که از فراموشی نکند و خود را بجهت
و دنیا و طول ملک گرفتار نماید بلکه بواسطه این ملک و مال عاری
خانی ملک و مال حقیقی باقی بدست آورد و خود را از ذکر جمیل دور
و ثواب جبهه یل در تحت پادشاهی محروم نکند و آنکه بداند
که سلطنت و پادشاهی خلاف نمودن از جانشینان
چنانچه سلطان خلیفه الله و نخل الله در زمین می باشد
و سلطه خود را بر وجه عدل و برینست خلافت بنماید نه بر وجه جور
و از روی هوای نفس و پادشاهی است که به رفعت که چنین باشد
البته محصیت و جور و ظلم خواهد نمود و چون آنکه نائب و خلیفه
به مقتضای رای و رضای منوب و مختلف خود راه میرود و خداوند
که عفو و عجز و مختلف او می باشد از محصیت و جور و ظلم او را
منع نموده است چه اگر آنکه فرموده است که حکم نهای را ماین
مردمان بحق بداند و متنبه بشود که سلطان باید که حکومت
و داری مردم را به با شرف و توجه بنفس خود نماید و ملوک

باینست خلافت بنماید نه بر وجه جور
و از روی هوای نفس و پادشاهی است که به رفعت که چنین باشد

و لکام رعیت را بدست دیگری و نگذارد که شفقتی که سلطان
 بر رعیت دارد و هیچکس آن شفقت را ندارد زیرا که هیچ
 کس که بر هیچکس شفقت ندارد که غیر ایشان ندارد و شفقت و رحمت
 خدای عزوجل بر بند خود و شفقت و رحمت خدای عزوجل
 بر بند خود و شفقت و رحمت بر امت خود و شفقت
 و رحمت با دروید بر بنده زندان خود و شفقت و عطوفت
 پادشاه بر رعیت خود و شفقت و غیرت معلم بر معلم خود و رحم
 آنکه باند که باید که رحمت و بعدل نماید چون آنکه سلطنت
 خلافت خداوند است در اظهار نمودن ربوبیت و عدل او در میان
ششم آنکه حکم او برای حق و بجهت رضای خدا باشد و مقتضا
 طبع و طمع و عینیه و غصه و کفرتن رشوه و مثال آنها باشد چنانچه
 که بعدل باشد هضم در آنکه فرموده است که تابع مشوئی هوا
 نفس خود را که گمراهی نماید از راه وصول بخداوند بدانند
 که حکم پس خصوصاً سلطان باید که از تعینت و پیروی هوای
 نفس دور باشد چنانکه پیروی آن پرستش است و پرستش

آن پس

آن عین قسار و او را شرک از برای خداوند بسیار است چنانچه
 در حدیث است که من استمع لای احد فقل عیبه
 یعنی هر کس که بشنود سخن کسی پس تحقیق کند که او نمود است
 و نه نمود که کل مقصود معبود الله یعنی هر مقصودی
 معبود است و هر معبودی خدای بسیار است و خداوند عزوجل
 علاوه فرموده است که اقل الخدا الله هو الله یعنی بنده که
 نموده است هیچ معبودی که معبود تر باشد بر خدای تعالی
 از هوای نفس چنانکه در حقیقت آنانیکه در صورت کوه ساله برنی
 کرده بایست پرستی کردند هوای پرستی ایضا نموده اند و هوای
 نفس خود آنها را معبود خود قرار داده اند و هر شرک در حقیقت
 هوای پرست است و در همه جای آن شرک قرار داده شده است
 هوای نفس بسیار است و لاغیر و بر سلطان که خلیفه اعظم
 خداوند است هیچ بسیارند که بعضی شیوه خلافت
 کردن پرستش غیر نماید و برای خداوند شرک قرار میدهند
هشتم آنکه بدانند که متابعت هوای عین معنی گمراه شدن از راه

و هر کس که
 بشنود سخن
 کسی پس تحقیق
 کند که او نمود
 است و نه نمود
 که کل مقصود
 معبود الله
 یعنی هر مقصودی
 معبود است

و در فرمان از او است و برده خود را رفتن عین مخالفت
 نمودن میباید و خدا فرموده است که وَلَقَدْ مَكَّنَّا
خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَفِي الْفَسْ عَنْ الْخَوَى فَاَن
الْجَنَّةِ هِيَ الْمَأْوَى و اگر فرموده است که آنجا صحت
 کراهی شوند از راه خدا ای تعالی از برای ایشان عذاب
 شد بد میباید بلکه کراهی که بسبب بیعت میبود
 نفس باشد کراهی شد بدیت و روز بروز زیاد می شود
 میگرد و صاحب آن ضرر آن می شود و با هر کار که باشد حق
 تو بر کردن بسیار بعد است و با این حالت لغو و بانه میگرد
 و بعد با بدی گرفتاری شود و مرصوب و سرمایه او مرصوب
 خلافت الهی بوده است که مورث پس بدین معنی بدی و
 عدل میباید و بالاخره منجر بخیران و زیان کاری و با
 سرمایه شغل است که در بعد با بدی گرفتاری میباید و
ذَلِكَ هُوَ الْحَسْرَةُ الْمُبِينَةُ و هم از فرموده و چو آیه
 باند که پادشاهی و جهان داری با مر نه نبوت جمع میشود و دنیا

داری

داری با آخرت داری منافات ندارد و بداند که سلاطین و پادشاهان
 حکم و فرمان را هیچ عذر و بهانه نمیباید که بگویند که ما
 بسبب اشتغال بتدبیر مملکت و دنیا داری از منافع دینی
 و غنای پهلوک راه حق و راه آخرت محروم ماندیم
 و همچنین سایر طبقات مملکت و دیگر که در زمین خلقت شده
 چو اگر دانسته شد که اصل پهلوک راه حق و راه آخرت در بر
 خلافت از خدا و اهلدار عدل و میباید و اعظم انواع خلافت
 نوع سلاطین میباشند و با ده انکه که جمیع انواع طاعت
 و عبادات بدین و مالیه و خلق حمیده انسانیه در زمین انصاف
 داری و اسپباب و استعد و نیاز خصوصاً در سلطه و پادشاهی
 که اسپباب و استعد و نیوید و آن فراوان میباشند بهتر و
 میگویند چنانکه در این تهید میان آن نموده میشود و پس
 بگویند بضمین حدیث نبوی که الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالَاتِ
 دارد دنیا جای گنج نبوده است آخرت میباید و کتب آیات
 و اسپباب آن میشود و میفرماید که آلات و اسپباب دنیا

از برای این پس پندارند که بپایند او را آخرت بیشتر و آسان
 می شود چنانکه در آلات و اسباب جوارح و قوای خود می بینی
 که بکبر و آن مثل دست و پای چشم و گوش و شکم و فم و قوا
 باطنیه مثل قوت و صحت و علم و فهم و قوت و اندک و حافظه
 و عقل و معقول و کتب امر آخرت بیشتر و آسان تر شده است
 پس همچنان که در عالم جاه و قدرت و صفت و شهرت و جلال
 و مملکت و ریاست و سلطنت و کتب امر آخرت بیشتر و آسان
 می باشد از کتب کسی که آنها را ندارد پس دنیا داری مانع از آخرت
 نیست و عین او و شیوه و مانع از آخرت داری و حق پرستی
 خود و تقوا و شخص و دنیا پرستی او می باشد نه دنیا و اسباب
 و اموال آن در اینجا که جناب امیر المؤمنین فرموده است
لَا تَبْذُرُوا الدُّنْيَا فَعَلَّ طَبِيعَةُ الْبُحْرِ عَمَلُهَا بِلَعْنَةِ
الْخَيْرِ وَهِيَ تَجْعَلُ مِنَ الشَّرِّ إِذَا قَالَ الْعَبْدُ لَعْنَةُ
الدُّنْيَا فَالْتَمَسَ لَعْنَةَ اللَّهِ عَصَا نَارٍ مَرِيضَةٍ
 مدید دنیا را و بدنام منماید او را که دنیا را لعن کند و تو را لعن

از برای

۳۷
 از برای این پس پندارند که بپایند او را آخرت بیشتر و آسان
 می شود چنانکه در آلات و اسباب جوارح و قوای خود می بینی
 که بکبر و آن مثل دست و پای چشم و گوش و شکم و فم و قوا
 باطنیه مثل قوت و صحت و علم و فهم و قوت و اندک و حافظه
 و عقل و معقول و کتب امر آخرت بیشتر و آسان تر شده است
 پس همچنان که در عالم جاه و قدرت و صفت و شهرت و جلال
 و مملکت و ریاست و سلطنت و کتب امر آخرت بیشتر و آسان
 می باشد از کتب کسی که آنها را ندارد پس دنیا داری مانع از آخرت
 نیست و عین او و شیوه و مانع از آخرت داری و حق پرستی
 خود و تقوا و شخص و دنیا پرستی او می باشد نه دنیا و اسباب
 و اموال آن در اینجا که جناب امیر المؤمنین فرموده است
لَا تَبْذُرُوا الدُّنْيَا فَعَلَّ طَبِيعَةُ الْبُحْرِ عَمَلُهَا بِلَعْنَةِ
الْخَيْرِ وَهِيَ تَجْعَلُ مِنَ الشَّرِّ إِذَا قَالَ الْعَبْدُ لَعْنَةُ
الدُّنْيَا فَالْتَمَسَ لَعْنَةَ اللَّهِ عَصَا نَارٍ مَرِيضَةٍ
 مدید دنیا را و بدنام منماید او را که دنیا را لعن کند و تو را لعن

و در این صورت تکلیف از حضرت تحصیل رضای خداوند متعال باشد
 و چون آنکه علم و نبوت بدون سلطنت و قوت چنانکه این عالم است
 و چون قوت سلطنت بسیار شوکت و عظمت بآیند دارد بود
 تصرف و تاثیر آن بیک بهتر بود و عزت و یرای بسیار شکا کرده
 و از اینجا است که پیغمبر و سلم فرموده است که انا نبي السيف
سيف آنکه چون پادشاهان و سلاطین در جهان داری با عباد
 بعد از پستی و انصاف بر روی سلوک نماید و ظالم را از ظلم
 و فاسق را از فسق منع نماید و ضعفا را تقویت و قویا را
 تربیت دهد و علما را موفور معان و از دنیا بر تعلیم علم و نشر ثلج
 و دین بر روی فارغ البال و حریص باشند و صلی و تقوی
 و عباد و زنا و اغراض اگر اقام کرده و تمیز و ترک جویند تا در صلاح
 و عبادت و زهد راغب گردند و خود و ایشان را قامت ببرد
 و نه از منکر نسبت کوتاهی ننمایند تا تمام اهل محکمات و برکت ایشان
 شریعت و دین بر روی و رعایت همه و در حقوق مشغول و انما
عليكم دين ما لو كنهم باشند بر این تمام طاعات و عبادات

و ترک

۳۸ و ترک خمرات و فسق و فجور و ترک تعدی و ظلم یکی در دیون اعمال
 ایشان ثبت میگردد و در جمیع اعمال خیرات رحمت و سایل تقرب
 ایشان بخند و نیکو گردند یکی از برای ایشان شتاب الالات
 تکلیف نمودن آخرت و رضای خداوندی باشند و در آخرت
 که دیگری پسند قدم راه پهای آخرت شود و ملوک و سلاطین در آن
 بهر طرف قدم سالک و راه بجای باشند و این عبادت بهر
 ندهند و وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
 و از اینجا است که در حدیث نبوی وارد شده است که والله
نفس محمد بن عبد الله يرفع السلطان العادل
إلا التمام مثل على حمله العترة یعنی حق خداوندی که
 جان محمد بن عبد الله است و است که البته و یقینا که مانند نبود
 میشود و از برای سلطان عادل نبوی مثل علی تمام رحمت و توفیق
 که عدالت سلطان در یک و از مقابل است در زهد و نیکو با عباد
 همش و سال فرموده است که احب مردمان و قربا ایشان در نزد
 خدا یقینا سلطان عادل است بعضی و بعد ایشان در نزد خدا

سلطان جایست **چهارم** آنکه غالب تقریبات و طاعات بال
 میشود و وقت در سلاطین بر مال بیشتر از دیگران میباشد
 پس با غلبه بر مال و قربات طاعت و آخرت برنی میسازند
پنجم آنکه بجهت طاعات و قربات تقوی و مخالفت
 نفس و شهوات آنست که سلاطین بر تمام لذات و شهوات
 نفس قدرت و توانائی دارند و با وجود آن ترک شهوات
 کردن و مخالفت نفس نمودن در هر آنکه هرگز که طاعات و عبادت
 از این مقوله از برای ایشان بخیال و آسان نکند نموده میشود
 ششم آنکه مملکت و سلطنت از عظم اسباب تکمیل نفس بصفا
 حمید و تقصیر آن بخصال ذلیل و مبایه و چنانکه در تقصیر نفس
 بخصال ذلیل و مبایه و چنانکه در تقصیر نفس
 ربوبیت پدید آید و **آنانا و بکمال الاخلاق را بلند کرد**
 و در این عوی شک مملکت و سلطنت خود را بکفایت **اللهم**
مملکت منصرفه هذه الامتار مخبره من
 همچنین در تکمیل نفس بصفا حمید و اخلاق چه بر خیزد

بر

قی باشد که سلطان صاحب مملکت را بمصون بخلافوا **اخلاق**
الله و بعثت لا تؤم کاره الاخلاق خلق
 باخلاق الله و مصنف بصفا حمید را ربوبیت بکمال
 در تکمیل صفت خود و کرم و سخاوت که اقدیم و عظم صفات
 و جمال خداوند است و در انسان بدون اموال و مال نبودن
 جاه تکمیل میباشد باز برای سلاطین که در حال و جاه و
 اسهل از دیگران است و در تکمیل صفت حلم و عفو که صفت خداوند
 و در انسان با وجود قدرت و شوکت و تحمل شدن بر بیخ و ذلت
 خلق که در آن از تقصیرات و ذلات ایشان تکمیل در سلطنت
 که قدرت و شوکت با آن حاصل میشود و حلم و عفو در دیگران
 که قدرت بر مکارفات و انتقام خداوندند از اندک خردند
 به حلم و عفو و در تکمیل صفت غیرت و قهر که صفت خداوند است
 و در انسان بطنع و قهر کفار و اهل نفاق و اهل بدعت و فسق و فجور
 و اجراء حد و دوا بر اهل معاصی و منکرات و گرفتن قصاص و گرفتن
 حق مظلوم از ظالم و کشیدن لشکر با طراف و دفع سارقین

و قطع الطريق و مثال اینها که از باب صفت فقر و غیرت حق
 میباشد حاصل نمیشود مگر سلطنت و مملکت که تکمیل صفت فقر و غیرت
 مملکت کثرت رعیت که معنی سلطنت است باید باشد تا آنکه محل
 حرم و مطوف باشد و بسیار باشد و سلاطین حرم و مطوف
 خود را اطعام کنند و بپختن این می سازند و در تکمیل صفت
 که کثرت از لذت و زمین و زعفران و بنا و ماسوی باشد
 است و آن صفت غناء عن الاشیاء است که صفت خداوند
 است تقاضا بالا شیاء که صفت مخلوق است و آن را در محال
 و در انسان نیز بسم زهد و دنیا نماند باید که مال و نعمت و رزق
 و قدرت و نظریه خاصه و مرادات و انواع نعمات که حاصل
 نمی شود مگر سلطنت بوده باشد و با آنها هیچکدام اتفاقات نکند
 و از هیچ کس قطع نشود و حیوان و جمعی و جمعی استند نماید
 و از همه بگذرد و در همه را بگذرد و در جلدی تعالی و از حضرت
 کرد و از اینهم وار و حجت و حجتی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
الْأَمْوَاتِ وَالْأَرْضِ حَيْثُ قَامَ سُلَامَا

۲۰ الْمُشْرِكِينَ در صفت و بشو خود نماید و صفت
 و زهد خود را بپایمان و از بس حد کمال برساند چنانکه بشود
 که آنجا بماند همه سلطنت و مملکت و نعمت و نعمت کمال
 از همه آنها را نوی بر یافت و زهد را بشو خود ساخت و بدست
 مبارک ترسیل می یافت و از بهاء آن انقدر که بخت حاصل میکرد
 و در ویش سبب حال را بدست می آورد و آن انقدر که با او معرفت
 می نمود و میگفت حَسْبُكَ مِنْ جَالِيسٍ مُسْكِينٍ اینها یکی
 صفت مملکت و سلطنت و سلوک را حق محبت و آل
 نمودن و نیلایان از خداوند مملکت و باو شایسته را پس دانستند
 که سلطنت و مملکت و سایر انواع دنیا داری بسیار محبت
 بر حق کناری و مکتب از آخرت و جنات عدن میباشد تا اینکه
 مانع باشد و مانع همان تفاوت و جنات و آن یک کس و دنیا
 پرستی است و دخل بسیار و اموال بیو نه و بکار بردن آنها
 ندارد و بسیار اموال بیو نه قابل مکتب نمودن را تا آخرت
 دنیا و مملکت هر دو بسیار باشد و تفاوت از انسان است که دنیا را

باد باریات پیشویش یکدیگر می شود و حاصل
 و زمان دیگر عمل شهادتی شود و حاصل **یا ایها الذین آمنوا**
 که بجهت سواد و علمین و ملوک است باشد و با خود و با برادر
 از رعایا و در آیین است نه بدلت نه بدلت خداوند تبارک
 و تعالی فرموده است که **ان الله يامحى بالعدل**
والاخوان و انشاء ذی القربى و یتقی
عن الفحشاء و المنکر و البغی لیظلم العالم
 تک کوون یعنی بدینکه خدای عزوجل امر می نماید
 تمام شمارای بنده که آن بعد از نمودن در کردار
 نمودن بخود و بجهتای و پس که بگوید عطا نمودن بهایان
 قرابت خود و نهی می نماید شمار از ترک شدن فساد
 یعنی هر معصیتی که قیامت آن سبب حد فسخ و ظهور رسیده باشد
 و از ترک شدن مکر یعنی هر معصیتی که در شرع و عقل انکار
 شده باشد و از ترک شدن لغی یعنی غلط و خدای و خداوند
 موعظه می نماید شمارای بنده که آن باین امر و نهی نماید **ان الله**

بگوید

و بگویش می نماید و فرق را بین خود و بدی را نماید و بهتر
 فرموده است که **ان افضل عباد الله عند الله**
یوم القیمه امام عادل یرقی و ان شر عباد الله
عند الله من اوله یوم القیمه امام جبار یرقی
 یعنی بدینیکه بهترین بنده که آن خدای در روز قیامت
 در روز قیامت امام و سلطانیت که عدالت کند و مدال
 نماید و باشد بار عابای خود و بدترین بنده که آن خدای
 در روز خدای در روز قیامت امام و سلطانیت که جور نماید و
 خوی و تنگی کند بنده باشد بار عابای خود و بدترین بنده است
 که آن مردمان و اقرب بنده که آن بنوی خداوند سلطان
 عادل است و بعضی از ایشان بنوی خداوند اولاد
 و منوچهر بر خستی بگرداند پس غنیمت نماید ایشان و بعضی از
 خواص نماید و مشفق با ایشان نباشد مگر بنیک حرام میگرداند خدا
 بر او بدست و سر نموده است که بنیک کرده برده نفر مکرر بنیک
 آورده می شود در روز قیامت بر حسب بکارت و غل نموده شده است

بگوید
 و بعضی از ایشان
 بنوی خداوند اولاد
 و منوچهر بر خستی
 بگرداند پس غنیمت
 نماید ایشان و بعضی
 از خواص نماید و
 مشفق با ایشان
 نباشد مگر بنیک
 حرام میگرداند خدا
 بر او بدست و سر
 نموده است که بنیک
 کرده برده نفر
 مکرر بنیک آورده
 می شود در روز
 قیامت بر حسب
 بکارت و غل
 نموده شده است

کردن و از این که او را عدل و حق گذاری و با بهلاک و بچشم
 می اندازد و از جوهر و غلظت و است که ملک موت هر وقت
 که نازل شود برای بعضی روح فاجره او بخوبی از آتش می شتابد
 امیر پهلوان خود که آیا این نوع از عذاب با جدی از امت تو میرسد
 فرمودند بی هیچ کم حار و خورنده مال تیرم و شامد زور
 و بدست بیک شاد زور می آید زبان خود را در آتش می کشد که می آید
 زبان خود را در ظرف و بداند این امر و منی که خنده و زنده آید
 فرموده است متوجه تمام بندگان می باشد که خلیفه خداوند
 در روی زمین برای اظهار نمودن عدل و جان و دوری
 از ظلم و عدوان و خلاف تمام بند و گان چنانکه سابقا
 و این که شد راجع به حق طایفه می باشد و طایفه ملوک و
 سلاطین عظم و قدیم و از سر بر طوائف دیگر می باشد
 پس تعلق و توجیه این امر و منی و سایر امور و نواهی دیگر بر سلاطین
 و در حق ایشان عظم و اقدام و کثرت و وجوب باشد و خداوند در این
 ملوک و سلاطین را طایفه مخصوص است چیز امر و از هر چیزی فرموده

از بعد از

و از فرموده است بعد از احسان و اعطاء بدی و غریبی و منی فرموده
 از غشا و منکر و غلظت و منی مر و جب کر و این که و منی حکم کرد
 می باشد و سه بند و خلیفه علی الخصوص ملوک و سلاطین راست
 حال است بماند حال با خدای و حالت با خود و حالت با رعایا
 خود و در هر یک از این سه حالت مأمور بآن سه چیز و منی است
 در چیز می باشد اما حالت اول که سلاطین را با خدای تعالی باشد
 پس معنی عدل نمودن ایشان در این حالت راست و در شستن
 داشتن نظایر و باطن خویش است و ملک رنگ نمودن سه و عیار
 خود را با خدای خود و کمر بستن بامر سلطنت نبوی که خود را
 و مملکت را برای خدا خواهد و بر پای دارد و این که خدا را
 برای مملکت و مملکت را برای خود خواهد ماصطنعت که سلطنت
 گذاری و مملکت داری از روی اخلاص و سخواطاعت نبوی
 بنمایند و محارز عبادت و شپوه بند و که و بجای آوردن حق خلافت
 دارند و از جانب خدای و بخلاف و نیابت او کنند و بنمایند
 و مقتضای طبع و میل نفس ریاست و امثال اینها باشد و معنی

ابراهیم و ایزد انت که بنام تجر فرموده است که الاکسان
ان تعبد الله کانک اراة فان لم تکن ترافقه
 بر آن یعنی ابراهیم در عبادت انت که بنام خدا را
 بخونیکه گویا آنکه در حق ابراهیم بی بخت آنکه اگر تو از این بی او ترا
 می پسند و علی ای نفی بر باید که بنده که و کارهای که
 بنده کان بروجه خلافت از خدا می نمایند مثل کارهای
 که علما مان و ملازمان در حضور آقا جلیس و بزرگ خود می نمایند
 که در نهایت سعی و کوشش و خویشتن یکی آن کار را بجای می آورند
 و سلاطین باید که در کارگذاری سلطنت و تدبیر مملکت خدا
 برپا کنند و بدانند که خدای ایشان را می پسند و کار را بکنند
 کار کردن ملازمان و رعایای خود و در حضور ایشان و سعی و
 کوشش و وجه نیک و از روی رغبت و حسن تمام و نفس خود
 مشغول باشند و احوال بلاد و عباد متوجه باشند و بر حق
 حقوق مسلمانی و مسلمانان قیام نمایند و اینکه اوقات نماز
 و لهو و لعب و مصیبتی با در نوافل این روز و روزه و ادعیه و تلاوت
 قرآن

قرآن مصروف باشند و غلبه اوقات عزت و تقطیع از خلق
 و خلوت سپری کنند و مصالح خلق را و آنکه رند و صاحبان
 محروم که در آنند و از صلاح و فساد مملکت بجهت باشند و در
 بدست طوایف بی مروت و ظلم و بی رحمت و آنکه رند و ایشان
 کردار که یکی ولایت دارد بر کسی که خدا را نمی پسند و غایت
 خدای ایشان را می پسندند و کار را مثل کردن ملازمان
 در حضور رواله خود میکنند و مانند از منصب خلافت و طریقه
 عبودیت خارج میگردند و از جمله ظلمه که آیات و احادیث در این
 ایشان شنیدی میباشند و معنی دادن حقوق فی القربی و
 آنکه که بر بنده و خلیفه علی الخصوص سلاطین در بند و یک
 و خلافت و کار سلطنت خود باید مقرران درگاه خداوند
 مشغول باشند و از غلبه و غلبه سلام که غلبه و سایلند و رسل
 و ائمه دیگر و ملائکه حفظه و کرام اکابرین و آنکه که مقرران
 ایشان میباشند و چیکر از فراموشی نمایند و یکی را بگردان
 خیر و عمل نمودن بر وجه احسان رسانانده و حقوق ایشانرا

با ایشان داده و در جمیع حالات و احوال خود استمداد از آنها بخواهند
 و آنها را شفیع و وسیله عمل کردن و جراحان و فاسق بافتن
 بگردانند و از آنها غافل نباشند که با ایشان با و کردن بخوانند
 و خداوند فرموده است که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ادْعُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ
جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
 ای کسانی که ایمان آورده اید به پروردگار خود
 و طلب نمائید بسوی خداوند و در رسیدن بخدا راه
 او پیدا کنید یعنی مقربان درگاه او و جبهه بجهت نمائید در راه
 رسیدن بخدا ای شایسته که بعد ازین دو کلمه ظفر مطهر که تقوی
 و پروردگاری و فوز و نجات بآید و وَلَمَّا فَتَحُوا
مِنكَ وَبَعَثَ فِيهِمُ الرَّسُولَ معنی آنها این
 حالت هوا پرستی است که چنانکه سابقا و پسند شد شرک بخوانند
 می باشد و خلیفه باید که کار را برایت خلافت و از روی احدی
 بنماید نه هوای نفس خود و عجب و تکبر و نخوت و ترفع و تفوق و استعلاء

کلمات

بخلاف و رعایات که در دماغ ملوک پیشتر میسر شد و از خود
 و از اشیای میسب باشند و در بدنه عجب است و تکبر و حقیر کردن
 مسخر کردن خود که اکبر باریست در ایشان بهم میرسد و بخت
 بخلاق و بر عیوب میسر کنند و فرموده إِنَّ الْأِنْسَانَ لِرَبِّهِ
إِنَّ رَأَاهُ أَسْفَعَىٰ مُبِينًا و کلمات لِسَبْطِ اللَّهِ
لِعِبَادِهِ لِيُخَوِّفَ فِي الْأَرْضِ یعنی بطنیان بخود و عدوان
 ایشان زور بر زور زیاده میشود و از ترس خداوند در لغت
 سلطنت و تواضع که شیوه عبودیت است و مرخصی و
 بر رعیت که تسبیح و مناجات است با فضل و توفیق
 و تکبر و طغیان گرفتن میشوند و در حدیث قدسی است که
فَرَمُودَاتِ كَالْكِبَرِيَاءِ وَ دَائِي وَالْعِظْمَةُ
أَلَا رَحِمَنٌ نَّازِعَنِي فِيمَا أَدْخَلَهُ تَارِي وَلَا
أَبَالِي یعنی آنکه کبر باده و بزرگ و تکبر نمودن وصف خاص این
 و عظمت و جلال و غلبه و نبیره صفت خاص و شعار این
 پس هر کس که منازعه نماید مرا و این دو صفت و تکبر و استعلاء

بنماید و ظاهر جلال کند داخل می نماید او را تا به حق و حق
 خود و پر وایستد و هم باو نمی نماند و بداند که سرانجام کار
 منع و نمی نموده است از اوصاف این صفت کبر و بزرگواری
 با آنکه ایشان را از سر نموده اند و بصفه شمن بسیار صفت
 خداوندی است که معنی عجب و کبر و بزرگواری و شرف و شرف
 و نامزدین صفت کامل است که در این باشد و از خود باینکس
 نیز باشد و این خاصیت کبر و بزرگواری و بزرگواری
 عظمت را از او شرف و بزرگواری و اما مساوی او نیست
 با آنکه کمال ندارد یا آنکه داشته باشد از عطیة خداوند می باشد
 و نامزدین بکمال بخلاف نموده کذب و افتراء و بجا می گویند و با و داده
 عجب و کبر و بزرگواری و مخلوق او نموده کبریات معنی ندارد و بلکه
 صورتی که کامل داشته باشد موجب شکر خداوند و بزرگواری
 و مخلوقات او می باشد لهذا بندگان را از ادعای نقصان
 باین صفت منع و نمی نموده اند از آنکه کبر باری و اوقات
 تمام معاصی شرع شده است و اول نمک بر این طبعی بود و کبریا

بسم

سب مظهر و از رحمت ابدیت ده است و نمک بر نموده است
 لا یدخل الجنة من كان في قلبه مثقال ذرة من الكبر
 ذرة من الايمان یعنی داخل نشود هر یک که ذره
 در دل او بزرگواری و ذره از کبر و داخل نمی شود
 هر یک که ذره باشد در دل او بزرگواری از ایمان و درین
 کلام اشاره نموده فرمودند که کبر با ایمان متناقض است
 و در هر کجا که کبر باشد ایمان نخواهد بود و هر کجا که ایمان
 باشد کبر نخواهد بود و از آنجاست که بزرگواری و بزرگواری
 کبر فرمودند که کبر است که هیچ شرف و بزرگواری ندارد و
 نموده دید و در سر نموده است ثلاث الذل والذل
وخرق محاسنها للذين لا يريدون في الاخر
علوا ولا فسادا یعنی آن نعمتهای را از آخرت از بزرگواری
 ما از برای شما صیقل می دهند در زمین بعلو و بزرگواری
 و فساد و در حدیث تفسیر این بزرگواری است که هر کس
 بزرگواری کند تعلیل او مثلا بهتر از دیگری باشد بر آنکه داخل

در کبریا و طبعین علوی باشند پس چنانکه کمال
 سلطانین باید که این صفات و بزرگوار و مستحق
 خلقی چنانکه تمام نمایند و قدره خود را بدین
 نشانند که بعد از عدوت که بود و اندک اول اینها نیز یک
 قطره نمی خواند پاک و در هر مرتبه خاک و در مابین محتاج
 و اسیر یک لغو زمان و یکجای عذاب و عجز از آن لغو و عجز
 چگونه بگذرد و اگر در رنج و بند شود راضی شود که ملک جهان را
 بدست تا از آن خلاص شود و مع ذلک خطی نیست نظر کند
 سیلاب در سپهر و رسم و آثار و طلال خانه و بنای او و بیکل صراحت
 کند پس در چنین حالتی چه جای عجب و کبر و غرور و جبر
 و ولنی چه جای تکیه و اعتماد و غرور و پندار و غرور
 امید در این شوم پیرایه - بر دولت آن دل بند از هر چه
 چون شوی امید که نشیند ز پایی - کبر و اجتناب است که نماند
 و فرد چه باشد باز نشیند و نماند و او باری - که تا به هر زنی
 دیده مابین نمی آید می - **مهر** و نعم و امانات و هم که بند کمان
 و طالع

۳۶ و سلطانین با خود دارند بعد از احسان و انباء و فی القبر ما یؤ
 و از نشاء و منکر و عتقین منی بیست و پنج پس معنی عدل را بخا
 تحصیل نمودن معرفت اند و نمودن بودن و خدای را بصفا
 جمالیه و جسمانیه شناختن و عارف بفرخ و دوبره و معاد
 و بدینا و حشر شدن و عالم با حکام حلال و حرام گردید
 و معنی احسان در کتب شدن و در درجات و چنانکه مابین و آن
 حرمت و بالجماعه نام نمودن بر تکالیف خداوند و جمع
 حرکات و سکنات و از همه و تکالیف و سکنات و سکنات
 عطا و بدی القربى رعایت نمودن حقوق خلق و اعضاء خود
 و مافیه نمودن از خود است و حفظ امور ظاهر و باطن و اوست
 نمودن هر یک را در امر و نیکو و بد و تمییز نمودن آنها
 و معنی محشأ و منکر و عتقین افعال و احوال و احوال است
 و نامشایب است و نامشایب است که از آنها حجاب و ظلمت
 و بعد از خداوند و منکر که در دنیا و در دنیا و کمال
 در سلطانین با آن جسم بر سر و بالا خرد اندر کبریا و کبریا

و مسلک ایمان بجز مبرک و اندک مثل دروغ و غیبت و هتان
 و دشنام و فحش و زنا و فسق و فجور و ظلم و کفران و جود
 و غضب و حسد و کبر و عجب و بد خوئی و تنهائی و جور
 و میل و انشال اینها و در این امور تمام بندگان مکلفند
 و لیکن در حق پادشاهین واجب است چنانکه سلطانین ^{خلفه}
 اعظم خداوند پیشانی و باید که عدو الهام و اعلام و اکرام خداوند
 از ایشان منع گردد و این شرح تقوی و تمامیت ایمان
 و اخلاص و اعمال صالحات میباشد چنانکه فرموده است که
ان اکرمکم عند الله اتقاهکم و ان
رحمت الله قریب من المحسنین و پادشاه
 خداوند هر چه باری و نیکو در کار عبادی حق و داخل و دانی
 ایشانند با تمام و انجام رسانند و آنها را در قید فرمان شرح
 در نیارند و هر یک را در بندگی که حق بخشد و طاعتی که مامورند
 و انظارند و بسبب است شرح از منتهیات ممنوع نموده اند
 و نص را که بیشتر رعیت را مامور که رساند و اول آنکه

المنز

طبیعت و عادی تصرف سازند و متوجه بخت خداوند نگردانند
 و سلطنت و خلافت را بپشت خلافت و از روی اخلاص کنند
 شایسته فیضان فضل خداوند و مؤید شایسته ابدات الهیه و قوت
 ربانیه و مددات سماویه و اسپاس پست نیکو و مدد سلطنت
 عاده سایر رعایا و خلافت از خداوند در حق ایشان پست
 خلافت نیست و اندک خود چنانکه بدون صلاح سلطان اصلاح
 یافتن رعیت معنی ندارد و نخواهد شد و سابقا و پسینه
 که سلطان مستزله افلاک زمان است و باید هم صلاح سلطان
 و زمان صلاح رعایا و بقاء زمان مستمع میباشد و از اینجا
 که بفرموده است که صفان من الله اذا صلح
صلح الناس و اذا فسد الناس فسد الامر
 و العلماء یعنی و وصف از امت صحیح میباشد که هر وقت
 که آنها صلح و نیک باشند همه مردمان صلح و نیک میشوند و
 که آنها فاسد باشند همه مردمان فاسد میگرددند و بی تردید
 در دور آنجا چه بدست نایل شدن عارضه و صحت چهار

و اینچا معلوم می شود که سلطنت بدون غرض نمی شود و سلطان
باید که اولاً تحصیل علم شریعت خود را اتمال فرود و اصلاح
بنماید و بر وجه بصیرت خود و جوهر که از این زمان تا ابد
کویند باری و جبهه قلب و مصاحبت نمودن او با عالم حس
بصیرت و تعلیم خود تمام عیار باشد تا آنکه جمیع حرکات و سکنات
و عقاید و معارف و اخلاق و ابرجاده شریعت و صواب
و دارو شایده که مستعد لطافات و علل و ملامت خداوندی گردد
و در سلطنت را بنحویکه شایست و بایست تواند که بجای آورد
و مدد الهام خداوند و قلب سلطان در عالم بیداری
یا در عالم خواب یا سیرت با سلاطین بوده است و بدون آن نمی تواند
بود چنانکه از احوال ملوک و سلاطین سلف و الهامات الهی
ایشان دیده و شنیده و چنانکه این مختصر کتبش ذکر آنها را ننهاد
باین و حکایات اکتفا می شود حکایات اول و پیشده این که
معتمد این مکتب چون که عزیمت خود را بر بهرام لاج امر نفس خود گماشته
بود و بسیار محبت طریقه عدل و انصاف را داشته روزی

در خواب

در خواب بود و خواب پدید شد و مضطرب بود و تعجب داشت
ولایت را طلبید و از او پشمار نمود که یا حدیث تو
فلان ابن فلان شد و امیر بسیار شد عرض نمود که بل ای پسر
تا او را از حبس خلاص کرد و او آوردند و چون که تفتیش احوال او را نمود
معلوم شد که بظلم و غصب حق و از حبس نموده اند پس او را
انعام و خلعت داد و مقرر نمود و بعد از آن پرسید که فلان
ابن فلان اینک نیز در حبس است گفت بل ای پسر او را نیز آزاد
نموده و بعد از تفتیش معلوم شد که حبس او نیز بغير حق بوده
و او را نیز خلعت و انعام داد و مقرر نمود و بعد از آن حواری
بآسمان بلند نمود و گفت حمد خداوندی را که مقررین باین
عمل و او پس شخصی بی سوال نمود که چگونه تمییز و دوستی
در جواب گفت که تمییز بر دویم و بر حسن پس فرمود و فرمود
حکایت پسر پادشاه که معتمد با عدالت او نیز در
اصلاح نفس خود و اینست که مقررین طریقه عدل و انصاف
سعی و کوشش داشت روایت نموده است بعضی از خدمت او

که روزی فرستاده در دور سر خضند بودیم و او را در خواب
 بود و خواب پیدار شد و ما را بر سرخت ند کرد و ما که تعجب
 برویدیم گفت در شرط و دل ملاحتی که می بینید که بخوابید
 خود که خال است در شرط رو نه نماید و از پایا و رید و کشتی
 موال کفید پس ما بر سرخت فرستیم و در کنار شرط ملاحتی را
 بخاک کشته بود دیدیم و آوردیم و بعد از آنکه مکتوب شد و او را
 برآورد که نزدیک بود که روح او از بدن بیرون رود و گفت
 ای ملعون راست بگوئی از قصه خودت باز نیکه او را کشتی و الا
 کردن تو را خواهم ند پس آن ملاحت گفت بی امروز در نزدیک
 صبح در فلان شهر بید بودم و زنه آمد و در شب که مثل او ندید
 بودم و بر آن باب بهای فاضل و صلی و جواهر بسیار بود
 و طبع در او نمودم و حیل بسیار کردم تا بدان آوردم
 و او را در شرط عرق کردم و جمیع اموال او را برداشتم و بخانه
 نبردم و بجهت آنکه ترسیدم که خبر او ظاهر شود و صبر کردم تا بحال
 الحال که شرط از ملاحتا فارغ شد و من گویم که دید او را و حسد
 کشتی ندارم

کشتی که از دم و خواستیم که روی بواسطه بروم نگاه خدم
 تو آمدند و مرا گرفتند پس گفتند امر نمود و اموال را کشتی آوردند
 و منادی ندانند که زنی افسان صفت در فلان وقت بیرون
 آمد تا او را شناخته اند و در آنجا او را پیدا کردند و اموال را ببردند و او را
 کردند و امر نمود و ملاحت را ربط انداختند و غرق نمودند پس
 سوال کردم که ای آقای آیا در این وقت صبحی بود پس بدین
 بی در خواب دیدم شخصی را و در این قصه اعلام نمود و امر نمود
 پس معلوم شد که در فیضان و تشریف و تکریم خوانند
 از چشیک از بندگان منقطع منبر که در علی الخصوص منبر است
 که خلیفه اعظم او میباشند و لیکن این تعداد و صلاح و قیام
 مشروط آن میباشند و بت آنچه است از فائت نا صاف فی
 اندام مات و در نه تشریف خد برقد که گویانیت **مسجد**
 و اما حاجت سلطان بار عایا و ما مورد بود و بعد از آن
 و عطاء دمی بقره راه و منی بود و از غش و از منگی
 پس معنی حدل را بچا آن که عطف و میل و محبت قلبیه



با تمام عزت بکسان باشد و هر کدام بقدر قابلیت استحقاق
 عطاوت و محبت را داشته باشد مثل عطاوت و محبت و محبت
 پدر و مادر بالتبیه و لا و متعدد و متکثره خود و این عطاوت یا
 در کردار و رفتار و جمع اموال و حفظ نفوس و عرض و مال و مینا
 خود و انصاف بکار برد و تفاوت در مابین خود و آنها و اولاد خود
 و اولاد آنها و مال خود و مال آنها و عرض خود و عرض آنها و خود
 و نفس آنها نگردد بلکه هر چه از احوال آنها لازم و بهتر از همه
 از احوال خود بلند و بدارد و در مابین رعایا نسبت برتری و
 مراعات نماید تا قوی بر ضعیف تمام کند و محترم و مال را بر درون
 و فقیر یارینند و خود سلطان و صدرا از رعایا بر دیگری اقوی و
 و دیگر را تضعیف و برتر است نکرده و خود را بجهت خیر ایشان
 بخواند و بداند نه اینکه ایشان را بجهت خیر خود بخواند و دست
 تعدی و ظلم با ایشان دراز کند و خود را وقارب و متعبد
 ز کین و تازین و پوشیده و سیر و مرده الا و ال و فارغ احوال
 نگاه دارد چنانکه در بیان معنی عدل و انصاف همین میزن
 شده است

شدن که احب لغيرك ما تحب لنفسك و اگر
 لغيرك ما تكره لنفسك یعنی دوست بدار برای
 غیر خود آنچه را که دوست میداری خودت و مکره و مکره
 بدار برای غیر خود آنچه را که مکره میداری برای خودت
 و در حدیث نبوی است که نبی ص که که و ال و مکره و مکره
 او را بر عیسی پس خیر خود را بخواند و خیر نماید با ایشان و خیر
 خواهی و شفقت و رحمت ایشان نداشته باشد مگر اینکه
 خداوند حرام میکرد و اندر او بهشت را علاوه آنکه در بهشت
 و سلوک بر این نحو از عدل و خیر خواهی رعایا بقا و ملک
 و دولت و عزت و رفاهیت و فراغت در دارد
 و آخرت میباید و آنچه را که سلطان از خیر برای خود
 میخواهد و در ضمن این نحو از سلوک حاصل میشود
 و در سیرت و سلوک بر وجه غش و تعدی و ظلم و خیر
 خواهی خود زوال ملک و دولت و عزت و رفاهیت
 و روینا و خست میباشند و بر عکس آنچه که سلطان برای

خود بخواند از خیرات در دنیا و آخرت چه می بخشد
و در بعضی از کلمات جواب امیر المومنین صلوات الله
و سلامه علیه معنی عدل و ثمره آن بر نحو مذکور بر وجه
اوضیح بیان نموده شده است و فرمودند که علم
پوشتابت که ساحت و فضای او شریعت است
و شریعت سلطانیه است که واجبات از برای
او طاعت و عطا پیوسته است که بر پامیدار و آن را
پادشاه و پادشاه را عی و نگاه دارند و ایت که
اعانت می نماید او را پیش و سپاه و پیش میکی است
که متوجه می شود او را مال و مال رزقی است که جمیع می نماید
او را رحمت و رحمت سوار است که پندیده که در
می آورد و ایشان را عدل و عدل اساست که بآن
توام دین می باشد و از کسری او شیروان که نامیده
شده بود پادشاهی عادل پر پدیدند که بیک سبقت
شدی باین صفت و باین اسم پس در جواب گفت

که

که بجهت آنکه من کرد ایندم حد را پیشتر و بر کسر نمود
و کشت و واداشت مرا بر این عمل قول حکیم فاضل که ملک
و پادشاهی نیت مگر بجهت و خدای باشد مگر باین
نی باشد مگر ببلاد و بلاد منیب باشد مگر بر عایا و رعایا
مگر بعدل پس گرفتیم این سخن را و در عمل کردن بآن
کوشتیدم و در امت است انداختیم رعایا را همچو نمودم
بلاد را و زیاده بسیار نمودم اموال او بسیار شد چندی
من و قرار گرفت ام کجائی و بخوبی که می پسنی و چون که رفته
شده بود از رسول خدا که عالم عامل و امیر عادل و روفی که
مردند بخیر و زمین کوشت ایشان را و نویسد پسر ایشان
آنها بکافی می مانند تازه ز قیامت و مارون را شنید این
حدیث را شنید و امر نمود تا قبر او شیروان را بشنود
و جسد او را صحیح و سالم و تازه یافتند و بر سر او تاج
نمود و بر آن نوشته بود اند که هر کس که بخواند که عظیم شود
ملکت او پس لعظیم نماید علماء زمان خود و هر کس که بخواند

که بسیار شود خزنهای او پس بسیار بناید عدل بر عیبت
خود از جمله حکما بگوید که از عدل همین باو شیروان منقول
آست که وقتی که اراده نمود بنای ایوان و طاقی را که در دین
می باشد و تا بحال باقی مانده است امر نمود بنای آن را که طول
و عرض آن را بر دو مکتب تری قرار بدهند و یک خانه پیروز
در قریب آن مکان بود و بنای آن اتفاق نمودند بر آنکه باین
مقداری که کسی در بنای آن میخواهد محکم نمیشود مگر به اصل
نمودن خانه پیروز را در آن و پیروز را احضار فرمودند و مال
بسیاری را با و دادند که خانه را بکسیر و قبول کرد و گفت پسر
معمی که آن را از طلا و لغت را ضعیف شد شکاه بعضی از وزیران او
که حاضر بودند گفتند که ما ندیده ایم کسی را از این پیروز بهتر
و کم عقل تر از تو که باین همه اموال که میتوان با آن صد خانه
و صد ملک و از این بگری یک خانه محقر خود را می فروشی پس
جواب گفت که شما عقل ندارید وقتی که این خانه را فروخته و بیکر بخاوه
و هم ساجی مثل این پادشاه عادل را بجا برای من میری شود

پس

پس کسی کلام او را استحسن بدید و خانه را برای او واکندارد
و هر روز آن پیروز را با کاه و گی که داشت در سبج و شام می خورد
برای او آن کسی می نمود و کسی نیز آن ایوان و ایوان را که
آخرت بهره مند گردید و از جمله حکما بگوید که در نوم و بیک
شیخ و آنرا خود پیسنه و خیرخواهی خود خوش و نظم بر رعایت
منقول است که سلطان جباری قهری برای خود یک خانه پیروز
و بنای قصر در زمین مسلح برای خود پای باقی و منزه بنا کرد
بود و آن پیروز روز میرفت و شب باری آمد در آن منزل اتفاقا
یک روزی آن سلطان جبار آن بنا را دید و بر خود عظیم خشم
و ام خراب کردن آن نمود و در شب که پیروز باز آمد و آن بنا را
خراب دید احوال پرسید که این را که خراب کرده است باو
گفتند که سلطان او را خراب کرده پس وی خود را بکشتن
کرد و گفت با را الهما اگر من حاضر نبودم پس چه کار بودی پس
در همان شب چند اوند قصر آن سلطان را بر روی او خراب نمود
و آن عبرت از برای مردمان قرار داد و پت عدل ایوان نمود

ایوان یکپوآن کشید به نظم در ویرانه کرد و قصر خود برین بنیاد
 و قائم معنی احسان در این حالت پس بذل نمودنت و اظهار
 کردن آثار کرم و مروت خود را بر عایا و تقویت نمودن
 مرضعا و مدرا نمودن با قویاء و دستگیری درویشان و عیال
 دارا از اصدقات و نفقات و تقویت نمودن احوال و امور ایشان
 و وار دین و مستردین و بذل نمودن اموال در اوقات قحطی
 و شکی و مریض نمودن مردمان را در تری و دلت و در کسب بات تحصیل
 امر معاش و مبد و معاد خود و مرفه الاحوال و قانع الاله
 داشتن ایشان و توقیر نمودن مرعلا و کفای المؤمن نمودن ایشان
 و تحریص نمودن طلب علم و سبب تحصیل و معارف و کسب
 ایشان را در حاجت تنج و احترام نمودن مرصلا و زنا و عیاد
 و غیره ششرون رعایت امور و احسان و حاجت ایشان و طلب
 کوشش ایشان و منزلت و تمیز و تبرک نمودن بایشان و امانت
 ایشان را بر هر سلطان که بنای امر خود را بر احسان کند و در دو باب
 ظاهر می باشد و مخفی نخواهد بود خداوند فرموده است و لا تلبسوا

الفصل

الفصل بیستم یعنی فراموش ننهادن احسان و فضل را برین
 خودمان و تکلیف شده است آنکه در زمان قسرت و درین بر وجهی که
 پادشاه عادل صاحب احسان بوده است قحط عظیمی اتفاق
 افتاد و احسان و اموال خیرین خود را تهی کرد و برین اموال
 خود احسان و مونس نمود و دست غن نمود که اگر احدی را
 اگر کسی شک میبرد و هرگز اهل آن بلد را سپاست و بصر خود را
 و در ایام قحط احدی از مردمان مرده بود و عدل احسان
 او قایم مقام حضرت مان و ایام را زنی فرستادنی کرد و
 از اینجا که گفته اند العدل والاحسان من النکاح
يقوم مقام الخصيان و معنی عطیه بدهی الفرائض می کند
 عموم رعایاست چه آنکه تمام رعایا بمنزله اقارب پادشاه
 بلکه یکی بحال او میباشند و وصیت معتبر در حال ممات و آخرت
 خود باین دو کلمه بوده است که الصلوة و الصلوة
ایمانکم یعنی نعمت امر نمودن نماز و احوال مملوک و زبیر و پسر
 و رعایا و اسپیران خود را درست و نیکو بنماید و برنام

و احسان و انصاف و معدلت و آبادی و کمزرت و نذر و مرگ
 و سیاست و است که سلطان بالذنبه عایا فرماید بکلی از جمله
 رحم و حق فی القصر با و مروت سلطنت و ارکان نبات و
 دو لم ملکیت میباشد و هم چنین هر یک هم و طریقه چنانکه
 در تحفیه بر رعایا و اسائن خلق قرار داده شود از این قبیل است
 و تا انقضای عالم هر سلطان که بآن رسوم عمل نماید و آن تحفیه
 مقرر دارد بر آیه مثل فاعلم ان الله عز وجل انزل سلطانا
 که بنای آنها را کند و در دست نویسد چنانکه اگر عیایا باند خطای
 بدعت و طریقه سبیه قانون قرار دهد تا انقضای عالم هر یک بآن
 عمل می نماید و در وعظا بشل آن جمله از برای ظالم اول که
 نبندد بقرائن و است میباشد چنانکه کتبه در حدیث نبوی و غیر آن
 دارد شده است که من سن سنن الحسنه فلا احوالها
و اجور من عمل بها الا یوم القیمه و من سن سنن الحسنه
فلا و ذرها و من عمل بها الا یوم القیمه بر آن
 عدل و احسان و این دو نوی القربا بکلی بر پا و تا لازم آید

کاکر

که اگر خطای قبل از او بدعی گذارده و حیف و جوری بر رعیت
 نموده یا خراج و بار کثیری بر بعضی وضع کرده که فرغ خود
 آن نموده باشد بیکبار بردارد و مسترد کند سازه و گوید و توکم
 نمکند که حسن چنین باقیم و از قدیم بوده است و و زرد و بال
 برای دیگری قرار دادن که باین طحاست که از عامل و بیم و بیم
 ساقط کرد بلکه برای هر عالمی و زرع علی خود شش می باشد علاوه
 آنکه اگر عمل از جمله بدعت بوده است مثل همان و زرعای عالمین
 در بعد نرسد از برای او سبب و هم چنین که باید سلطان آتیا
 حق فی القریه همیشه تقصیر از احوال جمع اصناف رعایا را
 که بمنزله کتبه در دست او میباشد بنماید و امر ایشان را بقرین
 بیکه شاد و ظالمین بلا اجماع بار و نکند و در قبیل امر از جهاد
 و اصحاب دیوان و در باب مناصب و نواب و کما شایع
 حضرت حضور و عمال و رؤسا و فضلاء و رزود و او بایش
 که هر یک چون فرصت یابند بقدر قوت و قدرت خود
 بیکری و بر عایا میرسانند و در حدیث نبوی که کامون

راجع لا يجوز وعينه بضحه الا الكبر الله
 منكم الى النار يعني رخت داری که نیرساند بهمه
 رخت اضح و خیر خواهی و توبه خود را مگر این که خداوند بر روی
 می نهد و او را بآتش جهنم و آفاتش و مسکری که خدا
 حق را تنه فرموده است و باید که با دشمنان و سلاطین
 در حالت یکداری با داران آنها جهت نایب پیش
 زنده کافی و عشرت کردن سلاطین بفقیر و سر
 الخور و ضرب الطرب و رطع نمودن در عرض و اولاد و زنان
 و اموال غایب و غافل شدن از تدبیرات اموری که در عالم
 نمودن خود و خاندان پهلوانان و اسراف نمودن در ساکن
 و ملک و پست و مناک و ماکولات و مشروبات و مشغول شدن
 بر بازی و زینت و زخارف دنیا و حرص نمودن بر جمع اموال
 گرفتن و نگاه داشتن خزان و تعلیم گرفتن و رخصت یافتن
 جمع اهل یک کار و اهل فن و تفرقه یافتن ایشان در عهد
 قتل این سلطان مسدود شدن سبیل راه امر معروف

و این

و نهی از شر و مسدود شدن سبیل راه و مفتوح شدن سبیل
 و رواج یافتن بازار اهل علم و فن و فساد و طغیان و کساد
 شدن بازار اهل دین و صلاح و ایمان و تقرب یافتن مردمان
 فر و مایه فی اصل و بد اصل و غنا و فقر و ظلم و عظام
 و محال سلطان و حبله دادن فتنه و مسکری و بخی و ظلم
 و فساد و بظرب سلطان و نماندن آنکه مایه و دست و از خیر خواه سلطان
 و شفق بر احوال و وفادان نایب و خزان و اموال و تمسک
 و دور کردن اهل بخل و علم و ارشاد از سلطان و کذب
 رسوم و بدعتها و تنه نمودن بر ضرایب و بقباله گرفتن عملها
 و بلا و ناهیه را گرفتن بر مردمان و مناقشه نمودن با ایشان
 و تمسک بر یکسانان و گرفتن اموال و قیمت و تفرقه نمودن
 با فراط و تقریط و نظریات علما و سوء و تصرف کردن اموال
 موارد و نایب و فساد و دامن بفساد و بناحق و کذب
 بغیر از اهل فتنه و گرفتن با جهاد و رافضی و تصرف نمودن اموال
 و گردانیدن حق از سبیل حق و طعن نمودن در وکیلین و انعام

و معالمتی از دست پادشاه و علما و زبده و فقرا و صلحا و سنی بود
 و در ابطال خیرات و دادن و منع کردن از باب حج را در کلاه
 و عرضند آشنایان این از پادشاه منع کردن خیرات و عیادت
 و صدقات و صلوات پادشاه را از دستخارج سحر کردن منع
 و بخل و انانیت سلطان و مستوحش شدن و گریزان کردن علما
 حقایق و اهل مذهب و از شادان صحبت و خدمت او و بدنام نمودن
 سلطان را در بین و در باب و عیادت و دستخارج از او از ظلم
 و فسق و فجور و بخل و کفر او در اطراف و اکناف مشت هور کرد
 نیدن او را بظلمتی فاسقی و بی سیرت و باز نمودن از باب سخن
 و طعن از خلق بر او در حیات و حیات او و منع کردن دادن
 او از برای روز حساب و عرض کبر و باز خواست تغییر و ظلم از او
 و دخول در جهنم و عذاب ابدی من یعمل مثقال ذره
خیرا یراه و من یعمل مثقال ذره شرا یراه اینها باین
 مرتکب شدن خود سلطان بفساد و منکر و بخی حاصل می شود
 افزاینده ملک را شایسته گن بود هر یکی از تو نیست گن
 بخل

۵۹
 بخلق پستم اگر بایست گن از هر پستی و خجاست گن
 و اگر خود سلطان از خجاست و منکر و بخی که مذکور شد خجاست
 کند هر آنکه اهل فسق و فجور و بد اسمان بپیم میگیرند و جرات
 بر قدم نمودن بر فساد و منکر و بخی بپیم میگیرند و سلطان
 مقرب نمیکردند و الناس علی دین ملوک کما هم مشهور
 و معروف است هر آن صفت که ملک را بود غالب
 همان صفت که اندر پادشاه ساریت و بعد از جنت است
 سلطان از قبیح و منکرات فرات و نور پادشاهی در او
 اواره میسازد و بد اسمان و غرض از آن را می شناسد
 و بخود راه نمیدهد و سخن ایشان را گوش نمیکند و از صحبت ایشان
 و از دکان و علما حقایق و اهل معنی و از باب فضل و محرم نمیکرد
 و او طالب ایشان و ایشان را غلب و مستبشر بصاحب و خدمت
 او میباشند و روز بروز مدد و نور او زیاد میشود و مدد و کفایت
 خط و نه باو میرسد بر عکس قیام مذکور و بجای آنها گن
 در عهد او مستشر و مشهور میگرد و از بخل و علما عظم خداوند

و معاش از دست پادشاه و عطا و زینا و فقرا و صلی و سعی خود
 و ابطال خیرات و دادن و منع کردن از باب جوارح را درگاه
 و حرمند داشتن احوال ایشان را پس سلطان منع کردن خیرات طریقت
 و صدقات و صلوات پادشاه را از دستخوار سعی کردن
 و بخل و لایست سلطان و منحرف شدن و گریزان کردن عطا
 حقایق و اهل بدایت و ارشاد از صحبت و خدمت او و بدنام نمودن
 سلطان را در دین و دنیا و عقبا و منتها سخن از ناکام
 و فسق و فجور و بخل و کفر و ادر اطراف و اکناف مشت هور
 نیدن او را بظالمی و فاسقی و بی سیرت و باز نمودن از اول بعین
 و طعن از خلق بود در حیات و ممات او و پند کردن ایشان
 او را برای روز حساب و عزم کردن بازخواست و توبه و توبه از او
 و دخول در جهنم و عذاب بدی من بعضا مشغال دین
خیرا که و من بعضا مشغال دین و در این ایامها
 متکشدن خود سلطان بخت او و مکر و بخی حاصل میشود
 از اهل ملک را نشیب است بمن بود هر یکی از تو نهیت مکن

بخی

۵۹
 بخلق پستم اگر بیست مکن از هر پستی تا جیب است مکن
 و اگر خود سلطان اینچاه و مکر و بخی که مذکور شد در جهنم
 کند هرگز اهل فسق و فجور و بد اصنام و بی سیرت و جرات
 بر قدم نمودن بر خشت و مکر و بخی بهر سیرت و بد اصنام
 مقرب نمیکردند و الناس علی دین ملوکهم مشهور
 و معروف است بهر آن صفت که شد ملک را بود غالب
 همان صفت کنند اندر پادشاه سیرت او بعد از جهنم
 سلطان از قبیح و مکر و فرست و نور پادشاهی در دل
 او راه میسپارد و بد اصنام و غرض از آن را می شناسد
 و بخود را میسپارد و بد و سخن ایشان را گوش نمیکند و از صحبت با اصحاب
 و از و کان و عطا حقایق و اهل معنی و از باب فضل محروم نمیکرد
 و او طالب ایشان و ایشان راغب و مستبشر بر مصیبت و حد
 او میباشند و روز بروز مدد و نور او زیاد میشود و مدد و کفایت
 خط و نه باو میرسد بر عکس قیاس مذکور و بجای آنها که
 در عهد او مستبشر و مشهور میگرد و از جمله خلفاء اعظم خداوند

و ملحق شد و صاحب این ملک بفرمان میسرود و حکایت
 از حمله حکایتها و این باب است که شاه اسماعیل در وقتیکه فتح
 بهرت نمود با او عسکر بسیار بود بعضی از بیاضلان اشارت نمودند
 با او که عسکر فخری بجای بفرستد که اگر که امر فرمانده کار بهر
 نظر از عساکر میسرود و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد
 و نفقه عساکر میسرود و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد
 نمود و نوکل خیر و داند چنانچه و در آن وقت اتفاق افتاد که
 یکی از جواری او خواست که غسل نماید و کردن بندی که مشغول
 یافت در کردن او بود پس چون آورد و بزمین گذارد و عساکر
 از جوانان دیده و گمان نمود که پاره کوششی است و فرو آمد
 و او را بچنگال خود برداشت و پیر و نمود پس خنجر در عقب او
 رفتند تا آنکه رسیدند با و در لب چاهی و آن مرغ کردن
 بان چاه انداخت آنگاه یکی از خدمت بچاه فرو رفت که از او دارد
 ناکاه دید که صفادین معتمد مملوک از اموال در آن چاه گذارده است
 و کو یا که از دخیلای حکام پادشاهین بود و است و آنست

و ملحق شد و صاحب این ملک بفرمان میسرود و حکایت

پهلوان

پهلوان آوردند و نفقه عساکر داد و از عساکر کردن بر عساکر
 شد حکایت و موعظه و بلکه مناسب این مقام است مغفرتی در
 تبارخ خود نشان نمود است که چون منصور و واقعی جمع نمود
 در سال یکصد و چهل و چهار از بخت نزل خود را و در دانه و ده
 قرار داد و در شهرها مشغول بطواف می شد و صدی مصلحت میگردید
 و چون صبح میشد نماز را با مردمان میخواند و بعد از آن در کعبه
 خود بنزد می آمد و بعضی از آن شبها شنید که گویند که یکبار
 بار آنها شکایت می نمایند بوی توان ظاهر شدن یعنی فیض
 در زمین و از عظمی که حاصل شده است در میان حق و اهل آن
 پس منصور را و از طلبید و گفت این چه سخن بود که از تو شنیدم
 در جواب گفت که اگر امان بدی مرا بر جان خودم هر آنچه خبر رسیدم
 ترا با مورا اصل و ریشه آن پس گفت ترا امان و آدم آنگاه
 گفت توئی آنچنان کسی که غالب شده است بر تو طمع ناکه
 حاصل شده است ما این تو و حق و حاصل شده است یعنی ظلم و ستم
 در زمین بدرستیکه خداوند بود و اکتاده است امور مسلمانی

و ترا بر آنها را می و سلطان قرار داد و اسبش غافل شدی از
ایشان و در مابین خود و ایشان قرار دادی حجاب از کج و آبر
و در مای از آن با و سر را وای از برای خود و ز راه طلبه و اعوان
خبره که اگر یکی بنام ملک گفتند ترا و اگر بدی بنامی باز نماند
ترا و قوی گردانیدی ایشان را بظلم کردن بر مردم و مان و نمود
ایشان را بفریاد و می و کردید و بر همه پس که دیدند شرک
نور سلطان تو و عمال بدولت بدایا از جهت خوف از ایشان
با ایشان مصافحه و ساختن نمودند و خوشند که این سلطان نجیب
بخند و نه نموده است پس با چگونگی خیانت با و کنیم پس و ز راه
و اعوان تو ما را در حربه نهان کردند و حاصل شدند در مابین
و شکایت کنند و مظلومان پس شد بلاد خداوند از فساد و بی
و ظلم و مانند اسلام و اهل آن و پس قبل از این پسر منوچهر
در بلاد چین و ویدم در آن بلاد پادشاهی را که کرده بود و کوا
او و کردید و در راه او با و می گفتند که چرا کردی می گفت
که ریه من بجهت کشیدن کوشش و نیست بلکه بجهت آن میکردم که شاید

مظلوم

مظلومی سر بایزند در در خانه من من ششم سده ای او پس
نداد و تو تو تو تو که لباس سپنج را پوشیده مکر مظلوم و هر روزه
بر خیل سوار میشد و در بلاد خود میکرد و یکدک شاید مظلوم را بر سپند
و می دید و این سلطان مشرک بخدای خود بود و رفت و عیون
او بر مشرکین با این نحو بود و تو مومن بخدای و بنعم رسول
می باشی و دل بوری و رفت بملکان مینماید و تو جمع موال
نخواهی نمود مکر برای پسر چیز اگر بگوید و مکان کنی که برای او
خود جمع میکند پس خداوند تو نموده است که طفل صغیر از شکم
پروان می آید و مال ندارد و خند و نه با و میدهد و تو نموده
با و لا و خود نیستی و خدا تعالی و نموده است و اگر بگوید که جمع
نمیکند بجهت محکم کردن امر سلطنت خود پس خداوند قادر
متعالی تو نموده است عبرت و احوال ملوک و پادشاهین که
پیش از تو بودند که اموال اهل بکار ایشان نیامد و ایشان
از هیچ بنده و از زوال مملکت و آمدن مرکب پستی و بی نیاز
نگردانند و اگر بگوید که جمع مینمایم برای مقصد تو و مظلوم

که داری بر خجسته قسم که زیت مافوق مرتبه که داری مکر اطاعت
 خدای و عمل صالح ای ملکین تو عقاب منبسمه که کبریا مصیبت
 بکنه که یکشتن و چپ کونجی غامی با خدایکه عقاب منبسمه بکنه
 بعد از این هم همیشه ابدی و او میداند آنچه را در دل نهان میدارد
 و بخارج خود آشکار میکند بر هر مکی که در وقت یکدیگر حضور
 خداوند را برای صاحب سر بیان و سرگردان بانی این سلطنت
 تو بکار تو می آید و در روز او می کند پس مضور بعد از استماع
 این بختان بدست کریمه بود و گفت ای کاش من خلق نمی شدم
 و هیچ چیز نبودم بعد از آن گفت باو که چه چیز است ندیده در عالم
 این که او در جواب گفت که باید بر خود لازم بداری مصیبت علما
 را شنیدن حقیر گفت ایشان را پس که بر زبان می گویند و چه می شنود
 که زبان شده بجهت خوف از اینکه ایشان را نیز بکار و طریقه
 خود و داری و لکن بکشتای در راه پرده را بر دار بکس بر خیزد
 از راه طریقه جمال انصاف بده از برای مظلوم و مریضمان
 پیشام که هر کس از علما که از تو فرار کرده اند و گریزان شده اند

الحمد لله

بنوی تو خود نمایند و بر گردند و ز اعانت غایت برادر تو
 پس مضور گفت که خداوند امر تو تسبیح بده با تو این مرد و بگوید
 بعد از آن مؤذنان را آن گفتند و مشغول نماز شد و بعد از نماز
 از نماز گفت افزود و سپاه و سپاه و سپاه و سپاه و سپاه
 باو که حضرت خضر بود و است **عجبت** خضر را بشنود و بگوید این چنین
 کم کاستی به راستی توان شنید آخر هم از نارسائی به زشت باشد
 بهر دنیا موری آزدون و لیکت به خون بدست آید اگر باو دوی
 زبانی به شرم و از چشم مجوزین بهتر از خلق از برای
 پوفا که ناکسی کم کاستی به کرد دنیا به وفا بودی و مردم کس
 چنین به در جهان سلطان کنون هم آدم و حوا پستی به چون
 جهان بگرفت پس کند زوارا هم داشت به که جهان و از پستی
 شد و جهان و راستی به آن همه شان را برانی و طوری
 کجاست به که زینت ایشان است که جویستی به و در نظر کردی بزم
 رزمشان گفتی خود به که سپاه و کج بر شای جهان در دنیا
 خاک تیره باز گفتی حال هر شسته روشت به باشد می معلوم

رایت خاک اگر کو بایستی هانگه کنی کرد نام نیکنا و باقی بماند
و ریدی کردی کیستی هم به بد رسوایی هر کشتی عبرت الی ملک
پاستان چون نیندی و پستان شان کر کسی دانستی
آنچه فردا بد خواهد غافل امر و رسم باز دیدی عاقلی کس حتم دل
پنایستی به هر کسی فردا کشت خویشاتن خواهد در و و یکشت خود
امر و ز بهر کشتی که خواستی با خجسم در میان شکست و زلزله
و نواب را بایستی که در مرتبه دوم خلاف میبایست و در
سه مهیدت نمیدانک بد اگر وزارت تلک سلطنت و در عظم
مملکت است هیچ پادشاهی و سلطان بدون وزیر صالح
مشفق کافی و عاقل این اصف جهان دیده کار و نه
صاحب صفت و مروت نیک خلقین دار پاک اعتقاد و امر
سلطنت و پادشاهی و نمیکند و و بون و وزیر لازم و لابد
میباشد تا آنکه سلطان در جمله احوال خصوصاً و عموماً با او مشاور
نماید و بجای اراکان دولت و نواب حضرت عاقل رحمت مراجعت
با و نمایند و پادشاه بجا نگیری و فراغت و آنچه شرایط و آداب ناموس

ملک

سلطنت است مشغول تواند بود و الا قیام نمودن پادشاه
با حکام و بایست و وزارت باعث میشود که از نیکت سلطنت
و جهان داری و جفا نگیری و آداب ناموس سلطنت باز بماند
و در این صورت احوال مملکت و رعیت تحمل میسر گردد و از آنجا
که در حدیث نبوی وارد شده است که **اذا اراد الله**
بملك خیر جعل له وزیراً صالحاً قافلاً
ذکره وان ذکره عاقله یعنی هر وقت که اراده نماید
نیکارک و تعالی در حق پادشاهی خیر و خوبتر امر آید قرار میدهد
از برای او وزیر صالحی نیکو تر از این موصوف بصفاته که کند
شد پس اگر پادشاه برافرازمونی عارض شود در امر وزیر او را
یا و توری نماید و اگر یاد او و وزیر او را لغات نماید **فقد بدانی خدای**
همواره کار به چو خدای که کار است بود چون نکار به که دانای هر کار
باشد تمام به بد نامی پادشاهانه حکام نه دانایان یافت آرام
دل نه دانایان نیک بکسی کام دل چنین خواندم از دفتر خدای
که دانای بود پیکان در بهشت پادشاهی که بدون وزیر باشد نتواند

که پادشاه بفرماید مخصوص بجز او نداده و علامت باشد چنانچه
فرموده است که وَلَوْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ
وَلَوْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ وَكِبَرُهُ تَكْبِيرًا یعنی
 نمی باشد ز برای خداوند شریک و وزیر در ملک و در
 پادشاهی او و نیست باشد ز برای او ولی یعنی متوجه شوند
 امری از راه ذل عجز و محتاج بودن بولی بلکه از برای او ولی
 و خلیفه میباشد و لیکن از راه منسوخ بودن استحقاق شدن
 شدن بنده کمال بغض و تدبیر و مکر بواسطه اولیای او
 چنانکه سابقا در باب خلاف تحقیق آن نمونه شده و بزرگ
 و عظیم بدان حد و اندازه بزرگ که خطیعی بداند که او اصل و پدر
 از حاجت دشمن بشریک و گرفتن ولی و وزیر پیش پادشاه
 از مخلوقات و از اماسای خداوند محتاج بوزیری که شایسته
 و شریک در پادشاهی او باشد و نیست باشد و از اجناس که حضرت
 موسی میسوال نمود از خداوند ببارک و تعالی بفرموده است لَا يَخْلُقُ
وَنِيَّامِينَ لَهْ يَكُنْ هَرُونِ اَخِي است و بعد از آن

وَأَشْرَكَ فِي أُمْرِ كُنِي سِحْحًا كَثِيرًا وَنَذَرَكُ
كَثِيرًا لِّأَنفَاتِ كُنْتِ يَسَابِغًا یعنی خداوند قرار داده
 از برای من و وزیر را که اهل خودم و مثل خودم صالح و کار دار
 باشد و آن هر وقت ببرد من تا آنکه حکم و قوی گردانم بواسطه
 آن است خود را و شریک نماید او را در امر نبوت و سلطنت خود
 تا آنکه بواسطه آن قدرت خود را و شریک نماید که تسبیح و طاعت
 نماید ترا پس بسیار خوب و ذکر و یاد نماید ترا پس بسیار خوب یعنی
 امر نبوت و سلطنت و خلاف را درست و تمام بجای می فرماید
 آورد بدین حد و اندازه و بزرگ و نام و پس تا بحال تا بگذرد
 که بدون وزیر معین و شریک نیست و اینهم که هیچ امری را بگذرد
 خصوصاً از خلاف و سلطنت را هر یک که هر یک به شغاف
 عاجز و بسیار بد و در حد نبوت است که آن حضرت فرمودند که
إِنِّي وَنِيَّانِ فِي السَّمَاءِ وَوَنِيَّانِ فِي الْأَرْضِ
فَأَمَّا وَنِيَّانِ فِي السَّمَاءِ فَجِبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ
وَأَمَّا وَنِيَّانِ فِي الْأَرْضِ فَهَارُونَ أَخِي است و بعد از آن

بعضی بدستیک از برای خود وزیر میباشند و آسمان و یکدیگر
 در زمین نامد و وزیر من در آسمان که بجهت تدبیر سلطنت
 و خلافت من در ام آسمان است جبرئیل و میکائیل میباشد
 و اما وزیر من در زمین که بجهت تدبیر سلطنت و خلافت
 در ام زمین است علی ابن ابیطالب میباشد یا اینکه بدین
 برای تدبیر سلطنت ام زمین میباشد و تا می آید در آسمان
 و یکی در زمین میباشد و بدانکه بعد از مرتبه وزارت تر
 ارکان دیگر میباشد چون نواب و قاضی و مستوفی و مشیر
 و ناظر و متشی و خازن و حاجب و هم و امثال اینها و یکی اینها در
 وزارت و با سلطان شریک در سلطنت و بمنزله سرود
 پای و عضد و رئیس سلطنت میباشد و ام سلطنت بدون وزیر
 و بدون این جماعت نمیکند و در وراج و نظام نمیکند و بمنزله
 خود سلطان بالکلیه بخواج و بمنزله وزیر بالکلیه سلطان
 عقل است پس بدین باید که سلطان و وزیر و سایر ارکان
 مذکور را که در تلوا و سید محترم و موقر دارد و حرکت را بعد از

اینست تمام

اهلیت تمام و امانت و دیانت و یکسویری که معلوم کرده باشد
 و متعین شده باشد باشد در منصب مقام خود نشان گرفته باشد
 و نمک کرده اند و حکم ایشان را در محاکم جاری و نافذ کرده اند و لیکن
 مشرف و مطلع بر احوال ایشان باشد تا جرات و جملات و قضا
 و افشا و خلاف عدل نمایند و امر معیت ایشان با ایشان
 تا محتاج نباشند و بفشاد و خیانت و طمع کردن در امور ایشان
 مشغول و گرفتار نشوند و بعضی بعضی در حق بعضی بدون شخص
 تجسس تمام شود و چون که حدیث چنین بود است که حاسد این
 حدیث است و در صورت خیانت کاران می نمایند و مشفق
 بجهت اینست میدهند و از هر جا و بدیهه ای که از ایشان سرزند
 و بکل و اندک و عفو از آن جایز باشد در گذرد و عفو فرمایند که
 خداوند تبارک و تعالی عفو است و عفو را دوست میدارد و از
 جرمهای بزرگ و شدیده که عفو از آن جایز نیست درگذرد
 و مواخذه کنند پس استی و پس استی فی منوب نکرد و افسوس
 و فتنه دیر نشوند و فساد در دماغها بهم نرسد و حد و اندازه و علما

غیر ازت و غیر از او مستبد و بالجمود حق ایشان را بر عاید
 نموده و در جمیع احوال قاعده خیر الامور وسطها را
 مرعی و معمول دارد و نمیداند چنانچه که در گذشته شد وزارت در ملک
 و مرتبه و قمر از خلاف مرخداوند است و وزیر در امر پادشاه
 و تدبیر در عین پادشاهان شرکت میباید باشد و وزیر با آنچه
 مذکور شد از برای پادشاهان در باب ابق از تحلیفات
 و حقوق اقسام مأمور بودن او بعد از حسان و اینها حقوق
 ذی القرباه منعی بودن او از بخشش و مکر و غبی جمع و تمام آنها
 متکلف و مأمور منعی میباید باشد ابق التعل بالثقل علما و اگر
 چنان از برای وزیر یا در پادشاهی که از برای پادشاهان مذکور
 شد دو حالت دیگر میباید باشد حالتی در مابین خود و پادشاه
 و حالتی که توسطت در مابین پادشاهان و رعایا باشد مانند مکر
 و غیره پس از آنکه عموم میباید باشد از برای قبه و غیره سلطنت
 و پس از آنکه چهار چیز میباید باشد و لازم است به بدو آن چهار
 از برای خیمه وجود و ثبات و قرار نیست باشد و آن چهار چیز پستی

مبدع

و بلندی و ثبات و تحمل است و وزیر باید که این چهار صفت داشته
 باشد و در وزارت خود و در دو حالت یکی در مابین او و پادشاه
 و یکی دیگر در مابین او و رعیت میباید باشد این چهار صفت عمل نماید
 و آنها را بکار برد آگاه در حالت مابین او و پادشاهان پست و تحمل
 را پستی است و باید که وزیر با سلطان راست و درست باشد
 و ظاهر و باطن خود را در خدمت طاعت او بکلی کند و باطن را
 از آرایش خانت و غل و غش و نقاق صاف و پاک نماید و بطریق
 سلوک کند مابین آنکه که در حضور خوش آمد گوید و او را بهر نیک و
 که گوید و کند و یا خواهد پس بر قصد بق نماید و مزاج کوئی کند
 و چون بیرون آید بدی او را نکند گوید و نافرمانی و کج رای و شکایت
 و او را بسدی و طاعتی و نافرمانی در زبان خلق اندازد یا اگر چون
 خواهد که خود بر کسی طمع نماید و حیث و جو رکند بجهان بر پادشاه
 بندد که او چنین فرموده و میفرماید و امثال اینها بلکه بطریق
 و راستی و اخلاص و مکر یکی آنست که آنچه مصلحت وقت مردمان
 و سلطان و آن باشد و رای صاحب اقتضا نماید آن را از حضور

و چون بیرون آید بدی او را نکند گوید و نافرمانی و کج رای و شکایت

سلطان بد پادشاه و عیارات لطیف و پادشاه تمام و
 در وقت فرصت عرضه دارد اگر که مقبول ای سلطان باشد
 فیهما الزاد و الا اگر که سلطان بدان اعتراض فرمود و بخواهد او را
 تمامه چنانکه سلطان خلیفه از فرات و لوزجند و مدعی باشد
 و لهذا گفته اند که **كَلَامُ الْمَلُوكِ مَلُوكُ الْكَلَامِ** و بگوید
 سخن او را درست گوشت کند و عاقبت سخن خود نباشد و بعد از
 آن در آن تامل ناصحانه نماید اگر که باید بر آن افزود و تغییر و تبدیلی
 و او آن را نیز با داب سابقه و در وقت فرصت عرضه دارد
 و کلمه الحق را ترک ننماید و وقت فرصت و فراغت و اقبال سلطان
 نگاه دارد و مراعات کند در حال کسالت و طالت و خشم و غضب
 و امثال آنها که حالات احتیاج است شنیدن و دیدن و فهمیدن
 حق بر حسب و چیزی با و عرض نکند تا آنکه حق رسد و وصل
 باطنی لطیف و قوی الی وسائل در نهاد و ضمیر او جاری و مد
 صفت و مملکتی باید که وزیر در سلوک با سلطان بکند
 باشد و بر کاکت خست طبع طمعهای فاسد نکند و نظر بر چیز

زیندازد و سپنجهای خلاف بگوید و عرضهای مستوفی بلا
 مقدار از عرض نکند تا آنکه سلطان بنور و فراست طشت
 بکند و تمی از او را در کف سر ماید و حکم **المعین** می آید و قوت
 و بر روی و عزت او در نزد سلطان زیاد شود و صیت
 بیک نامی او منتشر گردد و **سپنج** ثبات باید که وزیر در خدمت
 سلطان وفادار و سیکو عهد و ثبات قدم باشد و بخوبی
 اگر معاندان سلطان بخوانند که او را با نول عیالها و سخنها
 و دلدون لها و جابهها او را ز وزارت و خدمت سلطان قطع
 سازند نتوانند و او هیچ صاعقه و عاصفه و باد شدیدی
 نکند و از طریق ثبات و وفاداری نکند تا آنکه سلطان از او
 مطلع و با و مطمئن باشد و به ثبات او و طمینان سلطان
 ایستد و یکت رنگی فیما بین حاصل شود و معنی وزارت که نیک
 در سلطه می باشد متحقق گردد و او را سلطنت رواج و قوت گردد
صفحه چهارم نخل و بر باریت باید که وزیر غضب سوره سلطان
 که با او یا یادگیری باشد تحمل شود و صحت بلطف و آرامش او آید

و نایره آتش غضب را خاموش کرد و اندک کلمات و اندک آوازی
که شمع انگیخت و جعد آید باشد اثر نماید و چون حادثه از مقوله
خاصه مجاری بزرگ برای سلطان اتفاق افتد بنگارن باشد که بصیر
و سکون و تدبیر و تاخیر دفع آن نماید و سلطان مضطر
و لا علاج بحاجت و نزاع و قتال نکرده اند از مرغی دارد و مضمون
الصلح خیر همیشه در نظر داشته باشد و سلطان از دیگر
ضرورت در معرض خطر نبندد و اگر که هیچ نحو معارضه
الاجبار بر سلطان نیز میل بحاجت نماید پس او را در این صورت
ست نماید و بدو را باور دهد که با لاضره امر بخیر نفسا و عینا
و خیر که ختم میشود و هر کجا باغ باید نیست هر سودا چون بود
مرحوم نمی ندارد شود و خصوصاً در صورتی که چهار بار با گفتار و بیکه
اهل مذمت باشد که در این صورت مدد و معاونت سلطان
و جیب باشد و اگر که سلطان خائف و حراسان باشد و
با انواع لطایف و مواعظ و قصص از دل و بیرون کند و او را
بخنداند و تقادیر متعال امیدوار کرد و اندک دول و الفیض و نظر

۶۵
حق قوی کردند و آیات ان رب الله هم الغالبون
وان یجمع الصابرين و امثال آن را بنابر این
بخواند و باطل نماید که در جمیع احوال بخیر صلاح سلطان و مملکت
و رعیت باشد در پیش او است ندید و مدبرانه نماید و
مفاسد باشد او را منع و دل سپرد کند و بجزایات و ولایات
ناپسندون حدیث ان الله یحب الذکر و آن کلمات
کار کرده باشد و چون وزیر باین چهار صفت آرسد باشد
بشت و بازوی سلطان با وفای کسیر و در اینجه باشد که
حق تعالی امت بر حضرت موسی بوزارت هر یون نهاده و فرمود
سنشد عَصَدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ
لَكَ سُلْطَانًا نَابِلًا شنیده اید که یک دست است و شایسته
و سایر ارکان دیگر که بعد از وزارت میبایستند و این
و بستوفیان و سایر طبقات دیگر هر یک باید که در مابین خود
و سلطان و وزیر باین چهار صفت اقدام نمایند و قصد
و نیت یکی باید که بر وجه عفو و نیت و طاعت و طواف از خداوند

باشد و هوای نفس لذات و ثبوت مشوب نباشد تا اگر تعجب
و قصد نجات و اعمال آنها ضایع و بهر جهت شو را نکند و بکسیر
و اما حالت دوم که حالت مابین و زیر و رعیت است پس در این
باید که همان چهار صفت نیز رعایت نموده و بکار برده
مستقل استی است باید که وزیر رعیت را از خود و عیال خود داند
و بطور یکجائی و شفقت و مهر مانی با ایشان پس کون کند و وسعت
و لغت و فراغت و رفاهیت از برای ایشان بخواهد و بکاران
برایشان بارتکند و ولایت را معمور و رعیت را با سر و رکنها
چنانچه در زمان سلطان آفت رود بیدار صرص و جمع مال نموده باشد
با یکا و لا در معالجه آن بکوشد و بعد از آن خود وزیر جهت تحت
بسلطان فتح بآید این رود بیدار صرص و جمع مال را برای خود نیز بخواهد
چون آنکه وزیر این داند خواه در سلطان و خواه در وزیر رعیت
ضرب شدن ولایت و مضحک کردن بدین رعیت نباشد
و بالاضطرار ضل نیفات چند قسم میرسد و از آن ضل با کون
شوکت و عزت سلطان خواهد رسید چنانکه در باب سابق

درین

در سیرت ملوک دانسته شد و وزیر باید که پشت و قوت سلطان
باشد نه اینکه موجب شک و خرابی شوکت او بشود و از اینجا
معلوم میشود که کذا درون بدعتها بجهت قوت منافع و فتح راه
داخل و پستی و خدمت کذا می پس سلطان نمی باشد بلکه
و شمی تمام با او می باشد زیاده آنکه موجب نفیرین و بددعا
از درون دستان و دل شکستگان از برای سلطان میشود
و بهر هم آراستن لشکر ظاهر از برای نصرت سلطان میشود
بر آنکه حق لشکر باطن در شبها از برای خدایان سلطان می باشد
و هر تیره عا که از کین کاه دل شکسته بیرون آید چندان
چند که هزار تیر از بازوی درست و قوی انداخته شود آن
کار را نکند بچند کیسه در آن کند بسحر بکند صد بار تیر
تیر پس باید که علاوه بر ترک نمودن امور مبغضه خود و
سلطان را از آن دار که انعامات و صلوات و معاش و
رضایت و کثرت تخفیفات البته عایا خصوصاً آنکه
بعاد و راه و اهل عجز و پست و اهل علم و سعادت بیشتر

باشد تا پشت خود و پهلوانان را بدعا و برکت آن اعمال قوی داد
 و قربات درجات حضرت خود را نیز زیاده نماند و در سایر
 امور خیرات کوشش کند و درگاه خود را بر صاحب حوائج
 مفتوح و گشاده دارد و تند خوئی و کتب با خلق خدا نماید
 و با خلق بکرم و مروت زنده گمان کند چه آنکه دنیا را بقا
 نیست و زود دارد و حقیقی در عسیر دارد دنیا نیز نمی باشد و فنا
 آن هر چه است که دور باشد نزدیک می باشد چنانکه می بیند
 در کتاب است که خود فرموده اند که کلنا هوائی قریب
 یعنی هر چیزى که آید است و باید بیاید قریب خواهد آمد
قلعه دولت این جهان اگر چه خوش است ؛ دل مبتلا ندره
 که در گشت است ؛ هست دنیا چه در ضلالت سرب ؛
 در فریب و لیکند سرب ؛ لبیک آورد و چرخ شاه و وزیر
 ملکشان داد و کف و تاج و سریر کار با یک نام ایشان کرد ؛
 خلق را جلا دام ایشان کرد ؛ تا چه نمرود مایه وار شدند ؛
 همه سرخون رو کار شدند ؛ خون در و شکان می کشید ؛

۴۷
 مقرر چهار کسان کشیدند ؛ همه شعل شعله و سائل شده ؛ همه مژده
 جاده و مال شده ؛ چنانکه همان شد با دهر و زید ؛ و در سرخشان
 به کوشید ؛ بنشینان کجاک نام برادر ؛ ملک شاه از دست دشمن
 و زار اینجا بدان جهان بردند ؛ اما ایشان دیگران همی خورند ؛
 و آنکه از حق بلطف خود بنواخت ؛ بنیک و بد و نمود حق است ؛
 باز دانت نار از نور دول است اندرین سلسله عیون ؛ باقی
 عمر خویشتن ؛ در یافت ؛ بصلاح معاد خویش شتافت ؛
 غم آن خور و کوانین منزل ؛ چون یک کوی خرم خوشند ؛
 هر چه از ملک و کنج شاهی داشت ؛ بر دو با خویشن طری
 نکند است صفت ده بخت باید که وزیر بکن ز تهمتی با رعیت
 ملک نماید و طمع در خدمات و هدایا و رشوات و بگشاید
 و مال و منال و عرض رعیت ننماید و از همه بگذرد و از همه بیم
 پیوندد بلکه بر یکس همیشگی ناما کرم و مروت و جود و اعانت
 خود را با ایشان برساند چه که پست تهمتی و لانت و بی مروت
 و زبرد از دست ملک و نظری رعیت خوار و همه قدر میگرداند

و شکست او را بل می شود و در این صورت بر وجه انصاف و
 خلوص نسبت اطاعت و فرمان برداری نخواهد نمود
 و امر بالاضطرار منجر به ظلم و تعدی نمودن از جانب وزیر می شود
 و ظلم و تعدی موجب جلب بی رعایا و محاکمات بیستیم
 ثبات باید که وزیر پست را بی اختیار از جانشینان
 در دو حالت انعام و انتقام هر دو ثبات و پستیم باشد این
 سخن که هر یک از فقرات مجروح و مسدود یا او را در منصبی نصب نماید یا عطیة
 و انعامی با او گرامت کنند در اول الامر بسیار با شخص و ثبات
 باشد و تا او را صاحب قابلیت تمام ننمایند او را بقرب و دور
 منصب و انعامات مکرر مکرر داند و بعد از آنکه او را فائز
 و تکریمات و تشویقات او را مکرر و مشتوق نمود نظر انتقام
 از او نکرده و در اول الامر که انتقام را قطع نمائید محکمه
 بگوشت دادن مردمان جاهل و صاحب غرض و بطبع فاسد در شوق
 و منافع و مصلحتها تلبس باشد و در هر حال بر وجه بصیرت
 باشد تا آنکه بصفت ثبات ظفر بیاید و در کلمات تکریم و تشویق

وارد شده است

وارد شده است که من دخل فی امر علی بصیرة
 لم یخرج منه ادا و من دخل فی امر علی
 غیر بصیرة خرج منه کما دخل فيه
 یعنی کسی که داخل امری بشود بر وجه بصیرت میریزد خارج
 الا ان تمیز کرد و ثبات میماند و بر کسی که بر غیر بصیرت امر را
 اختیار نماید داخل آن شود بیرون میرود و بهر گونه که
 داخل آن شده بعضی ثبات ندارد و داخل شدن
 و نه در بیرون فتن آن مرهم چنین هر کس که بخواهد نظر
 انتقام از آن قطع کند باید که از او بسبب جرات و خجالتی
 انتقام کند و اول الامر بسبب جرات آن نهایت ثبات و تقصیر
 و بصیرت را بجا برده و بعد از ثبوت نهایت پستی او که در
 قدمی در عقاب و انتقام او داشته باشد و عمل او در هر دو جا
 با خجالت و شفاعات و رشوه گرفتن اموال و طمعهای فاسد
 نباشد چنانکه اعظم مفاسد و ظلمها که در مملکت و امر و زارت
 و سلطنت واقع میگردد از جهت صفت روزبه بی ثباتی و بی

آن امر

استقامتی و داخل شدن در امور بد و غیر بصیرت و گوش دادن
 به سخن مردمان بطمع در مال و رشوه می شود و ازین سبب است
 که خداوند تعالی فرموده است عادی بنده کان یفرق
ان جاءکم فاسق بنباء فلیکونوا ان تصیبا
فوما یجها له فصیحوا علی ما فعله ناصین
 یعنی اگر فاسقی و نیکو دانه و عرض داری خبر بد نماند بخبر
 پس ثبت و تخصیص نماید و بشبهه خبر او عمل نکند که اگر
 الامر اصحابه می نمایند و غیرا یعنی خبری ایشان میرسانند
 یا شری را بسبب سخن غیر و فاسق و نادان و از آنکه الامر ایشان
 و صاحب خبران میگردند و بحسب سبب خبر میفرموده
و فاستقیم كما امرت ولا تتبع اهواءهم یعنی تقیم
و ثابت هم باش همچو که امر نموده شده و تابع مشو خواهشهای
 مردمان را و بجزرت موسی و هرون فرموده است که فاستقیما
ولا تتبعان سبیل الذین لا یعلمون یعنی مستقیم
 و ثابت باشید در امر خود و تابع مشوید راه آن چنان که

بهر

جاهل و نادان و بیستیماری تمام مقاصد در امور سبب طین و وزلا
 ازین جهت است که ثبات و دو حالت انجام و تقام خود ندارند
 و تابع طمع و هوا می نفس مردمان میشوند و مرضی آنها و علمها
 و ریاستها و قوت ثابا اهل میبندند و و میگذاردند و آنها
 که قابل اهل میشوند از درگاه رانده میشوند هر غلی که از اهل
 و بنا اهل داده شده است که باعث فساد و فساد میشود و از
 اینجاست که خداوند بر سبب عموم تمام بنده کان خطا فرموده است
که ان الله یا هوکرم ان توذوا الامانات الی الکما
 یعنی بدو سبب که خداوند امر می فرماید و واجب میگرداند بر شما
 ای بنده که انکه امانت داده و رو کنید بر حق و بر حق
 و بر نصیب نبوی اهل و قابل و پستی آن همه منفرد است
 نمودن در دادن حقوق مضیها بنا اهل و غضب نمودن
 آنها بهوای نفس و خواهشهای مردمان و تقلید و تبعیت
 فاسد و مردون بصیرت و بجز ثبات میباشد
 خلق تقلیدشان بر باد داد و ای صمد لغت بر این تقلید

بود و ایم بے درجیم جمل این فضل بن که محرم است و میرویم
 عمری که در خطبات هواییم آب جود خود و خرد و میرویم
 در خطه مرادین و در ما بجم زیر البصرینه چو پرکا میرویم
باب ششم در بیان سلوک علما که در مرتبه سیم خلافت است
 و در آن شش تمیزات **تمیزات** بداند خلافت بحکمت در مرتبه
 اول از خلافت از جانب خداوند میباشد و خلافت ایشان
 اقدم و اعظم از جمیع انواع خلافت میباشد و مرتبه عمل بعد
 عمل بعد از علم و مرتبه علم قبل از عمل میباشد و بکبر سبب جو و حاجی
 و فایده دادن منافع و ثمرات علم ایشان در مرتبه سیم از خلافت
 که بعد از زارت و سلطنت میباشد چو نگارنده در این علم عظیم
 و سلطنت متحقق نمیکرد و مثال آن مثال شجر درخت است
 که شجر بخت و حقیقت و انبیا مقدم بر درخت است و بدو
 آن درخت متعلق و درخت محال میباشد و بدو درخت و درخت
 و کثرت و منافع آن محال میباشد و از اینجا که طلب علم است
 این جمیع واجبات است قدم بر سایر عبادات و قربات گردیده

چو نگارنده در این علم عظیم
 و سلطنت متحقق نمیکرد
 و مثال آن مثال شجر درخت است
 که شجر بخت و حقیقت و انبیا
 مقدم بر درخت است و بدو آن
 درخت متعلق و درخت محال
 میباشد و از اینجا که طلب علم
 است این جمیع واجبات است

در کمال

و بر کمال نیست و کان و حب کرد این و شده است بفرموده
فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
 و در احادیث متواتره وارد شده است که طلب العلم فرض
عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بَعَادَ الْعَالَمِ
 طلب کردن علم واجب است بر هر مسلمان آنکه بایش بداند
 خداوند دوست میدارد طالبین علم را و در حدیث دیگر است
كَرَّ عَلَيْكَ بِالْإِنْفِقَةِ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا تَكُونُوا
أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَنْفِقْ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرْ
إِلَهُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَمَلٌ
 بر شما باد بفقیر شدن و عالم گردیدن در امر دین خداوند
 و بدین مثل با دین شبان و صحر گردان بدین کسی
 عالم و فقیر نگردد و در امر دین خداوند نظری فرماید خداوند
 نبوی او در روز قیامت نکند و پاک نمیکرد و اندازد برای او
 هیچ عملی چو آنکه قرب بخواند که تعبیر آن بنظر نمودن نبوی او
 شده است حاصل نمیشود و مگر کردن اعمال و اعمال بر وجهی

مثل علم نحو و صرف و معانی بلاغت و منطق و اما علم باطنی
 معرفت محله حق تعالی و حق تعالی که در مرتبه ولایت و مقام
 قرب قباب نورین و در اولاد فی در وقت لیقع الله وقت
 و غیر برودۀ قاف و محله عبد الله ما اوحی الیه
 غیب القیوب بدون واسطه ملک زنده مغز و جان حیاتی
 و ولایت تالی نو نو ند و از تنجیب و الجلال ان جامه های ازال
 بضمون والا ان من کاسیر الکرام فی ربان
 و دل نوختگان علم طلب قیود ان سبوح ناصع لب
 بقدر امانیت و قابلیت بخند چنانکه فرموده است که ما
صلی الله فی صدق سنی الاوصیة
فی صدر علی ابن ابیطالب علیهم السلام و این علم باطن را
 اقسام و انواع بسیارست مثل علم ایمان و علم اسلام علم
 احسان و علم ایقان و علم عیان و علم عین و علم توحید و علم
 زهد و علم دین و علم تقوی و علم خلاص و علم معرفت نفس
 و صفات و ثبات آن و علم معرفت دل و صفات و اطوار

و احوال آن علم تزکیه و تربیت دل و تصفیه پرورش نفس
 و علم فرق فیض کمالین و علم غیبی و شیطانی و علمی و
 ایمانی و ملکی و روحانی و رحمانی و علم تصرف فیما بین اشاره
 و الهام و خطاب ند و ثبات و کلام حق و علم نذیب
 اخلاق و تبدل صفات و علم خشن و باخلاق الله و علم تالی
 و انواع آن و سیاحتات و مراتب آن و علم صفات و جمال
 و جلال و علم صفات و علم تجلی ذات و علم مقامات علم
 احوال و علم قرب و بقیه و علم وصول و علم فنا و علم بقا و علم
 محو و علم صعود و کبر علمهای غیبیه که لغز و لا تخلی است او بر علم
 باطنی که بر ما مظهر و در زیادت است قول مذکور میباشد
 مکر و مابین و دیگر که هر دو جنبه و مرتبه و امانیت آن مساوی و
 شریک و هم کاسه هم مذکور باشند چنانکه ذکر آن از برای
 غیر شریک و علم حرم کاسه موجب نبوده و کفیه و تجلیل مکر و
 چنانکه مضمون این حدیث نبوت که ان من العلم الحقیقه
الا کون لا یعلمه الا اهل المعرفه بالله

فَأَوَّلُ النَّظَرِ إِلَى أَهْلِ الْأَيْمَنِ أَوْ مَا لَمْ يَكُنْ
 عَزَّ وَجَلَّ وَكَتَبَهُ إِلَّا أَهْلَ الْأَعْرَافِ بِاللهِ فَلَا
 يُخْفَرُ عَالِمًا أَنَاهُ اللهُ عَلِمَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
 لَمْ يُخْفِ رَأْيًا قَائِدًا وَبِهِ يَكُونُ كَيْفَ نَسَمِ الْأَعْلَمِ
 كَمَا بِرَهْمَانِ شَكْلِ مَسْئُورِي وَبِهِتْ مَكْنُونِي خَوْفِ مَشْهُورِ
 وَبِأَنْ رَأْسُهُ كَوْنِ خَوْفِ رُؤْيِ يَدِ يَدِ يَدِ أَنْ لِكُلِّ
 مَعْرِفَتِ كَدِ نَدِيرِ هَرَقِ كَنْتَقِ أَنْ بِنَابِ جَاهِلِ
 نَبِي بَشَرِ كَلَامِ جَبَلِ وَخَوْفِ كَدِ وَخَلِ نَدِ وَخِي وَخِي
 كَمَا بِرَهْمَانِ مَعْرِفِ وَخَوْفِ كَدِ وَخَلِ نَدِ وَخِي وَخِي
 أَنْفَرِ بَا وَجَنَابِ سَبِ الْمُسْتَعِينِ فَرَمُودِ كَدِ أَنْفَرِ
 عَلِيمِ كَنْوْنِ عَلِيمِ لَوْ كُنْتُ بِمِلْكِ الْأَعْلَمِ
 الْأَرْشِدِ فِي الطُّورِ الْبَعِيدِ يَعْنِي طَلْعِ الْأَعْلَمِ
 بِرَعْلِ بِلْمَنِ وَبِشُورِي وَوَأَهْلِ دَرَانِ شَدِمْ كَدِ مَسْئُورِ كَرِيمِ
 أَتَّجَانِ عَلِي كَدِ كَرَاهِ نَبَايِمِ أَوْ بَرَايِ شَاهِرِ أَيْضَ مَضْطَرِ كَرِيمِ
 وَبِلْمَنِ وَبِشُورِي وَوَأَهْلِ دَرَانِ شَدِمْ كَدِ مَسْئُورِ كَرِيمِ

اینها را با علم از این علم
 و اینها را با علم از این علم
 و اینها را با علم از این علم

عَمِي

عَمِي وَجَنَابِ بَا وَجَنَابِ سَبِ الْمُسْتَعِينِ فَرَمُودِ كَدِ أَنْفَرِ
 أَبُو دَرَمَانِي فَلَمْ يَسْلَمَنَّ لَقَدْ وَلَقَدْ أَخَا
 رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ إِنْ عَلِمَ الْعُلَمَاءُ مُصْطَبِ
 لَا يُخْفِيهِ الْأَمَلُ مُقَرَّبِ أَوْ نَبِي مُرْسَلِ
 مُؤْمِنِ الْمُتَّخِذِ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَأَمَّا صَلَاةُ
 سَلَامٍ مِنَ الْعُلَمَاءِ لَا تَنْتَهِرُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ
 فَلَيْلَ لَكَ تَسْبِيحُ الْعُلَمَاءِ يَعْنِي كَدِ كَرِيمِ
 أَبُو دَرَمَانِي بَاطِنِي كَدِ دَرُولِ سَلَامِ مَبَاشَرِ مَرَايَةِ مَكِينِ
 أَوْ دَرَمَانِ كَدِ كَرَاهِ وَبَرَادِرِي سَرَارِ دَلَاةِ رَسُولِ اللهِ
 دَرَمَانِ أَنْ دَرَمَانِ كَدِ كَرَاهِ وَبَرَادِرِي سَرَارِ دَلَاةِ رَسُولِ اللهِ
 حِي تَوَاسُطِ كَدِ كَرَاهِ وَبَرَادِرِي سَرَارِ دَلَاةِ رَسُولِ اللهِ
 عَلِيمِ عَلَامِ بِلْمَنِ كَدِ كَرَاهِ وَبَرَادِرِي سَرَارِ دَلَاةِ رَسُولِ اللهِ
 شَدِمْ كَدِ مَسْئُورِ كَرِيمِ وَوَأَهْلِ دَرَانِ شَدِمْ كَدِ مَسْئُورِ كَرِيمِ
 بِبِلْمَنِ وَبِشُورِي وَوَأَهْلِ دَرَانِ شَدِمْ كَدِ مَسْئُورِ كَرِيمِ

برای ایمان و کرده باشد از اهل معرفت و علم باطن و اینست
 جز این نیست که کرده است پسران از جمله علماء و علم باطن
 بجهت آنکه و درایت از جمله ما اهل بیت و سید و علم و حکمت
 و معرفت پس این چنینست اادم او را علماء و اوزان علماء
 شمرده اند اینست احوال علم باطن و احوال علماء باین علم و این
 تقریر معلوم شد که علماء برتقسیم میشوند یکی عالم باطن
 و یکی دیگر عالم علم باطن و یکی دیگر عالم بظاهر و باطن هر دو
 و این قسم را اولیا و اهل خرد و سعادت و قرب به حق و خداوند
 الوجود میشمارند و هر عصر که در کتب نفی شده بسیار خوانند
و حکم حدیث آن اولیاء الله اذا سکوا کان
سکوتهم فکرا و اذا انطقوا کان
حکمتهم و اذا تکلموا کان
کلامهم ذکرا و اذا
موقعظه و اذا مشوا کان
مشیهم بیل النبی
 و کذا و کذا و اولیاء الله حقا غیر و برکت کی از ایشان
 شرق و غرب عالم را فرستاده و یکسره و در دمان در بنا و

و سایر

و سایر همت از ویست باشند و آنست مدار وقت و قطب زمان
 و آنست که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده علماء
 اثنی کاتبی یعنی اثنی عشر ائمه و اثنی عشر ائمه
 و آنست که تاجدار العلماء و درگاه الاشیاء
 است ایضا و در انوشیروانی و در پسران و در پسران
 سخن به جان را با جان جانان صحبتی است به گفت
 این اسپه ارث از اهل بیت است به هر که را اسپه ارجی آموخته
 چهر کردند و دانستند و شنیدند و شنیدند
 که هر که از ایشان باشد و در اعضا و اعضا و اعضا
 اما همت بیان پس شغل و عمل ایشان تعلیم و تدیس و نظر و عمل
 و فتوی و دانست و این طایفه بر دو قسم میباشد یکی قسم آن
 ناجی و فایز و از علماء اهل بیت و اهل آخرت باشند و قسم دیگر
 مالک و غایب و از علماء اهل دنیا و اهل دنیا و اهل دنیا
 اما ویت که این طایفه را به قسم کرده اند همان قسم اهل دنیا
 که بجهت مقصد دنیوی به دو قسم شده است و با قسم اهل آخرت

برست فتم نبوده اند انچه در این حدیث است که در ویست از آنجا
 امام محضر صادق علیه السلام فرمودند طلبه العلم ثلاثة فاعلم
 باغیا ففهم و صفتانهم صنف طلب العلم و الله
 و صنف طلبه الامانة و الخلق و صنف طلب
 الفقه و العقل و صاحب الجهد و الله مؤيد
 متعزز للمقال في اندية الرجال بتدال العلم
 و صفة العلم قد تدرج بالخشوع و الخلق من العلم
 فذلك الله من هذا اخيؤم و قطع صفة
 حيوة و صفة صاحب الامانة و الخلق و الله
 و ملاق يستطيل علم مثله من استاهيه
 و يتواضع للاغنياء من دونه فهو محل الامام
 هاضم و لديه حاطم فاعلم الله على هذا الخبر
 و قطع من انار العلماء ارفع و صاحب الفقه
 و العقل ذو كبر و حزن و سم و قد خلت في
 و قام التليل في حيدسه لعل و خفي و

دالعيام شفقاً مقبلاً على شأنه عارفاً بكل
 زفانه مستوحشاً من آفاق اخوانه و الله
 من هذا ان كان و اعطاه يوم القيمة اما
 يعني طلبه علم و علما بعلم ظاهر و صنف طلبه العلم و الله
 هذا بيان ان باغيا و صفتان باغيا و الله مستحق
 في نايه علم و باجيه مقصد جمل و حلال کردن و صنف طلب
 که تحصیل می نماید برای مقصد بهر کشتی کردن و حیدریت
 و مقصود و سچک از این دو قسم فهمیدن و عمل کردن و در
 خدای و در آخرت میسر باشد و صنف دیگر است که
 تحصیل می نماید علم را بجهت مقصد فهمیدن و عمل به کردن
 و عمل نمودن بقضای آن اینها بیان انخاص است و الله
 و بیان صفات و علائقهای هر یک از ایشان اینست که
 اول آن صاحب مقصد جمل و حلال شدن است و الله
 و حیدریت نمایند و است و متعزز کشتی و بحث نمودن شود
 و در مجالس اجتماعات و محافل مردمان حضور و مجالس

اعیان و کما بر و پلاطین گفت و نمودن و بحث کردن علم
 و مانند صفت حق در علم و در ظاهر و بسته است خویش
 و تو اضع را و باطن او خالی می باشد از روح و نفوس و قصد
 فخر و خیر پس میگوید خست و نوازین صفت و ماغ او را و
 می نماید که بر نواز و می شکند پست او را و دیگر که صاحب
 مقصد سر کشی و جلد بازی می باشد و صفت او نیست
 که صاحب جلد و مکر و فساد و تملق می باشد یعنی در زبان
 اظهار دوستی میکند و در دل دوست نباشد و بهر
 و بزرگ می نماید بر اشاعه شباهه خویش و تو اضع
 می نماید از برای غلبه یا یک پست تر از او و بهر شباهه و از برای شریک
 اغیار خورنده و دین خود را با مال کنند و بهر شباهه پس که گویم
 می نماید خست و نواز بر این صفت و کر خست و نواز و قطع
 می نماید از آثار علمه نشان و از او که میگوید مقصد او را و علم
 فهمیدن و عقل است صفت و علامت او این است
 که صاحب جلد و نواز و سپاری در شب است و خود را

در لباس و کلاه جهاد و زنی و عیال و زبده و در یکجا
 شب قیام و نهج نموده مشغول عمل بقضای علم خویش
 و نیت از خدا و نواز و بر عاقبت خود می ترسد و وعده نماند
 و شوق بر حال خود می باشد و زوی و بخت و بکار خود و نواز
 با اهل زمان و بهر شریک از بهترین احوال و برادران و بی خود
 و نهایت جلد و نواز و در کار خود و بکار میسر و پس حکم می نماید
 خداوند ازین صفت ارکان او را و عیال می نماید و در روز قیامت
 امان او را و شریک بر حدیث است و تقصیر مقصد نوی علامه
 شود و اهل دنیا و نواز و نواز و نواز و نواز و نواز و نواز
طلب العلم للیاسی بهی العلماء او عمارتی بهی
السفهاء او بصرف به وجوه الناس قل یلینو
مقعد من النار ان الزیاسة لا تصلح الا
 لاهلها یعنی کسی که تحصیل علم را نماید برای آنکه مباحثات و تفکر
 و سر کشی کند آن علم بر علماء حقانی و آنکه جدال و بحث
 بواسطه آن با سفهاء و جهال یا این که بگرداند بسبب آن که

مردمان بنوی خود و مرد جمع کنند و ریاست نماید پس باید
 که مهیا نمایند و سینه بدی و مکان خود را از شر جنم بپوشانند
 ریاست نمودن درستی باشد مگر برای اهل آن و اهل آن
 کسی نیست که علم را بجهت مقصد بکار گیرند بلکه مردمان
 حکم فاسدند اهل الذکر در دو ریاست جمع شده اند
 و میگویند آن رئیس ایشان است لکن بدو آن ادعای ریاست
 و مردمان مریدند بدو آن ادعای اؤمر شدت و مرادیت
 و این را ریاست الهیه گویند یعنی خداوند برای اؤمر است
 دنیا و جعل فرموده است هر چند که او نخواهد جدا گشت
 بفرموده علی علیه السلام انما بلیکم و لا اخرکم
 یعنی من بجهت برتر شدم شما منم و لکن جنم و بزرگ بر شما نیستم
 و طالب ریاست و تفاخر نیست با شما و از شما جدا نمی که علم را
 بدو قسم بیان فرموده اند این حدیث بگویند العلما
رجلان رجل عالم اخذ بعلمه فمدا لاج
وعالم فمدا اهلک وان اهل النار لیتادوا
 علم

من ربح العلم النار لعلیه وان اشد اهل النار
 نارا امة وحسره رجل مع عبد الله فاستجاب
 له وقيل ليه فاطاع الله فادخله الله الجنة
 وادخل الداعي الى النار النار كعلمه واتباعه
 الهوى فصدق الحق وطول الليل فبني الاخرة
 یعنی علما و وصف میباشند بی منفی است که عالم است علم
 خود پس این وصف نجات یابنده و بفرز رسیده باشد
 و صف دیگر عالمی است که ترک نماید است عمل علم خود را
 پس این صف هلاک شوند میباشند و بدستیک از جهنم
 هر آینه منادی میباشند که کند که بوی عالمی که تارک عمل
 بعلم خود بوده باشد و بدستیک شد بدستیک زمین اهل جهنم
 از جهت ندامت و حشر مردی که بخواند بنده را از بنده گانه
 بنوی خد و مد و طاعت او پس آن بنده استجابت نماید
 او را و قبول نماید سخن او را و اطاعت نماید خداوند او را
 بهشت و داخل نماید خواننده را بنوی جهنم بسبب ترک

و عمل نماید

خداوند را پس از آن

او مرغل بسم خود و تابع شدن هوا فی نفس خود باطل
 این امانت شدن هوا فی نفس پس برآید و اینک از حق
 و طول امل نفس اموات نماید پس کسر از آخرت و درجه
و کبر فبرود اند که منوومان لا شمعان طالب
دنیا و طالب علم من اقصی الدنیا علی ما
اجل الله سلم و کمن ننا و کما من غیر حلیما
هکذا الا ان یوب و راجع و من اخذ
العلم من اهله و عمل بعلمه نجا و من راد
به الدنیا فی حظه یعنی در گریه و در بر خورند
 اند که بسیاری شوند یکی طالب دنیا و دیگری طالب علم
 پس هر کس که گفت نماید از دنیا بر همان قدری که خداوند
 از برای او حلال نموده است علم میاندازد بلا و عذابها
 آخرت و کسی که بگوید دنیا را از غریبه حلال آن طلاق میشود
 مگر کسی که تو بگفته باشی که گفت نماید و کسی که بگوید علم را از غریبه
 و اهل آن علم نماید آن علم و نسب را پس همان دنیا اجر و ثواب

اینک است بینا
 و کسی که بگوید
 آن علم

و در آخرت حبس و نصیب ندارد و جناب نام برین العابدین علیهم السلام
 فرمودند که نوشته شده است در نجیب بل که طاعت کند علم
 چیزی را که نیست لایزال و حال آنکه عمل کرده باشد با آنچه میداند
 بدرستی که علم هر وقت که عمل با آن نشود زیاده نیست نماید
 خودش مگر کفر را و فایده نیست دهد مگر او را البته بر خداوند
 مکر و دوری و بخار را و اما حقیقت بر وفق محبت فرمودند که
اذا رآتمو العالمی المحب الدنیا فاعلمو انکم
فانکم کلکم لینی میخو طما الحبت یعنی هر
 که دیدید و فهمیدید که عالمی است و درنده دنیای خود دنیا
 پس از آن محترم بر دین خود بنمائید و در امر دین خود اوست
 و الله قرار میدهد بجهنم آنکه هر دو است دارند هر ضری
 جمع میکنند طالب میباشند همان چیز را که دوست دارند
 یعنی اوست و شمارا با مورد نیویه میکنند یا آنکه از جهت دنیای
 خود را شاد نمایند بجهت خدای و خلافت از او نمیدانیم
 حاصل از آیات و احادیث و آنچه دیده و شنیده شده

این است که عالم بعلم ظاهر و دوقیه میبایستد یکی است
و خلیفه خداوند و بنده او و دیگری اهل دنیا و خلیفه
و بنده هوای نفس خود اما اول که عالم است و خلیفه خدا
این است که بدل زبان سرور و عالم میباشند و علم را
بجهت فهم و عقل و عمل کردن و تقوی و زهدین و نشر نمود
و بجهت نجات خود و تحصیل درجات آخرت و رضای خدا
و بنیت خلاف از خود و نه تحصیل فواید و عمل آن بر سر
آن است که خلائق متحول میباشند و بسبب جوهر وجود
مقصودی از مقاصد و نیوایه فائیه از قبیل ریاست و مباد
و مجازات و خست جاهد و جمع مردمان و اموال ندارد و اهل
این ریاست که خداوند فرموده است که ائمه الخلفاء
من عباد الله العظام یعنی ائمه و جبرائیل است که
می زنند از خداوند مطایفه علماء و حاصل آنست که علماء
وصفت علماء بیکه حاجی و فوز یا بنده و متقی این اسم و نشر
علمانیه میباشند آنست که تحصیل علم و بکار بردن آن است

عالم

مردود بقدر تضایق آن و حلال انفس جلال خدا جسم و استن
صرم حشر و اتمام با و امر و زنجار بر او احس و او ای خداوند
خلاف از خود و نه میباشند و جمیع حرکات و سکنت خود
شان مطوع خود و وحی و نه میباشند بخوبی که که با خداوند
و اگر که نمی پستند میباشند که خداوند ایشان را می بیند و خداوند
آنجا با کردار مطابق میباشند و با او بصورت و بجهت
اقدام می نمایند و در تعلیم و نه برین فتوای خود غیر از قرب
حق و نشر علم و اظهار حق و بیان شریع و تقویت این دنیا
خداوند و ثواب حشر است و خلاف از خداوند رسول الله
و دیگر چیزی در نظر ندارند و نفس از آلائش دنیا و جبرائیل
و طول اهل بیکه پاک نموده اند و از علم حصول که لا یضره فلاح
است و حضرت امیر نموده اعوذ بک من علم لا ینفع
پناه بخداوند از آن آورده است چنانچه نموده اند و علم
خود را منحصر در این است قسم که در این حدیث نبویست و اگر
شده است فرار داده اند و بواسطه عمل کردن آن نفع از آن

نیز بر داند و حدیث است که رسول خدا داخل مسجدی شد
 نگاه داشت و دید که جمعی از مردمان در در و در و جی جمع شده اند
 پس فرمود این چه چیز است مردمان گفتند که این مرد خلا
 پس فرمودند که چه چیز است خلا پس گفتند که عالم ترین
 مردمانت بنسبهای عرب و واقعه های آن و نام جاهلیت
 و اشعار عرب پس گفتند فرمودند که اینها علم است
 و میرساند کسی که جاهل باشد و نفع نمیدهد بکس
 آنها باشد بعد از آن فرمودند که إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ أَيْتُهُ
حُكْمٌ وَأَوْفَرُضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ
وَمَا خَلَا هُنَّ فَيُفْضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ اینست که علم
 سه قسم میباشد یکی آیه حکم و یکی سنه عاده و یکی سنی
 قایم و آنچه از این سه قسم خارج باشد پس آنها را فضول گویند
 که لا یضر و لا ینفع خواهد بود و کسی آیه حکم علم اصول برین معنی دانست
 که آیات فاقی و فیسر که حکم و هوید است ساخت و تحصیل نمیشود
 و بعضی فرضیه عاده علم حقائق معرفت زکیه فیسر است که جواب
 بر جمیع

۸۱
 بر جمیع بنده گان و موجب زکیه حصول صفت عدالت
 من غایت و معنی سنت قائمه علم فیسر و برین علم حصول
 و حریم و حکام است که از گفتار و کردار و بیان و پشت
 و طریقه شایع و رسول صند و بر یافته فرموده وَهُوَ جَلَالُ
مُحَمَّدٌ جَلَالُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسُحْرُهُ سُلَامٌ
إِلَى الْقِيَامَةِ ویم و بر پاست تا آخر دنیا و تا روز قیامت این
 طایفه است که بر شیه و خلاف از خداوند در روی زمین باقی
 و برقرار ماند است و در امانت خلافت خیانت نکرد است و در
 خلیفه و جانشین نبی و در هر عصری می باشد و در دنیا
 و علو و رفعت ایشان آیات و انوار است و بر رنده است
كَانَ الْعَالَمُونَ وَفِي الْأَنْبِيَاءِ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ
يُؤْتُونَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَلَهُمَا وَلَكِنْ قَوْلُ الْعَالَمِ
مَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ عِطْرًا وَافْرِضَ بَعْضُكُمْ عَلَى
 و رشتا نبی و پیغمبران میباشد بجهت آنکه پیغمبران در دنیا
 و اموال با میراث نگذارند بکس و علم میراث و گذارند پس

که گرفته باشد بعضی از علم ایشان سه مرتبه گرفته است خط و ضبط
بسیار و فراوان و این طایفه اند که یکی از آنها افضل از بعضی و بزرگتر
عابد بزرگتر از عابد چنانکه در حدیث یک مرتبه باشد و بعضی
الطاهر و مرجع و ملا و خلیف و حق و از بر خلق می باشد و بزرگتر
و محالست و صاحب و پسر و اولاد ایشان و اعیان عباد
و طاعت آن سر و شرف است و ملک و زمین و آسمان و درخت
و طیور و ماهیان و دریا و آسمانها و زمینها و سیل و نهار و باد
و ابر و نجوم و نباتات و هر چه که آفتاب بر آن طلوع میکند و هر
چیزی برای ایشان است غفار نمی کنند و در وقت موت ایشان
زمین و آسمانها بر آنها گریه میکنند و بموت ایشان خلقی و خیزند
با سلام می رسد که هیچ چیز نداده اند و می گویند و ما را ایشان
و زیاده که کرده ما آتشند و در هر علمی که مردمان را ایشان
کسب نموده و از ایشان باقی مانده مثل احب بر عمل کنند
از برای ایشان تار و زلف است می باشد و هر کلمه علمی که در
دخاتر و صحیفات ایشان باقی ماند بعد از هر حرفی است

چند برای ایشان ثبت میشود و آثار و باقیات الصالحات
از ایشان تار و زلف است می باشد و در کتب ما قدام و
آثار هم و حدیث بهترین می باشد و آثار و محاربت و حق ایشان
می باشد و ایشانند که در نزد خداوند افضل از مجاهدین و مرابطین
و عمار و معنایین و مجاهدین و اکرم بر خداوند از هر کس می باشد
و هر کس که تمسک با ایشان نماید و از هر کس می باشد
برایشان چشم و هر کس که اعانت و محبت با ایشان نماید خداوند
فی آخرت او را و هر کس که حاضر شده است و جنازه او در وقت
پیغمبران را چشمه او با پیغمبر است و از برای ایشان مثل پیغمبر
مستحق شفاعت می باشد و بعضی ایشان بعضی را پیغمبر است
و خبر از چشم می باشد باری مرتبه ایشان بعد از مرتبه
پیغمبر است و بالاتر از آن مرتبه نمی باشد و خلیفه آدم
و اعظم خداوند می باشد و در شهر بودن و تعلیم کردن علم را
به بندگان و باید که قدر این مرتبه بدانند و خود را از انفا
محفوظ بدارند و اوقات این مرتبه کسب و نجات و نجات حقیقی

و حُب دنیا و حُب جاه و بسات و حُب خوراک و خواب و حُب
 راحت و حُب زنان و حُب سر و حُب جمع مال و طول اجل و حُب
 و انبعاث هوا و طمع در خلق است و باید که از همه اینها اجتناب
 نمایند و منزله باشند و تواضع و تسبیح و تکی و شکسته نفسی
 و حُب و بردباری در تعلیم و فتوی دادن بر مردمان را پیش
 و شعار خود سازند و زنده در دین سازد و اعراض از دنیا
 و زخارف و استعزالات فایده آن نمایند و یاس
 از مردمان و نصیحت و خیرخواهی ایشان را شعار خود نمایند
 و قناعت و کدشت از هوای نفس و ریا و خلق پرستی را
 التزام نمایند و طریقه اخلاص و توکل و رغبت در آخرت
 و تنویر مردن قبل از آمدن مرگ را از او فرستند خود
 نمایند و جناب امام جعفر صادق علیه السلام می فرمودند که اطلبوا
العلم و تبتوا معاً بالحلم و الوفاء و تواضعوا
لین طایفه من العلماء و تواضعوا لمن طاب
منه العلم و لا تكونوا عداً جبارین **فیض**

در بعضی

فیض **هیب** باطلکم بحکم یعنی حُب نباشد علم را و تبت
 و تنویر و باز نماند با آن خود را با آن حُب و وفاء و تواضع
 نباشد برای کسی که یاد بسد و یاد او را علم را و تواضع نباشد
 برای کسی که میگرداند از او علم را و مباحثه علماء جبروت و بیشتر
 و لغوت دارند و تند طوفی که اینها صفات باطل میباشند
 و باطل شما حق شما میسر کرده و حق شما و منزله شما را زایل و
 فاسد میگرداند و امام محمد بن عیسیٰ می فرمودند که ان
الفقیه حتی الفقیه الا اهدی فی الدنيا و
الواعظ فی الاخری المتمسک بسنة النبی
 یعنی بهر سنی که عالم و فقیه درست و تمام آن شخصی است که
 بعد از علم الهی است در دنیا و رغبه آخرت و تمسک بطریقه
 و بشیوه و کفایت و کردار پیغمبر است از علیه و آله باشد و وحی است
 خداوند بجزرت و او را که که واسطه بدان در میان من و خود
 عالمی که مغفون حُب دنیا و زینت و زخارف آن باشد که باز
 میگرداند از طریق حُب من و آنها قطع طریق نباشد که

آفت بصفت

ادوات و زمین میسبانه و اونی خدا که با ایشان می نمایند
 که بریند هم لذت و خلاوت مناجات خود را از یو لیا می
 ایشان و حدیث ذبح العقول بی روق الاطام
و کلمات ذبح العلوم و فروع النسا مشهور است
 و باید که احیای تمام در تدبیر و فاعلی و بعد از این
 تفهیم و بلا و سیل و جدول علم و باریتین نکوب و نویسد
 و در حدیث است که الوقوف عند الشبهه خیر
من الاقدام فی الملکه و رکعت حدیثا لم یزوه
حیر من و البینک حدیثا لم یخصر یعنی تو
 کردن سخن گفتن در وقت رکعت و شبانه و عدم علم بهتر
 از گفتن و انداختن خود را در تلاکث و ترک نمودن گفتن
 و حدیثی را که روایت گردی و ندیده و شنیده بهتر است
 از روایت نمودن حدیثی را که در دست نهیده و ضبط
 و احصا نموده و در حدیث دیگر فرموده اند که حق خداوند
 بر بندگان آنست که بگویند آنچه را علم دارند و توقف

نمایند

نمایند و در هر چیز که علم آن ندارند و در حدیث دیگر فرموده
 که خداوند تخصیص داده است بنده گان خود را بمشغول کردن
 از کتاب خود یکی از بگویند تا وقتی که علم بشوند و یکی دیگر که
 در نماز و چیز را که علم آن ندارند بعد از آن می بنویسد
 که خداوند می فرماید که لا یقولوا علی الله الالبغی و فرموده
 که بک کذا یوایم الی خطو اعلمه و لما یافهم
تا و یله و بکینه خود را از اهل و مستحق آن دریغ دارند و اگر
مستحق نبوده اند و بنا اهل و غیر مستحق نیز عطا نفرمایند الله
 علم نموده اند و در سه و دو صورت خیانت در خلافت
 و امامت داری خداوند کرده اند و باید که از خلاف و اختلاف
 اجتناب نمایند و حدیث فرموده است که وان هذا
صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل
فتفرق بکم عن سبیلہ ذلکم و صلکم
به لعلکم تتقون یعنی پیروی کنید این صراط را

نازل کرد و بدست شما و دوم راه راست در رسیدن
 برین میباشد پس پروی همان بنامید و تابع نموده از هرگاه
 مختلف را که منفرد میگرداند شما را از راه خداوندین
 انصافی را شما وصیت کرد و دست یار شما از خسوف و بخت
 و عقل بنامید که راه و برین حله و مختلف نیست و بعد از
وَأَنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي شَأْنِ حَبْشَةَ
اخْتِلَافٍ دَلِيلٍ بِرُكُفَاتٍ وَمَا نَعْلَمُ وَرَسُولٍ يُقِي
مُيَا شَدَّ وَنَبِيٍّ مَوْلَاهُ أَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دُعَاءُ بِيَامٍ
وَكُلَّ نَوَاسِئِنَا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ
إِلَّا اللَّهُ يُفْعَلُ بِكُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی پس
 انچه مسیكه نفرین و مختلف نموند و برین خود را و گردیدند
 فرق مقدسه و مختلف نیستی نوای غیر از ایشان است
 با ایشان نه اری و آنها تابع و تحت و نیستند و حکم ایشان
 راجع بسوی خداوند است و در قیامت بعد از بخودان
 میرد به ایشان از کبر و با شرافت نمودن ایشان و از انجات

و لکن

که برین است وَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ سَيُفْعَلُ بِهِمُ
عَلَى نَفْسٍ وَكَسْبٍ فَرَقُوا فِي النَّارِ الْأَخْلَى
وَهُوَ الَّذِي تَتَّبِعُ وَصِيْفِي عَلَيْكَ و باید که گفت تمام طریقه
 تقوی و درج داشته باشند که مبادا اندک گناه کن از طریقه خود دور
 و بهوای نفس که قرار کردند و باید که بدست که گمراهی بعد از نهادن
 ممکن شد نیست و حله و نمیدارد فرموده است قوم را که بنام
خداوند میسرند از گمراهی بعد از بدست و بنام الْأَخْلَى
قُلُوبِنَا الْعَبْدَ أَهْكَ نَسْتَأْذِنُكَ خداوند را بگویند
 و لهای ما را از راه حق بعد از آنکه ما را و بر حق خداوند
 و تا بتواند تصرف در مال و مال تمام نمایند و و شما
 نمکنند که هر یک از آنها آفت عظمت و بسبب برای نفس
 با آن مهیا میباشند و این کسر از طریقه تقوی بسردن میکند
وَأَنَّ النَّفْسَ الْأَمَّانَةَ وَالشَّوْخَ الْأَمَّانَةَ وَرَحِمَ اللَّهُ
 و رحم پسین است با شما و دنیا و سلاطین و ملکه و رؤیت
 و درین آنها هم و غم می آورد و دل تنگ و تاریک می نماید

و زنگی ظلمت بر آن احاطه میکند و از اینجاست که فرمودند که من
دالهم فقد واراهم ومن واراهم فقد وقع
فیما وقعوا فیہ یعنی کسی که با ایشان هم صحبت بشود باید
 که با ایشان هم رای بشود و کسی که با ایشان هم رای کرد بد
 این سخن حق که افتد در بلای و محیضه که با ایشان در آن افتاد
 بای باید که مقبل بر ایشان و شیوه خود باشند و نمازهای
 فرایضه را در اول و قات آنها در نهایت حضور و آداب بجای آید
 و نوافل مرتبه را ترک نکنند و نهجی در شب با فرمودش نمایند
 و قرأت کتاب را در سه روز لا اقل بجا آورند و دست
 خشک را از آن کوتاه نکنند و در اکثر اوقات خصوص قبل از
 طلوع آفتاب و قبل از غروب آن بگویند استغفار مشغول
تا بفرموده فصل مجده ربك قبل طلوع الشمس
قبل غروبها ومن اناء الليل واخرها
لكلک و صفی عمل نموده و بسم ربنا بر بند و بعد
 تا پیش از طلوع آفتاب و بعد از غروب آن در هر حال باشند
 بگویند

۸۶
 باشند و مقصد مشغول باشند و بعد از طلوع آفتاب مشغول
 بتعلیم و تدبیر و تفویض و سوال جواب مردمان و مشغول
 در دنیا آمدن و مشغول در دنیا باشند و هم چنین بعد از
 نماز ظهر و عصر و در شب بمکانی که میسر شود و حب و غفلت و غلبه
 از اذل و غلام نروند و بعد از غفلت بجا آورند و در وقت خواب
 با طهارت و ذکر بسیار بخوانند تا بهمان حال که خواب روند
 تا خوابگاه ایشان بمنزله مصطفی و خواب ایشان عبادت باشد
 و از معنی حدیث توفی العالم عبادته بهر وجه که داند
 و شاید که بعد از عمل با بر این باب روز بروز در تفویض امور و
 و طبعی لطیف اند که عالم بعمل ظاهر و باطنی و مدح و تحسین
 خارج و طبعی بعد از آنکه که مدح و ثلث میباشند نکرد است
 در روز و در آن اگر چنان بکنی بدست و بپایان کنی تسبیح
 و اما طایفه دوم از علماء اعظم ظاهر که اهل دنیا و خلیفه و سلطان
 و بنده و مومنی نیستند میباشند پس آنرا که در زبان عالم و دین
 حاصل میباشند و علم و دول ایشان رسوخ کرده و در دنیا

عمل مقتضای آن میکنند و از این پس بابت که در حادث
 سلب علم از ایشان نموده شده است بفرموده من الصدق
قوله قل فليكن عالما والعلما ما يورث العلم
يخفف بالعمل ان اجاب والافاضل و در دل ایشان
 خوف و خشیه و حیا از خدا و تدبیر باشد و تحصیل علم را بهجت
 هوای نفس و لشرت را بهجت تحصیل دنیا و جاه و مال و اقبال
 خلق و رسیدن به منصب ریاست و لذات و زینت و زخارف
 دنیویه میبمانند و مستحق علم خود میشنند و جدا از حق
 که طایفه اولی خلقی خداوند بر ایشان میخیزد و حسد بر سر
 و پوست و پوستین ایشان را می درند و بر ایشان افترا می بیند
 و در مقام بحث و جدال و مراد و ایاد و می آیند و او را عان نمی
 نمی نمایند و بجدلی و بزبان آوری بلکه بفتنای و تشنه غرضی
 حق را باطل می کنند و باطل را در لباس حق میسپارند و از
 فضل میکنند و جبار و تکبر و نخوت دارند و میباشند و از جمله
 خود و منافعی که بفرموده او حسنو و حیلوا و منافق

یقولوا

یقولوا اشره از مؤمنان گفت و حسد نمی نمود می باشند و از این
 که بابت پیغمبر صلوات الله و سبلا علیهم بود که انقوا
كل منافق عنكم اللسان يقول ما یف
و یفعل ما یعرف و یفعل ما ینکر یعنی به پیغمبر
 از هر منافقی که عالم بزبان میباشند نه بدل میگوید معروف
 میکند مستکر را و جاب با هر مؤمنین علیه السلام فرمودند
کرانما یجد الرجل یحدث فلا یحطن بلام ولا
واو خطیبا صنعوا قلبه اشد ظلمة من
اللیل الظلم و یجد الرجل لا یتطوع الکفر
عافی قلبه باسانند و قلب را بجهنم هر اصلاح
 یعنی به سببیکه ما می پسندیم و می باهم مرد را که روایت
 می نماید و حکم میکند و خطا میکند که یک لایم و دای
 و خطیب و خطیب نمایند و در زبان از نهایت خوبی و دلای
 تار یک زناست که شبها یک و میسپاریم مرد را که بهشت
 ندارد و خطیبان نمودن از آنچه در دل آن میباشند به زبان میگویند

علیم

یقولوا

و اول آنکه ایشان را با جاهل عابد و مقصد پس شریک
 نموده و آنها را قاصم لظهور آفت در دین خود دانسته و فرموده
که قضا ظمیري رجلان عالم متمتک و جاهل
تمتک هذا ابدعوا الناس الى باطله
 و ذلک بطرف الناس عن حقه بتمتک یعنی شکسته
 پشت مرا و خراب نمود و است دین را و نفریزی عالمی که بزبان
 عالم است و متمتک حرمت دین الله را می نماید و عمل اهل خود
 نمیکند و دیگری جاهلی که هیچ علم نداده و عابد و مقصد پس
 این یکی بخواند مردمان را بجهل و باطل خود بسبب عبادت نموده
 خود و آن یکی میراند مردمان را از علم و حق خود بسبب فخوری
 نمیکند و چه علی خود و این علی طایفه است که دنیا پرست و خلق
 پرست میباشند و از حرص و طولانی که دارند دین را بدینا
 می فرستند و پسر پند روی بخلق مخصوصا با برادران و ملائین
 و از بندگان بدلت میروند و بخواری و حمایت ایشان را میکنند

در مقام

و در مقام اولی بگفتند و در فوق و محور و باطل تان با ملامت
 می نمایند و هیچ و نمایی است از بغاقت و آنچه در ایشان
 میگویند و بطمع فاسد مدعی آنست که از آنکه می گفتند که
 زیاده الحانت ظمیري نمایند شاید که باین سببها مال حرامی
 چند را بچنگ آورند با آنکه رشو و بدیند و منصبی را بگیرند و چون
 دارند برو او بر سر از کذب و فخر خرد و رسول عابد
 ندارند و حب الدنيا و اس کل خطیئة من
 و جنات منیر الذین یؤمنون بالله و یومنون
الکتاب الا انهم کذب علی متعمدا فلینبؤ
مقعده من النار یعنی زود و بدینند که بعد از این
 بشود و روح کوی برین آگاه باشد که هر کس دروغ گوید برین
 از روی عمد پس باید و البته که حسب بنماید جای خود را در آتش
 جهنم و فرمودند که هر وقت که ظاهر شد بدعت در آتش
 من پس باید که ظاهر شد بنماید عالم حقان علم خود را و اگر که ظاهر
 نماید پس او با و لعنت خداوند او را این سبب است که حقیر

این نشان این کلمات را میگویم و میگویم و هر که از
 آنها که سلیقه بر جمل کردن حدیث ندارند زود کند و اقرا
 بر علماء می باشد و در اکثر گفتارهای خود بجهت رواج آن
 میگویند که می باشد اما عیب لغوی نباشد من اشراط النجم
 و بشو می باشد که علماء مباحی و زاهدان مراد می باشند
 افعا و سلاطین و امراء و وزراء و خواجگان و بزرگان
 و سایر سلاطین فاسد کرده و فاسد پندارند که علماء
 و زهاد و عباد و مشایخ بهین سیرت به و حضال می نمود
 موصوف می باشند و بچشم خمارت همه می بینند و بکلی
 روی از آنها میگردانند و از فواید و نیر و منافع صحبت
 ایشان محروم و از نور علم و بر تو بهدایت ایشان محروم
 و محروم میمانند و از این طایفه را هیچ حقی و حستری و تعلیمی و
 نگرشی بر خلق نیباشد و ندارند و اعانت ایشان جایز
 نمی باشد بکرات و ذلت ایشان و بعضی و عداوت با ایشان
 بر خلق واجب می باشد و تمام الحار و احکام و حقوق ایشان
 بر خلق

بر عکس طایفه اول می باشد و این طایفه اند که روز بروز زیاد
 میشوند و طلب می کنند و غاصب حق و منصف طایفه اول می گردند
 و امانت با او درو باطل آن نمیکنند و در تکلیف و منصفیت
 خود خیانت و منصفیت کرده اند و میکنند و تا زمان ظهور حضرت
 صاحب العصر و الزمان بهملوات الله علیه عی آباء و مور و غلبه
 زیادی مجسم می رسند و اول حمار بن و مخالفین با آن حمار
 می باشند و چون که در ظاهر و در پس با طایفه اول غیرت
 و تشابه دارند طایفه اول را بد نام و کم نام کرده اند و میگویند
 از این نوعی است ^۱ و بد نام کنند و گویا می چند و بد و بد
 نموده است کیسل این بیاد و انجی اگر جناب سید المومنین
 علیه سلام که گرفت دست مرا که برون بروم الصبح الیسر چه آنکه
 الصبح الیسر یعنی یافتم کشیده و آه با حزن از بسینه خود
 بر آور و بعد از آن فرمود ای کیسل بد بپسندید این لهای در
 ظروف می باشند و بهتر آنها حفظ نمایند و ترا آنها می باشد پس
 بنما از من آنچه را میگویم برای تو بعد از آن فرمود و ندک الناس

کافیه طایفه اول است
 نافرینه مدون و طایفه اولی

ثلثه فاعلم رباني ومنعم على سبيل النجاة وهج
 وعلم اتبع كل باعق يميلون مع كل ربح لم يستقبل
 بنور العلم وكفر بطحا والى ركن وثيق الى ان قالها
 ها هنا العلم اجاوا ثار الى صدره واوصبت
 جعل في الصديقين غير مأمون عليه مستعلا آلة
 الدين للدينيا ومنظها ببع الله على عباده وبهج
 على اوليائه ومنقاد الحق لا بصيرة له
 احسانه فيفتح الشك في قلبه لا اول عارض من
 شبهة الا لاله الا اولادك او منهو بالذرة
 سلس لقباء الشهوة او مغرقي بالجمع والادخال
 ليس من رعاة الدين في شجر اقرب شهابها
 الانعام الشاغل كذلك يموت العلم بموت حامله
 اللهم لي لا تخلق الارض من قائم الله بحجة اما
 ظاهرا مشهورا وخائفا مغفورا ولا يبطل حج
 الله ويكنان شوكه ذا واين اولئك اولئك

والله لا قانون عكدا الاعظمون قد راياهم يحفظ
 الله بحجته وديناته حتى يورعوها نظرا عام و
 يزعوها في اشباههم هم هم العلم اعطى
 البصيرة والبشرى وروح الميقين واستلانو
 ما استوعبوا الماتوفون والنوابع استحق
 منه الجاهلون وصحبوا الدنيا ما يدان
 او واحدا معلقة بالحل الاله اولنا خلفا
 الله في رصده والمذخاة لادنيه اه اه شوق
 الى رؤيته سبحانه اكره ما من مستغيب باره
 كي عالم رباني ليس تقبل وعلم اوان خد وند وندون
 كتب بغير علم ما شئت وان بعد ان الله عليهم سلام علما وند
 كعلم ظاهروا بالحق را هم سر دوراند وحوال ايشان سابقا
 مذكوره شدي وكلي دكر منغل بطريق نجاست يعني علم القلم
 از غير كرهه وكتب بنوده است وند ان زبان وجاهي كرهه
 وعمل بعلم خود سيمايه ونبات سيمايه وان طائفة علماء

خدای عالمی بر پیشانی که احوال او صاف ایشان بزر
 مذکور شد و یکی دیگر از اول جمله و غوام و سفله میباشند و
 بعلم ظاهر که علم خود را برای دنیا صرف نمایند و داخل در این
 میباشند چنانکه اصل معنی هیچ پشهای کوچک نیست
 و بمقتضای آنکه در روی کوسفند آن حیوانات و جرمهای
 آنها جمع می شوند برای خوردن کثافات و رطوبات و علم
 و نبوی نیز همین حال دارند زیاد و آنکه بعلی که
 بعلم خود از جمله صفا شده است و مراد از هیچ و رطل
 در اینجا نیز جمله و سفله میباشند و لهذا فرموده اند که تلج هر
 صفا کنند و میباشند و تمیز در مابین حق و مطلق نمیدانند
 و میل میکنند با برادری و نیافتند و شناسایی بود علم
 و پناه برکن حکمی نیاید و در اندیشه یهونه مضطرب و متزلزل
 در عقاید و معارف و تابع مردمان و خلقی پارت و دنیا
 پارت میباشند و کلام ما در این باب بسیار فرموده اند
 در آخر اشارت بسینه مبارک خود کردند و فرمودند که

و اینها

که بدست بیک در اینجا علم باری است که کسی میفهمد از رب
 آن را بر روی و تخیل ننموده و ربی بای میفهمد و لیکن
 امانت داری ندارد که علم را با و ببارم چرا که استعلا
 علم که آت دین دار است برای دنیا و بزرگ می نمایند و
 لغت علم که خداوند با و داده است برینده که آن خدای
 و تفاخر میکند بجهت آنکه خداوند بر او تمام نموده است
 خدای یا آنکه میباید شخصی را که مطیع مخلوق است و علم را بر
 آخرت میجوید و لیکن فکرم و بصیرت ندارد و جاهل
 میشود شک و در دل او قول شده که با و میرسد آگاه باشد
 ای کس که در این قسم و آن قسم هیچکدام قابلیت تحمل علم ندارد
 یا اینک میباید شخص را که فرقی نکرده است مملکت دنیا
 و آخرت را میل به بهوت میباید یا اینکه فریفته شده است
 و طول مل جمع نمودن و جوهر کردن مال این دو قسم
 هم نباشد اندامیان و بیخفتان دین در هیچ قدر
 یا اینها حیوانات چه ندهند و چه نیند و علم بسینه

و ناقابل دل حال آن محققان و کما قول و قیام آنرا شد
 علما و ظاهر دنیا پرست و اقسام آنها می باشد و منهم
 دویم اشارت به جلال مقدس و صلاح خشک می باشد
 که همه آنها سیاقا و استند شده که قاصم الظهور و محض و بلیغ
 بعینه می شود که بار آنها بی خالی نمی ماند زمین از کسی و نیکی
 که تحمل شود و بر باد و بخت خداوند را با ظاهر و روش و سورا
 و یا غایب و مستور می باشد بجهت اینکه دلیل باطل نشود
 چنانچه و لیسهای خداوند وجه قدرند بر طایفه و در کمال
 بخدا می گویم که این طایفه بسیار کم و قلیل می باشد عدد ایشان
 و عظیم و بسیار می باشد قدر و مرتبه ایشان و بواسطه ایشان
 خداوند حفظ می نماید و باقی می ماند و چنانچه و لیسهای خود را
 در میان بنده کائنات و آنها و عیبه می کشد و می رسد
 و می کارند آن چنانچه و لیسهای را از دلهای امثال و شباهه
 خودشان اینها طایفه است که هجوم نموده است ایشان علم
 بطریق ثبات و بصیرت و بر خورده اند روح نقیض و سهل

شمرده اند

شمرده اند آنچه که اهل دنیا و ناز و پروا و انشکلی شمرده اند
 را به دور دنیا و لذت آن می باشد و دنیا و نظر ایشان
 عظمی ندارد چنانکه در نظر اهل دنیا عظم دارد و انشکلی گرفته اند
 بآنچه از آن می شود شمرده اند و جابلون بعینه انشکلی گرفته اند
 بجهت جد و جد و علامت کم ناهی و جمول و تواضع و کم ناهی
 و فقر و قناعت و ترک خور و خوراک و راحت و سیه ناهی
 دیگر که جابلون و اهل دنیا از آنها وحشت دارند و دوری می کنند
 و این طایفه مصیبت نموده اند با دنیا بیدار می باشد و جابلون
 آن بدنی بسیار و بجهت اهل عالم قدس می باشد یعنی
 بدن آنها در دنیا می باشد و اما دل آنها علاقه با دنیا ندارد
 و علاقه آن بجهت عظمی می باشد و این طایفه اند که عظمی
 خداوند می باشد و در زمین خوانده اند مردمان را بدین
 خداوند آه بسیار داشته اند بملاقات و دیدن آنها و این
 اشارت است بعلما و اهل علم که علما و اهل علم و اهل علم خود را
 بی هرگز گنند عنایت و کریم و وفادار و سنجای او فدا و کریم

کردن پس از قهر بر بند در اینجا بر بند شمر هر که از این
 بازی دراز آموختند بی تابید و جان او شمع ز نور فرو
 وان لیر کز برای وصل او پر خستند و همچو بارش در دو
 عالم دیده کان برود خستند پس این منب است که
 تا بجای آید باید پید لاله کان در آن منزل بوصول آید
 لاجرم چون شمع کاه از جگر او بگذشتند کاه چون برآید
 بر شمع و شمع سوختند و در ضلالت فاسافی چه عالم اند
 گفتند هر چه بود اندر دو عالم شان می آید خستند
 منب **نجم** و اما در عظام و در کز آن از عظام پس ایشان طایفه
 می باشند که مشغول بوعظام در مان و با معروف و حق از کز
 بخمود می باشند معنی در عظام معروف است و نوبت
 و در غیب نمودن در آن و پس در آن نمودن بند کان
 بر حمت **ساده** و نهی از کز است و نهی و خوف نمودن
 از آن پس پانیدن بنده کار از **ساده** خداوند خداوند
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که **الا اخبرکم بالفقیه**
 حق الفقیه

۹۳
حق الفقیه من لم یقنط الناس من حق
الله ولم یؤمنهم من عبادة الله ولم یخصر
لهم فی معاصی الله ولم یقرک القرآن غیبا
الاعیان یعنی یا خبرند هم شمار الفقیه حق فقیه عالم
 و تمام آن کی است که ما یوس کرد اند مرد ما را از رحمت خدا
 و این کرد اند ایشان را از عذاب های و رحمت ند به ایشان
 و مصیبت خدای و ترک گفت قرآن بخو که رغب و تنک
 بغیر آن که ای و بیکر باشد و این طایفه و عظام چهار صنف
 می باشند و نامی از آن ناک و سب تنک و دوئی و بیکر با جی
 و نایز می باشند اما آن که ناک اند پس دل آنست که فصل
 ششم چند از سخنان مصنف و مستخرج بلاصتی یا کبیرند
 که هیچ گونه و حسن عودین و حضرت و ارشاد و هدایت
 ندر و زبان بیان جباری گردانند و در آن و رزق نمایند
 و بعضی قبول خلق و جمع مال در اطراف و بلاد میگردند
 و بعد که تصنع و ثیادی و بوالعجبی و بیکر ما و نیز کجا آید

تاجیک و دیگر مفسرین و نویسنده حاصل نمایند و بر سر و سایر
 بدایحی پلاطین و ملوک و وزراء و صدور و کابر
 و صاحب منصب و جماعت و قضاة و حکام مشغول شوند
 و فائده و دعای خیر برای آنها گویند و آنجا را بدین وسیله
 منظر متعین خود نمایند و حکایت های دروغ و افسانه
 موهوم و مطلق را روایت کنند و گویند که صدیقی استیج
 و خلق را با مبدء بای دروغ و موهوم امیدوار نمایند و بگویند
 آمد ایشان سخن گویند و ایشان را در بدعت و ضلالت اندازند
 و بسیار باشد که بهمانند و یا بهسم تفریق یا بهسم حسین علیهم السلام
 یا بهسم اینکه من مقلد فلان چهره مدم و رساله او را در دست
 دارم یا بهسم اینکه ز دارم و با مثال این صورتها در می آیند
 چنانکه در این زمانها بسیار و فراوان میباشد و عالم کبر
 شده اند و لیس با علما و حقان که با فعال گفتار آنها نظام
 نمی شوند و تبعیت نمی کنند عدوت می ورزند و فتنه
 می بندند و بر سر منبر که ایضا میکنند بهمانها

مجلس

مجلس و منصب خود و نوبت بر مردمان میکنند و چنانکه
 و و نیم فرامی سپردند و هر چه از بهر بهسم می دانند علیهم السلام
 نامزد میکنند و از نظامان و دیگران مال میگیرند و شاید
 از درویشی که شام شب را ندارد بگراهِ و حکم می پستانند
 و شاید که بر اکثر آنها تحسین و کوه واجب میباشد و علاوه بر
 دادن آنها تحسین و کوه را از مردمان میگیرند و حرام را میخورند و می
 و کاه باشد و تعصبها انگیزند و عوام را بر تعصب و فتنه اغوا
 باسم دیناری و جهاد و فتوح دین اینها از عالم و واعظان زبان
 و جاسل و ناخط در دل و نفس افروز جسم میباشند و با شی
 گفتنی که بوقت مجلس افر و فتنی با آیه که هست است بر دوشنی
 ای چهره از سوخته و سوختنی با علم آید نه بود نه سوختنی و آیه هم این
 قسم ناک است که عالم و واعظ بدل و زبان است و صاحب و عکس
 است و از بدعت و دروغ و فتنه را اجتناب پسندیده اند
 اقوال و افعال او را زوی اعدایت و آیات و صیرت علماء
 می باشد و بر جاده شریعت است خلق را بوعظ و نصیحت

بوی خدای میخواند و بشربعت و دین و تقوی و ورع
 و زهد در دنیا و رغبت در آخرت و لایسب نماید و اینان را
 این از عذاب و مایوس از رحمت خداوند متسکرواند و خود
 در معاصی میسرند و آنچه کویید حق گوید و لکن برای حق و با
 نکوید بلکه دل او بطبع در خلق و محبت دنیا و جمع کردن مال
 آلوده و گرفتار است و دین را بدینا میسر و شد و ساقط
 حدیث است این که عالمیکه محبت دنیا باشد قطع الطریق بندگان
 میباشد و نباید که او را واسطه هدایت قرار داد و شنیدی این
 حدیث نبوی که فرموده است که علماء أهل الآمت
رجلان فجللناهم الله علما فبدلناهم الناس
و لم یؤخذ علیهم طمعا ولم یثنو به ثمتا
فلذلك یحک علیهم طیر السماء و حیة
الماء و دواب الارض و الکراد الخ
یفدم علی الله یوم القيمة سید الشرفا
حتى یأقلم المسکین و رجلا ناه الله علما

عالم دنیا

فی الدنیا فضع یحکم عباد الله و اخذ علیهم
طمعا و استوحیاه ثمتا فبدلناهم عذب حتی
یفزع الله من حسا الخ لای یغنی انکر علایق
 دو صفت یکی مرئوسیت که خداوند داده است باو علی را
 و بدل نموده است او را برای مردمان و طمع و رذیل و نداد
 و فقر و خنات او را ثمن و بدل نیاید پس این صفت صلو
 می فرستد بر او مرغهای هوا و ماهیان دریا و جنبه های زمین
 و کرام الکاتبین و وارثین و سایر کرم و دروز قیامت
 در حال که سپید و شریف است یعنی آقا و مکرر فرموده شده است
 تا این که رفعت می نماید با پیغمبران مرسل و یکی دیگر مرئوسیت
 که خداوند داده است باو علی را در دنیا با خلاص و بدون طمع
 بخلق به بندگی کان بدل نمیکند بلکه در بدل آن طمع دارد
 و آن را ثمن و بدینا میفرستد پس این صفت لغیر خیر است و ثمن
 می شود تا قیامت کفار و کفار و کفار و کفار و کفار و کفار
 و آن وقت او را با شقی و دیگر داخل در جهنم نمایند و جده

اینکه علمای عالم برین علم خود هیچ تکیه نکرده اند الا آنکه در این باب بسیار شنیده
و مشهور است و این وصایای الهیه و الایعبد و الله
مخلصین له الدین را نیز خوانده و حدیث آن
الله تبارک و تعالی یا قوام الاخلاق این
فی الاخری نیز در شان این طایفه است و سابقا مذکور شد
و شیخ ابو طالب یکی در کتاب فقهیه است و روایت نموده است
که بود مردی که خدمت بنو حضرت موسی را علی بن سید
و همیشه برای خلق حدیث میکرد و ایند و میگفت که خبر داده است
مرا موسی صغیر الله و موسی بنی الله و موسی کلیم الله تا این که
شرف شد و مال او بسیار گردید و بعد از آن حضرت او را زنده
و نفقه و سپهر آل را وی فرمود و فرمودید تا این که یک روز
یک مردی آمد در خدمت او و در دست او خنجریری بود و در کمر او
رسمان بسیاری بود پس آن حضرت از او پرسید که فلان
که ای شناسی عرض نمود که علی و همین خنجر است که در
مست پس آن حضرت طلب نمود از خداوند که او را بجالا و دل به

تا از او پرسد

تا از او پرسد که سبب شج شدن او چه بوده است و خداوند فرمود
که اگر مرا بخوانی بدعائی که آدم و بنی آدم از مرا بآن خوانند یا ندانند
ترافیب نایم و او را بجالا و دل می کرد و فرمود لکن ترافیب میدهم
بسبب آنچنین شخصیت با او نموده و فرمود که این مرد طلب نمود
و نیاز بدین و درین سر و تی می نمود و اما آن دو که حاجی نمایند
پیشترند پس یکی از آن دو علما بعد از علم ظاهر است و دیگری ظاهر
بعد از علم باطن است و هر دو در صفت مشغول به علم و توحید است
و توحید و توحید است و این است و هر دو در این است و این
چنین است و تنها در جهت خداوند امیدوار و از نفقت او بیگانه
و هر دو در علم و عمل درست و تمام باشند و در عطف و اشتیاق
به همان اصل طبعی که کسی ندارد و چیزی از کسی نخواهند و این
فلا استلک علیه اجر که شیوه و طریق اخلاص و رضا
چون خداوند در اختلاف خود مشغولند و نیز فرموده آن بزرگوار
الا علی الله که پیغمبران می فرمودند طمع و امید ایشان
در امر و عطا و نصیحت در رحمت خداوند و با خبر و آگاه و پیش

در این باب بسیار شنیده

و در مرتبه خلافت خدای و وراثت نبیها و ائمه ثابت و بقید
 و اینها از شقاوت و هلاکت و دوزخ و کبر و کبریات چنانست و بعد
 و سعادت ابدیه رسیده اند و زیاده بر آیات و احادیثی که در شان
 و فضیلت علماء و اوست است و قد رقی از آنها سابقا و کما
 این احادیث دیگر که در شان و فضیلت ایشانست نیز را بخواند
 میشود و در حدیث نبوت که لغم العظيمة و لغم الموعظة
 یعنی موعظه خوب عظمت و خوب هدایت که بغیر او نیست
 و خداوند بکثرت موسی علی نبینا و علینا سلام فرموده که لغم الحی
و علمه من لا یعلمه فانی منور علی الخیر
و من علیه قبورهم حتی لا یکتو حواشیا
 یعنی لغم کبر خیر را بدست بگیرد من نورده و روشن
 نمائده ام از برای او و رسیده و یاد گیرنده نیز برای ایشان را
 منور تر کنند و در شان و از جانب رسول خدا
 صلوات الله علیه پسوال نموده شد که دو نفرند که یکی نماز و روزه
 خود را میسپارد و می شنید و تعلیم میسپارد و مان را بخیر و

و دیگری

و دیگری روز را روز میسپارد و در شب تبحر می نماید کلام
 بکن افضل می باشد پس فرمودند که فضل اول بر دوم مثل
 فضل نبوت بر ادنی ولایت زنیان است فرمودند که ما یصلی
المؤمن یصلی أحب الی الله من موعظة
اعظم یا قوم ما یقرءون و قد نفعهم الله
 بها یعنی تصدق نموده است مؤمن صبر کند که محبوب تر
 باشد بنوی خداوند از موعظه که خطاب نماید آن قوم را و نفعش
 بیشترند و حال آنکه خداوند نفع رسانده باشد با ایشان
الموعظة و خداوند روح فرموده است حضرت اسمعیل علیه السلام
و کان یأمر أهله بالصلاة و الزکوة و کان
عنده من خیر ما یجوز فی الدنیا و الآخرة فرموده است
 که أحب المؤمنین الی الله تعالی من نصب
نفسه فی طاعة الله و نفع لامتة بینه
و تفکر فی عبودیه فاصلاها و علم یعنی عیب
 نزن مؤمنین بنوی خداوند تبارک و تعالی مؤمنی است

فعل

که در خود را در طاعت نموده و نصیحت بنماید و غیره
 خود را و نفس کر بنماید در عیوب خودش و اصلاح بنماید
 آن عیوب را و عالم بشود و عمل بکند و فرمودند که اجود
 چو امانت و من اجود بنی آدم میباشم و اجود بنی آدم اجاز
 من کسی است که تحصیل بنماید علم الاجود آن نشر نماید آنرا
 و بخلاف برساند و این مرد در روز قیامت معوض شود
 و یک امتی است بنها که یعنی از شدت مرتبه و شخص حاج
 تبعیت حمدی ندارد و باری نصیب و مرید این و طایفه
 از حد که شسته و در توبه پیغمبر آن و بالاتر از مرتبه مقفی باشد
 چونکه عطا نمودن خسته مرتبه و آخر کمال فستوی دادن و علم
 نمودن و حق این طایفه بر مردمان شد پذیراست از حق
 مقتضای این و طایفه که چو انکار است و عمل موعظه ایشان
 از اول از روی جهل و بدون غرض میباشد و مبطل
الامن انی الله یقل سکیم و این سخن معروف است
 و سالم از طمع و ریاضت و شکر نیست باشد و لهذا کلام
 ایشان

ایشان تأثیر میکند و بدل میرسد و بنده کمال آن
 شفع میکند و عمل خلافت ایشان مرخص و نه و تبیاه
 میفرماید و دو لیس کن تأثیر کلام و موعظه آن کی که عالم علم
 ظاهر و باطن هر دو میباشد بر است بر سر تر و شدت
 میباشد چو آن کلام و موعظه آن از عالم بالا تر از اول از عالم
 و عیان که عالم روح میباشد صد و بیست و یک و ستر با یک
 او یکی و عطا و کلام شده است و از انجاست که حواریین از
 حضرت عیسی علی نبینا و علی کلام بر سریدند که حاجت
 با که بنام من حضرت فرمودند که من یدکر الله و فرموده
 و بنده آن فی علم منطوقه و یحییکم فی الآخره
 علمه یعنی مجاز بنماید با کسی که همان بدن او شمارد و یاد
 و در حرف راوند چنان از دنیا و بنماید در علم شما نطق و کلام او
 و راغب کرد اند شمارد و حضرت همان علم کرد و راه و وارده است
 ایضا که العالم من یؤذی الناس یفعل قبل قوله
 یعنی عالم آن کسی است که نماید مردمان را بکردار خود پیش از گفتار

یحییٰ بن علی بن ابی طالب علیه السلام و دیده بر کس جمال کمال بر می افکند
 و در زین قبا و لیا و تخت قبا بی لا یفرق کلام
 عجبی است و در جمیع احوال بر می ماند **عجله** در آن ترش
 زنده بجان می کند به مرعاج اشش ایشان ذکر کند به
 منکر تو بدین وید بدیشان کایشان به بیرون زد و کون
 در مکان می کند به عاده خلق ایشان به بیرون درش می بیند
 که قیاس احوال ایشان عالمی از علماء و واعظی از وعظان شهرت پیش
 می آید و عاقل شود اندازد **لا یقاس الملک کما**
بالحدادین و انداختن دل ضرورت است که از این بکشت
 تا بدین چند است **عجله** و اما قاضیان بعضی حکام شرع
 پس آنها از جهت علماء اند که شغل و عمل ایشان مخصوص حکم کردن
 در مابین مردمان می باشد و معنی حکم جاری نمودن قضا و است
 یعنی کلیات علم بر محال و موافق شریعت و معیار آنها مثل قاضی و
 علم این است که عجله برینست و هر گاه است و اگر که اصولی خضی باشد
 باید که مال معصوم را به صاحب آن رد نماید و حکم این است که حکم و قضا

بر کس از این عجله
 نهاده و در این عجله

برید بجهت صدمه بگوید که عجله بکن و بغاصب بجهت صدمه بگوید
 که مال اصحاب آن رو بنمای و از اینجا معلوم میشود که مرتبه قاضی
 بالاتر از مرتبه واعظ است و هر بر بالاتر از مرتبه مفتی می باشند
 چنانکه قضا و وعظ آخر مرتبه و آخر کمال بر و در علم و فتوی
 دادن می باشد و لهذا بهر قسام و شریعتی که از برای طایفه
 مذکور شده از برای واعظان می باشد باز با دقت و قیاس و شریعتی که برای
 و عظامان می باشد و مذکور شده یکی از برای حکام و قاضیان می باشد
 باز با دقتی از هر حکم و قضا عظیم و خطیر است از میان علماء که
 ضابطه از و در نه انبیا می باشد حکم و قاضی خلقت عظیم می باشد
 و اگر که با و است و شریعت حکم قضا و خلاف مرتضی و مشایخ
 درجه مرتبه او درجه مرتبه او بسیار خواهد بود و الا در اسفل در کثرت
 اشقیای می باشد چنانکه فرموده و صاحب اعظم صیاق علیه السلام
ان انقوا الحکومة فان الحکومة انما
هي الامام العالم بالقضاء العادل في المسلمين
لنبي او وصي نبي یعنی بر و مرتبه از منصب حکومت و قضا

بدست حکومت قضایان و جرایم است که از برای آن
 که عالم بقضاه و حکم کردن عادل میان مسلمانان باشد
 و از برای پیغمبر است یا وصی پیغمبر جناب امیر المومنین علیه السلام
 فرمودند بشرح قاضی که با نیرنج قد جل جلاله
جل جلاله لانی او وصی بنی او شیعی
 یعنی شیعیان تحقیق که شسته در محبتی و مرضی نمی باشند در
 مکر پیغمبری یا وصی پیغمبری یا شیعی و در حدیث نبوت که
القضاء ثلاثه واحد فی الجنة و اثنتان
فی النار فالذی فی الجنة رجل عرف الحق و
به و اللذان فی النار رجل عرف الحق و
فالحکم و رجل مضی للناس بحکم یعنی
 آنکه قاضیان و حکمان سه فرقه اند یکی در بهشت و دوی
 در جهنم می باشند پس آن یکیک در بهشت است مردی که
 شناخت حق را و حکم به آن حق نموده است و دوی که
 در جهنم می باشند مردی که شناخت حق را و حکم

نعم

نموده و بحق حکم کرده است و مردی که حکم برای مردمان
 کرده است از روی اجمل بغیر علم و بدون شناخت حق
 یعنی ندانند که بحق حکم نماید یا جور و باطل پس با نیرنج چهار فرقه
 می شوند چنانکه در حدیث جناب امام جعفر صادق علیه السلام
 تصریح می فرماید است و فرمودند که القضاء اربعه
ثلاثه فی النار و واحد فی الجنة رجل مضی
بجور و هو لیکل فی النار و رجل
بجور و هو لا یعلم فهو فی النار و رجل
قضا بالحق و هو لا یعلم فهو فی النار و رجل
قضا بالحق و هو یعلم فهو فی الجنة یعنی
 چهار فرقه اند سه در جهنم و یکی در بهشت می باشد مردی که حکم
 بجور و باطل نموده است و او بسبب ندانستن حق یا پس او در جهنم است
 و مردی که حکم بجور نموده است و او بسبب ندانستن حق را و او نیز در جهنم است
 و مردی که حکم بحق نموده است و او بسبب ندانستن حق یا پس او در جهنم است
 پس قاضیان حکم از برای حدیث چهار فرقه می باشند قوله اول

که حکم بخور و باطل می نماید و علم را از حق با میباید و بجهت میرو
 آنست که بسبب غلبه هوای نفس که ریا و خلق برستی و حب و اینه
 طول اهل سیر و رغبت در زینت و زخارف دنیا و فراموشی آخرت
 تا آنکه علم خود شده و عمل باطل خود نگردد و در خلافت و امانت جلیات
 نموده است **و حق** که حکم بخور و باطل می نماید و علم را از حق با میباید و بجهت میرو
 نمیداند و بجهت میرو و آنست که بسبب سبب مذکور که در حجاب
 و ریاضت بر او غالب شده و غاصب حق منصب اهل علم
 گردیده و هوای نفس خود را خدای خود قرار داده و در بنده که
 آن مشغول بشبیه و الا ان حق گفتن و حکم کردن بدون علم
 ندارد و جمیع حرکات و سکنات خدای بر است باید که بعد از علم
 بحسب و قبح آنها باشد و اما **و حق** که حکم بخور و باطل می نماید و علم را از حق با میباید و بجهت میرو
 و حق نمیداند و بجهت میرو و پس بآنست که هر چند حکم او حکم
 و موافق واقع است لکن چون بدون علم میباید معلوم
 میشود که مقتضای هوای نفس نیز بوده و باخلاص و مقتضای
 رضای خداوند نبوده و مشرط آخر و جزو غلط عبادات و کثرت
 کرده اند

و کردن در خلافت اخلاص و مخالفت نفس می باشد و علماء
 عالمین با کمال میباید که مگر خالصین چه جای این که با عده و خلایق
 علم نیزند است یا باشد و در حدیث است که در زمان نبی اسرار بود
 باین کافیه که علم داشت و حکم نیز نمی کرد و در وقت مدینه
 خود گفت وقتی که مردم مرا غسل بده و کفن بنمای و روی مرا بچوب
 که بدنی پسینی پس چو آنکه در آن زن بچوب که گفته بود غسل کرد و بعد
 زمانه روی او را باز نمود تا که دید که کرمی دماغ او را پاره پاره
 میکند پس بسیار زرسید و چو آنکه گفت غسل شد او را در حوض
 دید و گفت که از آنچه دیدی و ترسیدی گفتندی گفت آنچه
 دیدی و ترسیدی بجهت برادریست تو فلان کس پرسید که در حوض
 با کسی داشت و آمدند در نزد من برافروختن در دل خودم گفته که خدا
 حکم را بطرف او بگردان و چو آنکه نظر و تامل و دعوی ایشان
 نمودم مقتضای علم و حکم نیز بطرف او واقع شد و حکم
 اعلم و حق بود پس کمال چو آنکه میل و هوای نفس آن موافقت
 آنچه دیدی مبسنی کردید پس هرگاه منو میباید بدان

بهای نفس عمل را چنانکه میگرداند پس چگونه خواهد بود
 عمل حکمی که بخواهی نفس محض باشد یا بری اینست فرموده
 انا اهل خیانت میباشند و ظلم در خلاف نموده اند و گفت
فرموده خداوند که فرموده است ان الله كما سمع ان
نودوا لاهل امانات الى اهلها و اذ احکمت
بين الناس ان تحكموا بالعدل کرده اند و اما
 و حق حکومت را با اهل آن و نگذاشته اند و حکم را پس مردمان
 بعد از حق و با خلاص که آخر معنی عدل حق است نموده اند
 و از اهل جهنم میباشد و جناب امیر المؤمنین علیه السلام
 فرمودند که بسیار است آنکه میگرداند و آرد و میبکند چنانکه
 سلاطین ظلمه را نور زده خیانت کار را و عطاء را به عمل و قاضیان
 جور نایبند و در حکم و قضایا و چنانکه در حدیث دیگر فرمودند
 که میراثها از حکم ایشان اگر پدید میآیند و خون را فریاد میزنند
 و حکم ایشان فساد و حلال و حرام میشود و چه احمق
 میگردد و حقوق کاغذی را حق مالی نفسی و عمری نمکلی

اولین

و گردان ایشانست و بسبب حصول و بهای نفس خصل برستی شود
 میگرداند و گناهیست چنانکه عقود و انکح بقبایله میکنند و بخت
 میگیرند و عقال و نواب را طراف بال و بر شوهر میفرستند
 و شاگردان را بپستوله میمانند تا در ابطال حقوق و احقاق بطل
 سعی کنند و رشوا بگیرند و شمشیر و زور بر سرشانند و اموال
 اینان را با مال کنند و بخورند و تصرف در مال و قفس نمایند
 و اموال و قفس و خمس و زکوة و سایر صدقات و مناصب
 و مدار پس را بفرستند و در نهان رشوا را از اهل و سختی آن میگردانند
 و بنا اهل میبندند و اهل دین را تقویت نمیکند و در
 معروف و نهی از منکر را حمل میکنند و رشوا را بکلی اهل دین
 و انبیا را بفریب میکنند و هر یک از اینها بسیار سختی است
 از برای خول و خلود در جهنم و قاضی دین دار و حاکم بایانده و
 بسیار بسیار کم یاب میباشند و از انجاست که فرموده اند که
من جعل قاضیا فقلدنج بغیر سکیین یعنی
 کسیکه منصب قضا را بخواهد شود پس تحقیق که سر بریده شده است

بعد کار و مراد است که هلاک شده است با نواع هلاکتها و محنتها
 و خدا بهما و از اینجاست ایضا که حکم بغیر از ازل از آیات متعدده
 باسم فاسق و ظالم و کافر قیام پیدا شده است و جناب ابامحمض
 صادق علیه السلام فرمودند که حکم و حکم است حکم خداوند
 و حکم جابلیت پس هر کس که خطا نموده و در حکم خدا برآید حکم خود
 حکم جابلیت مراد است که خطا او معصیت است و احادیث متعدده
 در این باب است که هر کس که شک نماید در هر رسم بگویند
 ما ازل اند پس او کافر و خطا و غلط است و اهل این آیه باشد
 که وَمَنْ لَّمْ يُجِبْ كَلِمَةَ الْاِزْلِ لَهِ فَهُوَ كَافِرٌ
وَمَنْ لَّمْ يُجِبْ كَلِمَةَ الْاِزْلِ لَهِ فَهُوَ كَافِرٌ
 و باید دانست که هر کس از مردمان
 که در ازل از این است فرقه برافه میرود و حکم و قضای او عمل میکند
 و قضای او را در این است که قضای او را در این است که قضای او را در این است
 که اَنْزَلَ مِنْ فِیْکَ یُنْذِرُ اَنْ یُنْجَا کُلَّ
اَنْزَلَ مِنْ فِیْکَ یُنْذِرُ اَنْ یُنْجَا کُلَّ
 انزال من فی ک
 انزال من فی ک

این آیه در تفسیر
 این آیه در تفسیر
 این آیه در تفسیر
 این آیه در تفسیر

الطَّغُوتِ وَفَذَ اٰمُرُ اَنْ یَّکْفُرُوْا
بِهٖ وَیُنْذِرُ اَنْ یُّجِبْ لَکُمْ
صَلَاةَ الْعَبْدِ اَلْبَغِیْ
 ابوی حال ضلالت و حماقت اینان اشخاص بیکه کان
 می کنند آنکه ایمان آورده اند با آنچه نازل نموده شده است
 پیش از تو مثل توری و انجیل و حال آنکه میخواهند که برافه
 بروند بنسب و طاغوت یعنی حکامیکه بجور و باطل حکم
 جابلیت و لبوای آنچه تو نازل حکم میکنی و حال آنکه
 در قرآنیکه تو نازل نموده است مأمور شده اند با آنکه کافرو
 طاغوت باشند و میخواهند شیطان اگر آنها را همراه نماید که ای
 دوری که عود است هرگز نشود مقصود و حاصل آن که رجوع
 بطاغوت با کفران و ادعای ایمان با یکدیگر منافات دارد و رجوع
 رجوع بطاغوت کفر است کفر با ایمان جمع نمی شود زیرا
 آنکه در احادیث وارد شده است که مالیک که حکم حکام می کردند
 می شود بر حسب که حق این کس باشد بهین سبب که حکم می کردند

این آیه در تفسیر
 این آیه در تفسیر

شد و است حرام می کرد و در احادیث ایضا منع از شرک شده
 و محال نمودن آن نباشد است چه جای این که در نزد آئینهای
 مجریه بود و اما فرموده که حکم می کند و میدان حق این
 پیغمبر و وصی او و عالم و حاکم است که با او با او صاف و مشروطی که
 سابقا از برای علماء حقان و استبداد متصرف و از استبداد
 باشد و علم از پیغمبر و وصی او اخذ نموده باشد و وارث آنها
 باشد و با خدای تعالی بدو در شریعت و مملکت و مملکت و بعد
 حکم نماید و آن بهشت و با پیغمبران و اوصیایه باشد
خداوند است و روزی زمین و بر عکس است و کبریا
 مأمور می باشد که مراغه و رجوع با و نمایند و حکم او را
 واجب اطاعت او مقرر نمایند و اما حضرت صادق علیه السلام
 در حق این فرموده است که انظر في الامور
منكم قل روي حد ثلثنا ونظر في خلا
و حرامنا و عرف احكامنا فارقوا حاکما
فاني قد جعلت عليكم حاکما فادعوا
 حکما

يحكمنا فله يقبل صيته فاما احكام الله
استخف و علمنا رد قالوا و علمنا الله
على الله و هو على احكام الشرائع یعنی نظاره توحید
 بنمایند ای گروه شیعیان بسوی یکدیگر نموده باشد از خود
 یعنی هر وی باشد مؤمن و عادل و متقی و از ائمه اجداد استبداد
 نموده باشد حدیث ما را یعنی علم را از ما اخذ نموده باشد و
 نموده باشد در حلال و حرام و استبداد باشد احکام ما را یعنی
 آنکه علم او تمام و مجید و از روی معرفت و بصیرت و فیهن باشد
 پس از این بشود یک چنین شخصی که حاکم و قاضی شما باشد بدینکه
 حاکم قرار دهد و او را بر شما پس گفت یکدیگر نموده و کسی را از او
 قبول کنند و پس ائمه و جرایز است که یکدیگر خداوند استخفاف
 و بر ما رو نموده شد است و یکدیگر رو نمایند بر ما باشد و
 نمایند و بر خدا و بر جده شرک می باشد ما یجب
 در بیان سبک کردن از باب نفی و دولت و اصحاب ائمه و اثر
 که در مرتبه چهارم خلافت از جانب خداوند جل و علا می باشد

و در آن سه مرتبه است مرتبه اول که مال و نعمت و جا
 و دولت و عظمی است با معیشت و زنده گانی کردن و بزرگ
 و مخلوقات در روی زمین در و در دنیا و خداوند
 و تعالی را با سال نعمت و جا و دولت را در سطره و خلعت
 خود فرموده است که آنها را تحویل و حفظ و ضبط نمود
 و مباح و موقوف آنها بر پادشاه و بکار بردن و باین وسیله
 مستحق و وجه و ثواب مرتبه مرتبه است لاف کردند
 و در جهات عدل و دولت و پادشاه و راجع و باین
 و فرموده است که ان الله اشترى من المؤمنين
 انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یعنی
 بدینکه خداوند بخریداری شد است و باینکه
 نفوس و اموال ایشان بخریداری شد است و باینکه
 و چون که مال و جا و دولت و عظمی و معیشت و باین
 خلاف در مال و دولت و عظمی و معیشت و باین
 و باینکه خداوند بخریداری شد است و باینکه

در آن

و فرموده است که لیس البر ان تولوا وجوهكم
 قبل المشرق والمغرب و لیکن البر من امن
 بالله و اليوم الآخر و الملة کفر و النبی
 و انی المال علی حبه ذوی الفرب و النبی
 و لیس الکن و ابن السبیل و السائلین
 و فی الزکوة فاما الصلوة و انی الزکوة و
 للوفون بعمیلهم اذ عاهدوا و الصلوة
 فی البیاء و الضیاء و حین السایل و
 لیس الذین صدقوا و لیس الذین
 یعنی آنکه بخریداری شد است و باینکه
 زوهای خود را بجات مشرق و مغرب و حال و باین
 بخریداری شد است و باینکه و باینکه و باینکه
 و باینکه و باینکه و باینکه و باینکه
 بخریداری شد است و باینکه و باینکه و باینکه
 و باینکه و باینکه و باینکه و باینکه

و رضای خداوند صاحبان قربت خود به پیمان و بقدر
و باین استیل و باینکه با آنها که صاحب حق باشند و
کردن ایشان بسبب قرض دین باشد و بعد از آن برای
بدانند نماز و در دست بجای آورند و بپندارند زکوة واجبند
و وفا کنند به کار بعد خود باشند و وقت که عهده
باشد و ندانند یا چنانچه و بکنند و بکنند و بکنند
و بشد و نما و نفس و بپارید و بپارید و بپارید
کار را و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند
و بند که خود بپندارد و بپندارد و بپندارد
خداوند بپندارد و بپندارد و بپندارد
که اول کسی که داخل بهشت میشود معروف و اهل معروف است
و از برای بهشت دریت که نام او معروف است و داخل در
و میشود و بپندارد و بپندارد و بپندارد
اهل معروف و آخرت میشود و بپندارد و بپندارد
مکرر و بپندارد و بپندارد و بپندارد

که اند

خداوند میسر باشد خود آنکه عبادت مالیه باشد یا بدین و لیکن
غالب استمال آن در عبادت مالیه و اوان اموال مستحق
می باشد و چنانکه مال و دولت عظمی بپایبست و زنده
است و خلافت و آن از عظمی و بپایبست و بپایبست
عبادت و بند که بکند و بکند و بکند و بکند
رضای خداوند و وصول به درجات و انواع سعادت
و از اینجاست که خداوند فرموده است و انفع فیما الله
الله الدار الاخرة ولا تفسد صدقاتك من الدنيا
والخیر احسن الله البیت ولا تفسد الفساد
فی الاخرة ان الله لا یحب المفسدین
که سعادت مال شده است که طلب نمای مال و دولت که خداوند
داد است و از آخرت و ثواب و سعادت را فراموش نمای
اضیع و بپندارد و بپندارد و بپندارد
خداوند بپندارد و بپندارد و بپندارد
مباشرت بپندارد و بپندارد و بپندارد

و بپندارد و بپندارد و بپندارد
و بپندارد و بپندارد و بپندارد
و بپندارد و بپندارد و بپندارد

که از بیسره انسان از دنیا و مال آن همان صرف نمودن تا
در عبادت و ثواب است و یکی کردن خود و غیره در حق
صرف و جپسین علی همیشه و صرف نمودن مال و در غیر عباد
و اگر ترش مثل صرف نمودن آن در معاصی که گذاردن
و ذخیره کردن آن در فساد و در روی زمین و فساد در مال دنیا
و از اینجاست که در حدیث قدسی وارد شده است که باین
ادع الی الله تعالی ما الی مالک من مالک الا ما
اکل کافلت و لیت فالیق و فست فالیق
یعنی ای من زنده آدم تا کی میگوئی که مال من مال من است
از برای تو از مال تو مگر آنچه را که بخوری و بخورون مالی که دانی
یا پوشی و پوشیدن که کرده ای یا تصدق مالی و تصدق
نمودن برای خود باقی نگذاری و جناب پیغمبر صلی الله علیه
و آله باصحاب خود فرمودند که کدام یک از شماست که مال
خود را از مال داری خود دوست تربید و پس آنحضرت فرمود
که مال شما آنست که با خیرتی فریبند و مال داری شما آنست

و مالک

همچو گفته که مال
خود را از مال داری خود
دوست تربید و پس آنحضرت فرمود
که مال شما آنست که با خیرتی فریبند و مال داری شما آنست

که در دنیا و میسر گذارد و در حدیث است که جمعی از فقهاء باین
جناب عرض نمودند که دو انکران و مال آن لغت دنیا و آخرت
مالک شدند و مثل مالنا و روزی را میسر گذارد و زیاده چو
مال دارند که کاف و صدقات و مستورات حج و حجاج و زاده
کردن بنده و مثل اینها را میکنند و باین جهت
مال آن مال را بیکم نمیخرت فرمودند که بشما تعلیم تا بم
چیز را که به شما باشد از طرف نمودن تمام اموال دنیا و داره
رعنا میگویند و نخستین تسبیح است جناب علی علیه السلام
با یکصد مرتبه لا اله الا الله بعد از نماز فرموده باین
تعلیم فرموده ای مال آن شنبه نیز باین عمل میکنند
و اعمال خیریه را که ایشان بواسطه اموال خود میکنند یا می توانیم
نمود پس آنحضرت فرمودند که ذلک فضل الله یؤتی
من یشاء یعنی او شستن اموال فضل خداوند است و
کس که میخواهد بیدارد یعنی هر کس که او را خلیفه خود در اموال
و خزانه است با و بسند پس این تقریرات معلوم شد

و مالک
همچو گفته که مال
خود را از مال داری خود
دوست تربید و پس آنحضرت فرمود
که مال شما آنست که با خیرتی فریبند و مال داری شما آنست

که صاحب اموال منصب خلاف الهی دارند و باید که چنانچه خود
ایشان محاکمه اموال کرده و دست ایشان عیان باشد
از اجبکم العبد و مالی بد کان ملوکا و انما
وند بدینکه و اور مالک و خود را وکیل و خدیو و مباشر
در تصرف آن دانند و بگویند که ایشان امر شده است
در مواقع آن تصرف کنند و صبر نمایند و در خیرت کنند
و اول آن خمس و زکوة و چیزی آن را که از جمله عداوات و حد و دلا
که اگر لغت آن بگویند و پیر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر
و اگر بگویند که از آن بدینند و بعد بگویند که از آن بدینند
القرنی و بیانی و پاکیزه و این است پس و پسر و پسر و پسر و پسر
و حق هم بیکان و است نمایان و قریب از آن از آن بدینند
و بعد از آن در سایر مبررات و غیرت و باقیات و باقیات
مثل وقف کردن اموال و ساختن مسجد و مدارس و پل و
و امثال آنها و مضامین و تحف و هدایا و حفظ عرض و دین و
و مال و اموال و اموال از اینها صرف نمایند و باید که یکی

اینها بنیت اخلاص بر وجه خلاف و بدون یا و بمعرفه
و مبادات و کسب و نفع و بزرگ و مت و توقع و حقیقت
و شهره و لاف و ریاست و کبر و خود و بدون و کسب
و بنده بر و خدایه و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین
بجای آورند مثل او قبل از سوال و مبادات و نفع
نمودن و تعیین کردن از برای هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال
و تعیین کردن اوقات مخصوصه را از برای او و غیر آن مثل وقت
عشاء و شب جمعه و ماه رمضان و ایام ذی الحجه و عید غدیر
و عید فاطمه و در هر روز و غیر آن و اصل فضل و کمال و توقیف
مقدم داشتن و دادن احب و الطیب و دادن تا بحد دفع
فقر و حصول غنی و دست خود را در رسیدن و الناس و غار از آن
نمودن و عطیة خود را فقیل شهر و بسیار بدینند و بدینند
آوایی دیگر که در موانع آنها مذکور است و این مختصر گنجینه ذکر
اینها ندارد و در حدیث نبویست که هر کس که کتاب بنامه مال
حلال را پس بخورد یا بداند و بان آبروی خود را یعنی طمع در خلق

نماید و کل عقل غشیر شود و نفقات و حاج خود را بآن گذارد
 و صلوات بر خود را بآن بجای آورده و هر پستی بنماید آن
 همسایه خود را بر اینه ملاقات بنماید خدای را در روز قیامت
 و حال آنکه روی او مثل ماه شب چهارده می باشد و هر کس
 که مال حرام را بپاید و کسبند و بآن تفاخر نمایند یا بنماید بر اینه ملاقات
 میکند خدای را در روز قیامت و حق است که خداوند بر او غضب
 و از سب باشد نمید و و تخم بد آنکه تمام امتعه او سبب یکدیگر در
می باشد و خداوند بنماید که آن عظمی بر او در روز قیامت
و دو وجه می باشد خصوصاً مال لغت و حرام و دولت و ثروت
یک با آخرت و اخلاق چسبند و جمیده و کمال انسان
و کتب و کتب ای فانی اخلاق سبب رزید و نقصان
انسان هر میستوان نمود و بمنزله اس می باشد در عالم
و چون کسیر علم اکیر کسب باشد هر چند مسخر نماید ز را
پیشتر حاصل نماید و بوی سبب اکیر سبب ای و کدورت و سخت
و بد شایه را از آن را بکشد و سرخی و صفا و نقل و نبات

۱۱۱
 در آن حاصل نماید و رزق حاصل گردد و بوی مشرب یا پخته گردد و دو
 در مال و مال و حرام و دولت و نبویه نیست هر چند صفت نمید
 و آفت مشربیه قسیر می باشد که اگر صاحب آن آنهارا
 از آن بکشد و بجای آن صفات و خصایص محموده
 بگذارد و حاصل کند که کیمیا باشد که باشند که بعد از این
 و دولت سبب بدیه برسد و اما صفات و آفات نمید که
 در مال و حرام و از بهمت و نبویه می باشد و سبب آن عارض بر
 صاحب آن شود و حاصل است اول که خداوند سبب
ان الانسان ليطغى و انه استغنى عن عباده و عسى
و دوری است و اندک است و و عسى انی ان که فرموده است
و لو طاع الله الزرق لعباده ليعوا في
الان و لغی سلم و حرام و فساد و ملاقات
اعراض است که فرموده است و اذا الغنى اعطى الا
نشان لغرض و فایحانه و اعراض و گرداندن
از خداوند و مشغول شدن به نفس و کفران لغت

طبیقات

و چهارم آنست که در کتاب عیون یا عارضات مذکور است
اللیس لکم مصلک معنی و هذا لانها بخیر من
 پنجم تقاضات که فرموده است که و تقاضای بندگان و تقاضای
 کردن بر اقران و ترغیب بر اخوان و فرموده است که در خود و خدا
ششم کارهای که فرموده است که العلکم الکفا
 و کما ترسلات و لاف زدن بر باری مال و عافیت
 از محنت هفتم مشغولیت است که فرموده است شغلنا
اهوالنا و مشغولیت ضایع نمودن حرام است و جمع
 مال و صرف خرج آن در مقصودات دنیوی و مستند
 و منافع مادی و می باشد هشتم بخل است که فرموده است
ولا تحبن الدین یخولون بما الله الله
من فضله هو خیر الهم بل هو شر الهم
 و بخل منع نمودن حقوق و نفقه مال و ترس و کوفه و دور
 و اهل و عیال و صلواتی حرام و حق اخوان و همای و سایر
 و بقیه عزای و غم و احوال اینها نهم نسیان است که

فرموده است

که فرموده است ان المبدین کافوا اخوان
التی طاهین و توبه بر سر اوف نمودن در خرج
 و اتفاق است بر خلاف رسا و فرمان خدای و در مطاع
 که صلاح نفس و بدن در آن نباشد مثل صرف کردن
 مال در طلب جاه و منصب شهرت و مدح و ثنای خلق و
 اتفاق نمودن بر رفاهای وفاق و ظلمه و مبالغه نمودن
 در خلاف آن در ماکولات و مشروبات و مطبوعات و سکن
 و مناسک و باغ و کوشتک و ایوان و تکلف در ظروف و اوان
 و فرشته و پردا و مرکبها و آلات خانه و در کسب آن
 و غلامان و خدمه چشم و ملازمان سایر حرامی که
 زیاده از حد کفایت و حد معروف است و در سبب
 از آنها صلاح نفس و بدن و رنج نباشد و هم غرور
 که فرموده است لا تعزکم الحیوة الدنیا ولا
یعزکم یا الله العزیز و غرور دل بدینها
 و فرقه شدن بر نیت و زخارف و اموال آن و فرموده

نمودن مرکب و سبزه و برنج و حساب کتاب و صراط و تریق
 و ثواب و عقاب و جنت و نار و عافیت شدن از سختی
 و بیعت و عظمت و جباری خداوند و اسیر شدن کردن
 در رحمت و کرم او بدون اطاعت و ترک طمع و بازگشت و توبه
 و مبتلی شدن بطول اهل امید بقائه و بودن و امن ماندن
 از ذوال نعمت و حصول نعمت اینجا اهل آفات و مصیبتها
 و نمیدانست که در آمدن مال عاری از آن میگرد و محکم
 و فتنه آوری شود چنانکه فرموده است که انما اموالکم
و اولادکم فتنه پس هر صاحب مال و دود
 که بمساعده سعادت و رفاهت و توفیق بقیت خود
 شریعت و حدود مال داری را ننماید و خود را از مال
 و جاه و آفات آن نگاه دارد و تقیه کند ز ر و طعنا را
 از برای اهل نفس خود و شریعت حاصل نماید از مال مستفیع شده
 و آن در امر آخرت و کمال نفس خود صرف کرده و بجاه
 منصب خلافت باقی و بر سر راه مانده و محفل نعم مال الصالح

مراجعه

مع الرجل الصالح کرده است تمسک به و ایا
 صفات حمیده و خصال محموده که بسبب مال و از جهت
 عارض صاحب مال میگرد و بآن سبب مال خود بهره
 صالح و نیکو می شوند پس آنجا بنزد و خصلت است
اول غلو تمسکات و غلو تمسک عبارت از آنکه شدن
 حیوة دنیا و زینت و زخارف آن و زهد نمودن و آن
 و خوابیدن و بپوشیدن نمودن اموال و امتعه آن را برای
 آخرت و رسانای خود و نذر خواستن خداوند و نذر
 برای دنیا و اموال آن و خود و نذر فرموده است که من
بذل الحیوة الدنیا و زینتها فوفی الله له
اعماله فی ما و کرم فیها الا یخون و یمنع
 یعنی عقیف انفس باشد و بواسطه مال و جاه و ابواب است
 بر خود باز نکند و نفس را از شهوات بطیفته و فرجیه منع
 نماید و باز دارد و در سجده است استمنع بخلاف آنکه
استمنع الذین من قلیلهم بخلافهم

پس چون بخت و رغبت در خست است یعنی آنکه مال را
 روی آوردن بجای و بطاعت او قبول شدن
 به نزد و در آخرت بگرداند و از نوبت و حلال روی بگرداند
و حجت و حقیق للذی فطر السموات
والارض حنیفاً مبیناً اوها انما من الشکین
 شود مقصود خود را در دین و مال جاه را بعد خود
 دوست خود داند و نه بنوده قائم عدولی الان
 العالمین را فراموش کند چهارم شکر است یعنی شکر
 و رضی شدن بصله خداوند و مال نعمت را را و بدین
 و صرف نمودن آن در مواقعیکه خدا میفرموده است که
فکلوا مما رزقکم الله حلالاً طیباً و شکروا
الله انکم انما تعبدون و لیکن
شکرم لا یذکرکم پنجم تواضع است و من تواضع
 الله دکنه الله و تواضع خود شناسی و فروتنی
 و اینکه بداند که اصل او را و تراب و قطره منی بوده و آنچه

۱۱۳
 برای او افزوده است از قوت و شوکت و مال و دولت و عقل و کیمیا
 و علم و معرفت یکی از فضل و رحمت و نعمت خداوند است و بنا
 که بآن تفاخر و تکیه و ترفع بر بندگان نماید و چنانکه در
 حدیث است تواضع بیک کس ضلالت است و تواضع بیک کس
 نجات است و خداوند فرموده است که وعباد الرحمن
الذین یمشون علی الارض هویاً سخاوت
 و حقیقت سخاوت بذل کردن است بخود و غیر خود و مال
 باید که مال خود را بجهل کند و از خود و عیال خود و همسایه
 و صاحبان حاجت و اقارب و اولوالارحام دریغ ندارد
 و در حقیقت بداند که آنچه را بغير داده است بخود داده است
 چنانکه فرموده است که ان احسنتم احسنکم
نفسکم ششم بدین مال فراوان کار نرانیست
 ترا کرد چه در دین و دنیا به نیکو خواهی بد ناما باز یابند
 و اگر خواهی بد ناما باز یابی و در حدیث است که سخاوت
 در دنیا است در بهشت و هر کس که بیک شانه او نخلی گرفت

خود داند

داخل بخت میسر بود و **مشم** فراغت بختی مال زیاده
 از برای حصول فراغت و رفع موانع از پیش آنکه در راه
 خود داند و بپس تمایل کند تا فراغ اقبال کرده و مشغول بکار
 و دیگر طاعت او و تعبیه آخرت خود باشد این که آن را
 بر موانع و حجابهای دیگر بفرزاید و مشغول آن بنمیرد و بنا
 کرده و دست داند فرموده است که **رجال لا تلهي**
شأنهم ولا بيع عن ذكر الله وإقام الصلاة
وإيتاء الزكاة ولا قل اگر خود را باین فراغ اقبال
 نکرد و این حرف از باب شخاصیکه بواسطه آن فراغ اقبال میگردند
 بنماید تا لا **فصل** بواسطه من **أحب قوما كان يوق**
منهم از جمله محبتین فراغ اقبالها بگرد و در مضمون محبت الله
كل قوم مع ما يحب در قیامت با ایشان محذور کرده
مشم تقوی است یعنی در تحصیل و حفظ و خرج و انفاق
 مال جهت ثواب محرمات و شهوات نماید و بسبب این
 حرام و شبه را بپزدک و حیوان از وجبات را ترک نشود و

و بعد

و سعه و مکر و حسد خود را دور دارد و خداوند فرموده است
إن الله يحب المتكفلين **مشم** قوام و اعتدال است
 چنانکه خداوند فرموده است که **والذين إذا اتوا**
لکم من قوم ما
 یعنی خرج نمودن اتفاق کردن مال خود و بر دیگران
 اسراف نکردن و آنچه در آن صلاح بدن نفسانی باشد باز
 نکرد و مساز روی و حد فضاوار که خیار الامور او
سطها انرا در بخت نبیند و است نکاه دارد و اهم
 تسلیم و رضا است که باب الله الاظم میباشد و میراث است
 که در تحصیل و صرف و انفاق مال خصلت را بر مرام است
 و مال را از خود نداند و از **مشم** ای داند و خود را خلیفه و وکیل
 در تحصیل و در انفاق داند و خصلت را بنده کان و حواله کرده
 مای خداوند پیش دارد و از راه تسلیم و رضا بفرموده خداوند
 بمصلحت ایشان قیام نماید و بچشم حقارت با حدی و چشم
 بزرگ و خست یا مال را بی خود و بنگر و دست بر احدی

خلف نماید و بپزدک
 و بی از خود صلاحت بدن او
 و درین باب است

نکته دارد و بگوید هر که مال را از او بپول کند دست دارد و باشد
 که راضی بگویند مرخصی شده و حواله او را قبول نموده
 نداده اند که چون در عالم است مال نفس را بخرد و او را فروخته
 و بهشت را خریده است پس برود ان الله اشترى
من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم
الجنة باید که در دنیا که وفات محصل شد است
 و نفس را بطریق پسندیم و رضا تسلیم نماید در قیامت که وفات
 و محصل تسلیم است خداوند بشت را با و تسلیم کند
 پس صاحب اموال را با نفس هم چون خود را و مال را جاودا
 از آن ده صفت و نمیکند که باقی ماند گوشت پاک و مبرک گردد
 باین ده صفت و ده خاصیت موصوف و مخصوص که دارند
 یکبیری مساوت است بدیهه رسیده باشند و مال جاودانی
 خانه یکی مقصد و مصارف مضاعف در جات و ثواب
 آخرت و قربت و جوارح گردانیده باشند چنانکه خداوند
 و فرموده است که مثل الذين ينفقون اموالهم

خمس

في سبيل الله كمن حبة من سبيل الله
باني كل سبيل الله حبة من سبيل الله
باني كل سبيل الله حبة من سبيل الله
 انما صيكر اتفاق می نمایند اموال خود را در راه رضا و فرموده
 خداوند مثال حالت یک دانه است که بر و باید گفت سبیل
 و در هر سبیل یک صد دانه باشد و خداوند زیاده و نقص
 میگرداند بر مقصد دانه ایضا از برای هر کس که بخواند و خداوند
 واسع است رحمت او و عالم نباتات و اعمال بنده و کان
 و استحقاق او نمیدهد و مضاعف میگرداند انهم
 در بیان پولک و دافین و ریشیان و ارباب عزت
 که در مرتبه خج خرافت میباشند و از برای اظهار صفت را از
 خود تا عالم ظهور خاک رسیده و مناسب رزق و خوردن نمیدارند
 و آشامیدن و پوشیدن بنده کان بگرد و سبیل
 و آلاء خلق فرموده است از جمله و عده آن سبیل است
 و آب است و خلافت خلیفای آسمان و شبی با زمین

انسان سبیل است
 خداوند سبیل است
 و صفات حق

خود را تا عالم ظهور خاک رسیده و مناسب رزق و خوردن نمیدارند
 و آشامیدن و پوشیدن بنده کان بگرد و سبیل
 و آلاء خلق فرموده است از جمله و عده آن سبیل است
 و آب است و خلافت خلیفای آسمان و شبی با زمین

[illegible]

از بنده کالین بند و کان فرار داده نموده است و آن را بنده حیات
الارض زنده کرده است و این زمین کوئیند و در حدیث نبوی
که من احبب الارض فله فیما احبب و ما اکل العلو
فی فصوله صدقه یعنی هر کس که حیات زنده نماید زمین
پس آن برای او پس بعل حیات اعظمی میباشد و آنچه را که کوه
اینان طلبان رزق از آن ایها هم باید و پس آن برای
صدقه و در حدیث می باشد پس جمع از بنده کالین
در روی زمین حلیفه خداوند میباشد در تعمیر زمین یعنی بر
آوردن او را از خیر تعطیل که متعارف عدم است پس کال
نمکس بر آن اظهار نمودن حرکت و خلقت و سخن آن که با
از شفاعت برون از آن باشد و باعث بار نمودن حرکت و شفاعت
از آن تابنا آرا حیات کوئیند و در حدیث نبوی که فرموده که
اطلبوا الرزق فی حبا یا الارض یعنی طلب نمایند
رزق و در کوششهای و بختهای زمین پس اهل دوات
و اهل راعها و غریبها خلیفه و کویسل و نایبند و او

می باشد و لطفاً نمودن صفت را زینت خداوند و تیر و
 دادن رزق بند و کان و خلاق هر طالب رزق و
 اگر که این معنی را در کتاب تفسیر و باین آمده
 و باین نیست خلافت و وساطت مشغول بعمل زراعت بگردند
 و در جمیع اعمال آن نفس برود خداوند که آنها را خلق نموده
 عمل و عبادت نمایند بر تبه و در عظمی و بعبادت بگردند
 رسید و اند و عمل زراعت ایشان را عظم عبادت و دخل
 در عمل آخرت می باشد و الا از اعمال نبویه محض خواهد بود
 و اجر اخروی ندارد و همان منفعت و نبویه اجر آن است
خداوند فرموده است که مَرَكَبَانِ يَمْلِكُ حَرْثَ
الْاُخْرَىٰ نَزَلَ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يَمْلِكُ حَرْثَ
الدُّنْيَا نَزَلَ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْاُخْرَىٰ مِنْ اَصِيبٍ
 یعنی کسی که بزرگوار بوده باشد که زراعت و در اعمال و کردار او
 خصوصاً در عمل زراعت و غلات باشد که خلافت او
 آخرت و ثواب خواهد بود و نبوده باشد را با غیر ما هم از برای

۱۱۸

۱۱۷ او در کردار و زراعت و عیسی زیاده بر اجر نفع و نبویه او را
 اجر و ثواب چشمه وی عظیمی فرما می شود و کسی که نبوده باشد که
 از او و نبوت او در اعمال و کردار خصوصاً در عمل زراعت
 همان که در آن نفع و نبویه باشد عظیمی فرما می شود و با او از دنیا
 دنیا و متاع آن نیست از برای او و در چشمه تیغ ضعیفی و اجر و
 ثوابی حدیث الدُّنْيَا حَرْثُ الْعَالَمِ الْاُخْرَىٰ معنی آن نیز
 باین نحو است که اگر این کس در جمیع اعمال نبوت عبادت کند
 و خلافت حُرّت کند و دارد و طالب ثواب و اجر اخروی می باشد
 در دنیا و در آخرت هر دو اجر و نفع با او داده می شود و الا اگر
 و ثواب آن همان منفعتی است که در دنیا بر آن عمل می کند
مَرَكَبَانِ يَمْلِكُ حَرْثَ الدُّنْيَا نَزَلَ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْاُخْرَىٰ مِنْ اَصِيبٍ
 مذکور است و طالب دنیا و دهر همان و زمین و مرد و را اَصِيبٌ
 پس آنست که مال و ملک دارند و زمین زراعت و غلات
 و ملک ایشان می باشد و در تعمیر آن محتاج بصلاح و مزارع
 و عمل و شاکر و مزد و می باشد و این را از دهقان گویند

یعنی خان و بزرگ و مالک و ده و آب و زمین آن و هر یک از اینها
که از اهل سعادت باشند و بخواهند که اقدام بر عبادت
و بندگی که با خداوند تعالی است و در خلافت او
خیانت نکنند پس او را دست بر اینها بگذارد و اینست که اولا باید
که با ملک و اموال خویش مغرور نگردند و دل بر آن ننهند
چونکه در تصرف خود عاریه دانند و ملک و مال را از خدا می
دانند و او را مالک ملک دانند و از منسوبان آید و لله المملکات
السموات والارض وان الارض لله
یورثها من یشاء و قل اللهم مالک المملک
خاضع نباشند و در قیام جمع کردن و خیر نمودن و
و کفر نکنند و بجهت خیرات بفلاح و شکر و مزدور خود
و در ایشان شکر و در طاعت خود و نیت زیادت و تحمیر
پاشی آخرت بنمایند و معنی الدنیا مزرعة الاخرة
را بگویند و چون شکر را از اینها بپسرون آرند و بزر
گوارند و بزرگوارند باینکه باینکه چون خداوند

و در تصرف خود عاریه دانند
و او را مالک ملک دانند

از شکر

این شکر را بر و شکر دهد و انقطاع از این حاصل کرده
هر کس را طالبان رزق از آدمی و خسیان که از این بجز و بجز
رزق او بداند و بر او حلال نماید و چنین بداند که بندگان
خداوند محتاج بر رزق نیستند و رزق ایشان موجود
به تربیت و بندگی و در عاقبت است و بندگان پس این
و عاقبت را نبیند و نموند و من بخل خلافت خداوند و
به تقصای رزق الهی بخدمت و در عاقبت و تربیت
رزق ایشان بیکر دم و عبودیت خدا بر این امر بجا
می آورم و بنا بر این نیت و این عبادت باید که بفلاح و نجات
و شکر خود و هیچ چیز بیکر نکند و مزد و نصیب
ایشان را تمام بدهد و در امر عبادت و نیت بیکر در حق
ایشان کوتاهی نکند و هر روز و تا وقت حصول اقطاع
و منفعت دل و امیر را بکرم و جود خداوند بدارد و
بعد از حصول منفعت از اوست و با حق بگویم انصاف بفرمود
والا تحق له یوم حصاده بدو ایشان و سالک

و واروان بدید و اگر کجاست از آن بصلای پد رکوة
واجبی است از پرون کند و مستحقان آن برساند و
بداند که اگر از مال زکوة چیزی در مال او بماند بکمال
او ششصد یک یک کرده و آنچه بعد از اخراج صدقه بود هم
المصدا و زکوة و چیزی از برای او باقی بماند قانع و راضی
باشد و در وقت ذخیره نمودن برای سال دیگر نباشد
و نوکن خدای است چنانکه با هر دهفت که عین عین نکند
مشغول شده و قیام نموده است و در تحصیل مایه
امیدوار با طیف که هم خدای کرده و از برای هیچ مخلوقی
در آن مدخل محال ندیده است و باید که پوسته در غایت
بر صادرین و وار دین و عابدین از درویشان و نوکران
مفتوح و کشاوه دارد و بکشود که خوش خلقی و عفتا و
و نیت خالص خدای است که کان خدای نباید بر قدر و
و منفعت خود و نیت را حسی کند از نیت کسی برساند
و اگر که سال از قلع و مد اسل کم باشد یا ششک سال باشد

بجست

بجست آن خرفون و غناک نکرده و بجست تنبال و حرص کفران
نعمت سابقه را نماند و از آینه آن ناپوس نکرده و بدل با نیت
انکار و اعتراض و قضا و قدر خداوند کند و همه را کفایت
پند و سپهر است و تسلیم پیش رود و از انقراض و اند
و اندر دهفت را سپباب رزق و خداوند را مستجاب است
و اند و از غریب را دن سپباب نباید که تغییر او بهم رسد
و کمتر از برای نماند است را لکی کرد و سپهر برون از منفعت
کشاکش خویش شکست و بدو بگفت بگفت آن تو و همان کفران
بر است سرچه خواهی کن و چون دهقان و دهفت که بر این
نخوناید و در آیه نماند که کفران تصرف کند و ظلم کسی روا
ندارد و او را و الهی است و در امور دیگر نیز بجای آورد و بخت
و هر دانه و سر نه که از مال ملک نکند و بلع او با و حی
بجست از یا مرغی میرسد جمله در دیوان حسانت او است
و سپید از غریب در حیات او میشود و هر چند که لغزش و لغزش
آن نیست کبر و چنانکه دانسته شد که خداوند فرموده است که

من کان یزید حرث الآخر فی ذلک فی حقه
 و معنی آن نیز زبان نموده شد که چون نبوت برای آخرت
 باشد اجد نبوی متفاوت با هر انضوی ندارد و هر چه با این
 میرسد و در حدیث است که هر کس که طالب آخرت باشد
 می آید بشوی او دنیا و آخرت و هر کس که طالب دنیا باشد
 میشود از دنیا و آخرت **نمی رسد** و اما طایفه دوم که در دنیا
 پس از این جماعت می باشد که در امر زراعت و عزت از دنیا
 پائین تر و سایر شاکر و ان و مزدوران بالا تر نیستند بلکه
 مالکیت ایشان بر آلات و اسباب زراعت و تسلی آلات
 و زمین ده و غیره و این اعتبار و حاصل در دهقان و نجاران
 است و مخالف و ایشان با امر زراعت طاعت است که در مزدور
 می باشند و آنها را در میان کوفه یعنی ریش و مقصد صم
 بر طایفه دوم است که شاکر و مزدور است و آداب
 و شرایط این طایفه از ایشان همانست که از برای طایفه اول
 مذکور شد باز یاد می دهیم که باید در میان رعیت و شاکران

الله اعلم

و مزدوران تسویه عدالت را مراعات کنند و قوی بر ضعیف
 ترجیح نهند و رشوه نگیرند و رعایا را آسوده و مرفه الاصول
 دارند و طمع را از ملک و مال و خدمت رعیت بر برند و فانی و گناه
 دست باشند از فساد و فساد و دوری نمایند و اصلاح
 و اصلاح زندگانی کنند و مقصدین را پامال نکنند
 مصلحتین را پر و بال دهند و صاحبان فساد و فضول آگاه
 نمایند و توبه دهند و امر معروف و نهی منکر را
 بجای آرند و ناخرق و مقوی دین و اصل دین باشند و شریک
 ربانیت و رعیت داری قیام نمایند و معنی حدیث **کلکم**
راع و کلکم مسئول عن رعیتهم را در این مودت
 و بداند که هر خیر و شری که از رعایا صادر گردد
 با عقاب آنها در دیوان اعمال ایشان که می باشد و دال خیر
 و شکر ثبت نموده می شود و اما **نمی رسد** پس اینها جماعت
 شاکران و مزدوران و عمل جاب است امر زراعت اند و باید
 که بعد از رعیت خود به آداب و شرایط طایفه اول و دوم قیام نمایند

و دیانت و امامت را نگاه دارند و از خبیات و تصرفات فاسد
 به حساب نمایند و شفقت را در حق مالک و رئیس رییغ ندارند
 و در عیاب و حضور ایشان رست و درست باشند و در حفظ
 مال و ملک ایشان و عمارت و زراعت و عسارت زمین جزو
 حجب نمایند و بر حیوانات و بر زمین و آب و کلبه اسیر و عتبت
 ایشانند ظلم کنند و کار بسیار و بار گران بر آنها نهانند آنها
 بسیار زنند و در آب و علف جای و مکان و کوه و سبزه
 خدمات آنها کوتاهی و زنا در وی نمایند که خداوند بفرمود
وَاللّٰهُ غَرِيبٌ وَانْتِقَامٌ بازخواست نمایند و انتقام کشنده
 و جَابِ مُرْتَضٍ بر سبوت است علیه فرمودند که انْقُوا لِلّٰهِ
وَاللّٰهُ لَلْمُسْلِمِ حَتّٰی عَنِ الْبِقَاعِ وَالْهَيْمِ یعنی
 بر چسبید از سخط و عذاب خداوند بخدا بی قسم که البته
 سؤال کرده می شود از سبک و رفتار با همه چیز و دشمن
 حتی از احوال سبک باز میماند و سبب آنها و در وقت مشای
 کردن و کار و زاندن باید که بپوشته متغول بذر خداوند

بنند

باشند و نماز را در وقت آنها بجای آورند و بجماعت گذارند و در
 و غار سر در حقیقت خداوند جل و انند و خود را در عمل
 زراعت و عسارت سبب آلت و خلیفه او و نهانند چنانکه فرمود
اِنَّكُمْ لَمَّا تَخْرُجُونَ مِنَ الْاَرْضِ لَعْنَةُ الرَّحْمٰنِ
فَیَا اَیُّهَا النَّاسُ یعنی ای پسرید و میدانید که آنچه را میکارید
 آیا شما زرع میکنید و میکاید یا آنکه ما را عیب کننده و کارنده
 میباشیم یعنی در حقیقت خداوند عز و ملا زراعت نمایند و است
 و بنده کسان آلت و سبب و خلیفه او در اظهار امر زراعت
 میباشد چنانکه تحقیق است که دست و پای و پستان و شش
 و فعل و حرکت و هوش معرفت و زاده و قوت و قدرت
 از بنده کسان که بواسطه آنها زراعت یا عمل دیگر میکند بیکبار
 خداوند خلق فرمود و است از برای آنکه با آنها اظهار زراعت
 اعمال خیرات و بکر و بنما بدینا و آنکه در زراعت که مخرج فعل
 کلام است بعد از افتادن شخم دیگر از برای بنده کسان تصرفی
 نمی باشد و خداوند بآلینت و و سبب سبب و آلت

غیبیت آن نعم را در زمین هم می شکافد و سبزه را از آن بچی آرد
 و بعد از آن سبک و برکت و سبزه را بر آن منت میبرد و اند
 و زینت میدهد به یکدیگر از عطر و مشک و بوی خوش و عطر
 در رنگ و بوی و طعم و شکل و مقدار و خاصیت و غیره و آنکه
 پس از آن قیام خداوند است و از آن سبزه که از آنجک است
 خود در راههای زمین بچکان و پیوسته و بسته و کانی
 بطلب آید و پستانده و آنها را آلت و وسیله و سبب از برای آید
 آنها فی الحقیقه بار داده است و هر یک از شاکر دان و مزدور
 که این معنی را بفهمند و بدینست منتهی مال مرخص وند و خلاف از او
 اقدام بر شغل زیارت نمایند تمام حرکات و سکات ایشان
 عبادت و بندگی خواهد بود که موجب اجر عظیم و ثواب جزیل
 در آخرت خواهد کرد و بدینصفت معنی الدنيا امر زخوة
الآخرة در شان ایشان خواهد بود و با جبر و نفع و ثمرات و ثبوت
 زیارت خود نیز رسیده اند و حدیث است که ان
المتقین شاکر کو اهل الدنيا فی نیا هم وما

شاکر

۱۲۳ شاکر کو اهل آخرت هم یعنی بدینست که اهل تقوی و اهل آخرت
 و آنها که در همه اعمال حسنه ای و آخرت را در نظر و ذریه دارند
 شرکت کنند با اهل دنیا و دنیا را در دنیا و اهل دنیا و دنیا
 اعمال خود را و محض دنیا را در نظر و ذریه دارند شرکت کنند
 با اهل آخرت در آخرت ایشان و ما حصل آنست که هر کس که طالب
 آخرت باشد همان دنیا را که اهل دنیا طالب آن میباشد نیز
 میرسد و بسبب حسرت و آخرت دنیا را از او فوت میشود و در آن
 هر کس که طالب دنیا باشد و دنیا را بجهت دنیا بخواند و دنیا
 محض در آن باشد همان است که اهل آخرت طالب آن میباشد
 از آن فوت میشود و باقی میرسد و دنیا هم چون آنکه بالذات
 فانی میباشد بالاخره از او فوت میشود و پس طالب آخرت
 دنیا و آخرت را هر دو مالک میشود و طالب دنیا هر دو از دست
 او میرود و الحال ظاهر شد که فریب حقایق است که در دنیا
 اهل دنیا بجهت رسیده است که دنیا را که میخواهند از اهل
 و وصول بآن ترک نموده اند و از شدت حب و حرص

در آن منوسل بطیعی که موجب فوت آن می باشد کرده اند
و باین سبب آن را از خود و روف خود از آن بی نصیب می جوید
میدانند پس اگر کجاست و بند روز نماز می کنند و اگر چشم بسته
باز می کنند **باب پنجم** در بیان سبب کون رباب تجارت که
در مرتبه ششم از خلاف می باشد و در آن است تمهید
تمهید اول بدانکه اگر جمله اسباب سبب از رزق و امور
معیشت بنبه کان بایشان حفظ نمودن و نگاه داشتن
آنهاست از زمانه تا زمانه یا منتقل نمودن آنها را از مکانی به مکان
یا از وقتی به وقتی چنانکه جمیع بندکان در مکانی که از رزق
و امور معیشت ایشان در آن حلق می شود و بطریق جمع
نمی باشد و علم بیکان رزق خود میسر ندارند و قدری
از ایشان که در آنجا می باشند حاجت یکی آنها منحصراً در آن
وقت تمسک باشد و از برای یکی ایشان قدرت قوت
بر ضبط و حفظ نمودن قدر بخت تاج خود را تا زمان
حاجت نیز تمسک باشد لهذا باید که خداوند تبارک و تعالی

باشد

بقدرت کامله خود آنها را از مکان مکان و از پل صرف مالک
مالک و دیگر و از زمان زمان و دیگر نفس و تحویل بضر نماید
و حفظ نماید تا آنکه در وقت حاجت و در مکان صاحب حاجت
و بدست طالبان و خورنده کان بنگارساند و از برای اطمینان
این نوع از قدرت جمیع اخلق فرموده و مقرر نموده است
و قابلیت این نوع سببیت و تمسک را و خلافت را بایشان
حفظ فرموده و ایشان را در اظهار این نوع از قدرت
و نایب خود کرده است و این جماعت را بخانه
کوین و زرا که شغل طایفه تجارت نگه داشتن و حرکت بخشی
کردن و نقل و تحویل از رزق و امور معیشت بندکان
از بلدی به بلدی یا از یک مالکی به مالک دیگر یا گرفتن
و جمع و ضبط و حفظ نمودن آنها تا آنکه به حاجت
حاجت و بقدر قدرت و وسعت خود آن را باید در آنجا
بگیرد و برادر و پس طایفه تجارت خلیفه خداوند می بینند
در اظهار نمودن صفت قدرت و اوقیت خداوند

و رسانیدن رزق هر یک از بنده کان را با او و مرتبه خدا
ایشان مرتبه عظمی او شمل باشد و اجر و ثواب ایشان اوفی
و اکمل خواهد بود اگر که این معنی را بفهمند و باین جهت
اقدام بر تجارت نمایند و از این است که وارد شده
است که در اختیار از رزاق در تجارت و یک عشر آنها در کوفتند
می باشد و وارد شده است که تجارت عقل را زیاده میکند و
آن کم کند و برنده و زایل نماید و عقل عباد
و سب آنست که العقل عبده الرحمن والکتاب
الجنان است و عبادت خداوند جمیع و کثرت
جنات عدن و میوان و کثرت تجارت بیشتر از سایر کسها
و خلافتها می باشد چنانکه در تجارت خلافت در صفت
و قدرت و علم هر سه می باشد و این سه است مذکور که
مکان و زمان و یقین است نمی شود و لهذا انما
رزق در آن می باشد و از اینجا است اینها که در حدیث
نبوی وارد شده است که التاجر الصدوق

الامین

الامین يوم القيمة في الجنة مع الابرار
فلباء و الامین است یعنی آنکه تاجر که صادق است
و با اخلاص و امانت باشد در شغل تجارت خود و تجارت را با
عبودیت بنده که و خلافت از خداوند نماید و در خلا
خود خیانت نکند و نایع هوای نفس نکند و در در دنیا
در بهشت و محشور و مصاحب با یغیبت این و مسلمین باشد
و اینها سه مورد اند که التاجر فاجلا ان یفقه
یعنی آنکه هر تاجری در شغل خود فاجر و معصیت کار می باشد
مگر آنکه بفهمد که تجارت برای چیست و بهر که کسیت
و در طلب آخرت چنانکه در صورتیکه این معنی را بفهمد بقصد
آخرت عبادت و خلافت تجارت نکند پس در این قصد
دنیا و هوای نفس خود و بقدره و حرکت از جانب خود خواهد بود
و خداوند نیز بر او دست می کند کان برید الحیوة
الدنیا و زینتها نون الهم لعمالها قنوا هم
قنوا لا یجسوا اولئک الذین لیس لهم فی

8

لَا الْمُقُونَ
وَالْمُتَقُونَ
كَلِمًا هَآكُونَ
لَا اَصْلًا جُونَ
الصَّادِقُونَ
كَلِمًا هَآكُونَ

بدانکه تجارت بر دو نوع است اول تجارت از برای محض آخرت
 و بعضی آن در حشرت باین کس داده میشود و با میرسد و آن
 ایمان آوردن به است بخداوند و بر رسول و امر و مجاهد عمل نمودن
 بچهار جهت بمقتضای آن کردن اعمال صالحات و چنانچه تجارت
 و بدل نمودن نفس و مال یا خاک و حرف داده فرموده است که
يا ايها الذين امنوا اهل ادلكم على التجار
تجبتكم من عند الله ابا الیم یؤمنون بالله ورسوله
وتجاهدون في سبيل الله باموالكم و انفسكم
ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون بغير لایم
توبكم و يدخلكم في جنات تجري من تحتها
الانهار و مساكن طيبة في جنات عدن
ذلك الفوز العظيم و آخری تجتوبون بها انفسكم
الله و فتح قريب و لتبوا المؤمنين يعني ای جهان
 کسان که ایمان آورده ایم را داخل شده ایم در مسکنات
 مؤمنین آبادات بنمایم شما را بر تجارتی که بجایه بدهد شما را و

در دکان و دار آن تجارت است که ایمان می آورد بچهار اصول
 او و چند مسجد بنمایند در راه رضای خدای باموال خود
 و بنفوس خود تا آن پس نوع از تجارت بهر دست از برای شما اگر
 که بود به باشد از اهل علم و دانش و اگر باین تجارت علی مرتضی
 خداوند از برای شما کمال شمارا و نحو میفرماید نقصان
 و بدیهای شمارا و داخل میفرماید شما را در بهشتهای که جایجا
 میباشد در زمین آنها بخترا و در چکنهای طیب و پاکیزه
 در بهشتهای عدن اینست فوز بزرگ و بس و بی نهایت
 و عظمت و کبر نبزر در دنیا میدهند که از او بسف میاید
 و طالبان میباشند آن حضرت از خداوند و شرح میدهد
 که از برای شما قرار داده نموده است و بشارت بده
 ای پیغمبر باین فوز نام و باین عطیه مؤمنین را خلاصه است
 که مطلق اقدام نمودن بر تکالیف راه تجارت و از حضرت گویند
 و ساقایزه اینست که خداوند بفرموده آن الله
است توبی من المؤمنين انفسهم و اموالهم

که صاحبان آن اقدام نمایند بر آداب و تکالیف که از برای
 از باب پنجم و در وقت سابقا در پیشه شد و علاوه آنکه
 عمل تجارت خود را مانع و مزاحم از یاد ذکر کند و نه از تکلیف
 دیگر و در احوال بدت و قلب به ما بیکر دهند چنانکه خدا
 آنها را باین صفت با فرموده است و آنها را در میان
نا سیه و نبه فرموده است که رجال لا تلهیهم تجارة
والبیعة عن ذکر الله وعلقام الصلوة
انشاء الزکوة بخافون یوما نطلع فی القلوب
والانصا لیجسیم الله احسن ما علموا وینکم
من فضله و الله یوزق من یشاء بغیر حساب
 یعنی هرگز در مشغول غافل نباشد و اندک تجارت
 و هیچ معیشت را از ایشان را از ذکر و یاد خداوند و از
 گذاردن نماز و دادن زکوة و سایر اعمال و عبادت
 و بیکر و حساب آنست که آخرت را در نظر دارند و سیرت پسند
 از روز بیکر منتقل به بیکر و در آن روز و لها و دیدنا

ازین

و عاقبت کار این قسم از تجارت که تجاره ایشان مزاحم تکالیف
 و عبادت و بیکر ایشان نباشد آنست که هرگز بیکر و نه خدا
 ایشان را در قیامت چهره از آنچه عمل نموده اند و زیاده و کم
 از برای ایشان از فضل خود شش بیکر ایشان و خداوند در
 مبدء همه در دنیا هر کس که بخواهد و از آنجمله ایشانند و قریبا
 که بغیر عقاب محاسب نموده باشد و خلاصه آنست که تجارت بیکه
 برینت عبودیت و بندگی و که خلاف از خداوند و برای
 نوشته کردن سفر و از آخرت تحصیل کردن رضای
 خداوند نموده باشد علامت و نشانه صدق و راستی آن
 کردن طاعات و واجبات و بیکر کردن محبتات میباشد
 چنانکه هر کس که طاعت و رضای خود را بیکر و باید که
 در جمیع اوقات و در همه کارها بمقتضای طاعت و رضای
 او عمل نماید و متعرض عملی که موجب معصیت و خطا او نموده باشد
 نشود و الا معلوم میشود که طاعت و رضای او نموده است
 پس هر تراجری که تجارت او مانع و مزاحم طاعات و بیکر کرد

و بسبب تجارة مرکب جمعی از تجارت و تارک و جوی
از واجبات بشود معلوم میشود که تجارة او برای آخرت ^{بسیار}
خدا و طاعت او نبوده و برای محض دنیا بوده است و نمیکند
است فخر بر او خراب نبوده است مصری را و طعن بقدر
که خامه و زیان کار است میگرد و بهر چنین است بر طایفه
که از نوع تاجر خردی محض است یعنی هر وقت که بجهت گردان
یک نوع از عبادت مثل نماز تارک و تراجم یک نوع
دیگر از عبادات بشود مثل نکه و یا سبب گردان نماز نافله
تراجم و تارک نماز فرضیه مثلاً بگوید معلوم میشود که آن
عبادت بجهت عبادت و رضای خداوند نبوده و بجهت
بوده است این سبیل یا تحصیل خاصیت دنیوی و تعجب
و دیگران و صحبت و امثال اینها برای امر معلوم و بجهت
و مشهور است که شگاف یکی از معلومات و دلیل بر عدم اعتقاد
منید سیم بدو که تاجری که تجارت را بجهت خلافت نظام
نظام و کمال آن امور معیشت خود و نبوده و کان می نماید و بهم

فایز و ناجی میباید باشد لازم دارد و از علامات آن اینست که در
عمل تجارت خود تقوی و عدالت را مراعات نماید و در امانت
و دیانت خود قسار باشد و بجهت رزق و امور معیشت
خود و دیگران در معصیت خداوند گرفتار نگردد و در دنیا
بدینا نفوذ و جاهل را طلب نماید یعنی تجارت و بطریق
حرص و تشویع و تقطیل هیچ کدام نباشد بلکه چنانکه در
است باید که طلب معیشت فوق طلب مصلحت و دین طلبین
باشد و در حدیث نبویست که فرمودند بهر سبب که روح
الایمن و مبدء است و دل من انگه نمیبند و هیچ نفسی نمی
که تمام نماید رزق خود را پس بر سبب بدای بنده کان اند
خداوند عزوجل و اجمال بنمایند و طلب رزق و امانت
شمارد و برآمدن چسبیری از رزق خداوند بر این سبب
بنمایند آن چسبیری از معصیت خداوند عزوجل بدین سبب
خداوند تبارک و تعالی نموده است رزقها را و ما این خلق
خود بطریق حلال و قیمت نموده است آنها را بطریق

حرام بر کسی که تقوی را مراعات نماید و صیبت عطا
 میفرماید و نه باور رزق او را از راه حلال و حرام
 حرام نماید و از تقوی بگذرد و تجلیل در امر رزق خود
 بنماید و بگوید آن را از غیر راه حلال تقاضا نموده میشود
 بر او روز قیامت پلنگی تا جرد حال خستیار و بدین
 سفر در یار نماید و در عین گریه و پشیمانی و در وقت خوف راه
 و بیابان و محال نیست سفر کند بلکه بیایا بسیار بعید
 نزود و چون آنرا بهیچ علامت حرام نباشد و در
 است که الحرام محرم و البیضا و ادر شده است
 از بسیار و ادر شده است که از نشانه سعادت
 مسلم آنست که کسی است او در در خانه خودش باشد
 و نه از آنست که در سفر بجهت شکر که برسد نقصان از کمال
 و اهل این مکان نماید و از خدمت ایشان مستفیض گردد
 و تجسس از ضعیفان و در ایشان نماید و بعد از مقدمه
 با ایشان امانت کند و بگوید نماید و آن بهتر خود داند و در
 مریب

همان حرام نباشد
 رزق حلال و حرام
 نموده میشود

منوب بحیات امر المؤمنین که تقرب عن الاوطار
فی طلب العلی و سافر فی الاسفار
حمس فوائد تفرج هم و اکتساب
معیته و علم و اذاب و صحبه و
 و تجارت که چندان لعل بظلام امر معیت بندگان
 نکند از قبیل تجارت جوهر و تره و قاشق و ظروف طلا
 طلا و نقره و لباسهای فاخره و ابریشمی و زری و آرایش
 و حبس و سلبات و زینت و آلات آنها چون انگشتر
 باین امور و بسبب غفلت و غرور و بیاطمینانی میباشد
 و بار این هیچ نوع نماید که بفرموده یحقوا لله التوابع
 زوال و بی برکتی رزق او میباشد و در حدیث صحیح است
 که یک درهم از آن بدو شود پند تراشید و زناست که
 بخارم خود داشته و صبر و احتکار طعام را و آنچه بکند و در
 نماید که للحکم ملعون و الجالب ذوق و
 تقاضاست و احکام هر عملی که تجارت در آن میکند با کبر

و معلوم کند چنانکه التاجی فاجب الا ان یثبته
 و ارد شده است و استقبال فایده که منع از آن میخورد
 نماید چنانکه این عمل بکسر و خد و غش قریب باشد
 و در مع و شش و خود و شش خود و هر چند که راست باشد
 و ارد شده است که حش و ارد و غش نماید بوی یک
 منع خود را بفرست بسم خود و غش و غش و غش
 کر کند که الامان من عجز التورق و الخيانة
 عجز الفقراء و تحقیق است و علامه و سیر فزونی
 کند چنانکه وارد شده است که نفس الناس من باع
 الناس و درین اهلوعین و در تمام شب مشغول تجارت
 نکرد و چنانکه وارد شده است که یک شب بیدار بماند
 در کسی و نه بیک چشم خود خط از آن خواب برسد و بخت
 و حرام خواهد بود و قرآن فروشی کند و باطل بپذیرد
 با هر بدی و بی مکتبی معان کند و هر معامله که می نماید
 با بدین و انصاف باشد و خلاف فرقت را نکند و مدح
 منع

منع خود و دفع خود را بکسر و غش و غش و غش
 نکند و غش نکند و اقدام بر خریدن چیزی از غش
 نمودن شش می کند چنانکه فرمودند که من غش
 من العین یک غش و نادر حق با است و بابت و کلام
 هر آنکه از امت و شش و نماند و با مردمان و مع و غش
 و حواله و دادن و گرفتن و همت و اذن در یکی می کند
 کند و گرفت یک سری نکند چنانکه وارد شده است که
الله امر سهل البیع سهل الشراء سهل
القضاء سهل الا قضاء داخل و معامله کسبی
 باری آداب و احکام حلال و حرام تجارت بسیار است
 و در مواقع آن مذکور است و باید که تمام آداب تجارت
 واقف و عمل می باشد تا آنکه تجارت خود مثل کسی
 نموده است و ضرر و خسران که در دستش برآید باشد
 و در حدیث است که الفقه ثم المنجی و لافیه
 و علم و آوازه تجارت را یاد گیر بعد از آن تجارت را بنمائی

و احکام این است
 در تمام این است
 و احکام این است
 و احکام این است

از تجاره او حاصل میشود و اگر که خیر و کوفه آن تعلی بکند
 بزودی آنها را حراج کند و بشخص آن برساند و باقی را
 در نفقه خود و عیال و اقربای و همسایگان و فقراء بدهد
 مقدار و صرف کند و در ماکل و مشرب و مسکن و غیر
 ذلک زیاده برکفایت و بخواص صرف و زینت صرف کند
 و در سر و خیره نمودن نباشد و خود را از دامن جلدن آید
الذین یکنزون الذهب و الفضة
ولا یفقدونها فی سبیل الله فلیس لهم اجر
 الله نکر و اند و زنده کافرانند که چون وقت کفایت
 با خرج بشود و حال او حال کسی باشد که سرای و سر و خود را
 نگاهدارد از خود و وطن خود فرستاده و منظر و بشوق و برکت
 تمام روی بکند و وطن خود میرود و الا حسرت و اند
 او اندید خواهد بود و حدیثی که در روایات است و حدیثی است
 که بر چهار کس است بر پنج کس از محفوق اولین و آخرین خواهد
 بود و اولی که جمعی علم او مستفیع گردیده و خود را علم خود
 عمل دارد

عمل و کار نکرده است و در قیامت می پرسند که دیگر این سب
 عطا و بهر بهشت میروند و خود به بیان بجهنم میروند و در
 آفتابی که بنده دارد و آفتاب و آفتاب و آفتاب و آفتاب و آفتاب
 مشغول باشد و در قیامت می پرسند که غلام بند و آفتاب
 بهشت و خود آفتاب بهشت می پرسند و در دنیا عطا
 بسیار نموده و بسکن مرگمان با انواع مختلفه علم کرده است
 یکبار اهلستان است و دیگر برنجیت نموده و دیگر بر انگشت داده
 و دیگر با مال آورده و در قیامت اهل حقوق و مظالم و محاسن
 آید و حج و نماز و روزه و خمس و زکوة و سایر عبادات است
 بگیرند بلکه پستیات خود را نیز بر او گذارند و می پرسند که
 و دیگر ان لطاعات و بهر بهشت رومند و او پستیات آنها
 بجهنم میبرد و چهارم صاحب مالیکه در دنیا مال را برنج و غلب
 بسیار تحصیل نموده و از خود و در مصالح خود صرف نموده
 و باقی گذارده و وارث او آن مال را در مصالح و عبادات
 و خیرات و مبرات و ذخیره آخرت صرف نموده و صاحب

مال در قیامت می پسندد که بسبب مال می چند که بسبب مال
 او و دیگری بهشت و او بسبب آن بجهنم میرود باری
 تاجران باید که گفت در مرتبه و مرتبه خلاف خود را بپذیرند
 و در عمل تجارت بقا عده خوف و امانت و دیانت و رعایت
 و درستی نظارت برستی عمل نمایند و سلوک کنند تا بقدر
التاجر الصدوق الامان فی الجنة
مع الاکتفاء و لکن بعد از مردن آن
 و غایب و رستگار باشد باقی عاقل چه بپسندد جهان
 اقبال نامه را بیک خوشه و به پویش در آن بود که
 عمر در این عالم کوزه پسترون گذرد و با **بسم**
 در بیان سلوک اهل حرفت صنعت است که در مرتبه
 به فتنه از خلاف می کشند و در آن سه شید است **بسم**
 بدانکه بکده کان و مخلوقات که در روی زمین از
 صنع و آفریده و خلق شده اند از برای خلقت و
 آفرینا اسباب و صنایع بسیار دیگرند و از آنها از خود

مثی

۱۳۲۰ مثل صنعت آسمان و زمین و آنچه در آن است و از برای زنده
 کافی و معیشت آنها در روی زمین تا وقت محدود و حساب معلوم
 و معدود و نیز از خود آفرینا صنایع بسیار بر می آید
 که بصفت صانعیت خود خلق و اظهار فرماید تا آنکه امر
 معیشت و زنده گان آنها در روی زمین ممکن باشد مثل صنعت
 بخاری و سردی و جلای و بانی و بنائی و نجاری
 و کفش و زنی و مثال بسیار و اینها جمیع اینها که کان
 بجهت مناسبت نماید بر محل بود آن تسفیع کردن از
 یکدیگر بسبب و الت و خلیفه خود در روی زمین قرار
 داده است و صنعتها را با ایشان داده و فرموده و از او
 ربح و بصرو حیات و تکمل را با ایشان داده تا بواسطه آنها
 صنعتها را روز بروز از کف عدم بوجود آرند و خلیفه خداوند
 در صنعت صانعیت بوده باشند و امور معیشت بندگان
 تا آن گذرد و از اینجات **و الله اعلم** و فرموده است
و لقد مکناکم فی الارض وجعلنا

لَكُمْ قِيَامًا عَابَسْ قَلْبًا مَا تَشْكُرُونَ
 یعنی تخمین که نمکین و فربه و علم و اراده را عطا فرمودم
 شما ای بنده کارش بر روی زمین و بابر و واسطه قرار
 دادیم از برای شما در زمین بحیثیتها و سببهای زنده گان
 کردن شما را بهر چه با کم و کم شکر میپاشید و قدر
 این نوع از نعمت و نعمت صنایع را نمیدانید و بهر چه
 آن شکر میکنید و صنعتهای خود را بخوبی و برای امداد
 مصطفی کرد و نه خود است بکار نمی برید و در قضیه
 حضرت داود علیه السلام فرموده است که وَعَلَى آلهِ
لَكُمْ لُحُوفُكُمْ مِنْ بَاسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ
كِرُونَ یعنی نمیدانید خود را بجهت داود و صنعت را از
 سازید برای شما ای بنده کار تا اینکه سبب زنده گان
 و معیشت شما باشد و نگاه بدار و شمار از هر چه در حال آخر
 پس آیتها شکر نمیدانید این نعمت میپاشید و قدر از
 نمیدانید و می شناسید و فرموده است که وَجَعَلْنَا
فِيهَا

جنت

جَنَّاتٍ مِنْ تَحْتِهَا أَنْهَارٌ وَلِهَا فِيهَا
مِنْ الْعُيُونِ لَهَا كَلُوا مِنْ ثَمَرِهَا
أَبَدًا یعنی ازلایم افلاک کرون یعنی و قرار دادم
 ما در زمین اینها از درخت خزا و درخت انکور و غیره و درون
 ختم در زمین از چشمهای آب تا اینکه بنده زنده گان
 از شکرهای آن قرار دادیم صنعتهای چند را که می کنند
 و مشغول میشوند بعمل آنها و سببها و جوارح بنده گان آید
 شکر این نعمتها و سببها که با ایشان تعلیم نمودیم و علم و طاعت
 ایشان را شناسد و تقصیر از فرمودیم نمیکند و آنها را در دنیا
 خود را فرموده است وَنَدْبًا بِهَا نَسَبُهُ وَفَرَسُهُ وَأَتَتْ
وَأَصْنَعُ الْفَلَاحَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا یعنی مشغول
 بشوای نوح بصنعت تجاری و کشتی سازی و حضور ما بالهام
 و وحی و در حدیث نبوت که آن اطیب مایا أَكَلُ
الْخَلِّ مِنْ كَبْكَبَةٍ یعنی بدینکه جلالت و پاکیزه
 آنچه را که بخورید و صرف بنمایید انگلس آنست که از عمل

و کتب نمون دست او باشد و چون که حرف صفت
و کتب نمون بجوارج مدخلیت عظیمی را بر او معیت و رتبه
و نند و کانی باشد که آن دارد و خلافت ابرو و عظم از خدا
می باشد و بدون آن زنده کانی و معیت است که کانی می شود
و اینکه در و جبر عظیمی و ثواب جسمی دارد و اینست و صفت
طریق بسیار و اولیاء بوده است و خود را از آن معاف
اند با وجود شدة نهید و اعراض ایشان از دنیا و ما فیها
و حضرت داؤد و سلیمان اتم حسین بچی و ذکر یا علی اتم
کتاب کتب صنعت میفرمودند و میخواندند مکرر از کتاب خود
و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال سفر پسن از نفضه عظم
خود ابطال بود و چون که فی الحجب حرکت در آمد آن حال را
برای خود مرضی ندید و برای خود کتب می فرمود و بسیار از کتب
گرفت و تجارت منقول شدند و جناب امیر المومنین و سادات
اولا و ائمه معصومین علیه السلام یکی علی و زراعت و عمارت
میکردند و در روایت از طرفین وارد شده است که آنجا

۱۳۵
هرگاه ملک را که بدین مکتب می فرستیدند و از او می نمودند
و مشهور است که حرف آن حضرت نیز کتب است بود و جناب طایفه
ادریس و چون حرف موسی بوده است نهی و توحش بسیار
اطهار علیه السلام در عطلت و فراخ و کسان و رجال
بر معونه مردمان و سبب احوال ایشان وارد شده است
امام جعفر صادق فرمودند که آیا عاجز است احدی
از شما این که مثل مورچه باشد بدست یک مورچه میکشد
بسیاری سوار خ خود فرمودند که کسل برایشان معیت
خود و چون که کل مردمان بشی و سبب احوال فرمودند در یک
از احوال مردی و حسرت شد که محتاج شده است پس
فرمودند در این روز با چه یکست عرض شد که خوانده خود
عبادت پروردگار را فرمودند و نگاه فرمودند که قوت
او از کجاست عرض کرد از نزد بعضی از احوال دینی او بر فرمودند
که بجز قسم که آن کسی که قوت او را میدهند عبادت او
شد بدین است از او و در حدیث نبویست که من لا یوفی

دَنُوبِ لَا يَكْفُرُهَا إِلَّا الْإِيمَانُ الْمَعِينَةُ
 یعنی بدینیکه از عجز کنایان کنایه باشد که هیچ چیز
 کفاره آنها نمیکرد و مگر ایمان بطاعت و رویت
 است آنکه حضرت داود علی بنی است و علیه السلام در خواب
 نمود از خداوند جل و علا که میخواهم آنکه تمام نشین خود را
 در بهشت بپرسم خداوند فرمودند که تو را از شهر بیرون
 برو و اول کسی که تو بر خود دهان بهمنشیر تو در بهشت
 میباشد و چون آن حضرت بیرون رفت مدتی را دید
 که پشت به بر سر پشت دارد و می آید حضرت بر او سلام کرد
 و گفت باو که چه عمل کرده که پس باین مرتبه مرا رفقت و مجامعت
 با این بیا در بهشت بهم رسانیده گفت عمل من اینست که هر روز
 یک شیشه بریزم می آورم و یک درسم میفرستم و دو درسم
 آنرا در نفقه مادر سپردم خود و دو درسم بر عیال خود و دو درسم
 و بگریز و در ایشان مخفی تا جان صرف می نمود پس حضرت
 گفت که حق است که رفیق اینها باشی بعد از آن فرمود

که با

که با و نزد من باشی من هر روز یک درسم بنویسم بهم تا
 چنانکه در بهشت رفیق من خواهی بود و اینجاست رفیق من
 می باشد آن مرد گفت که رفیق ترا در بهشت بس همین پنج و
 کس هم نیستی دارم و با تمام و چون دست از آن برداشتم
 این مرتبه را ندارم پس این منوال کسب کنم و خدمت خدای
 و بنده کان خدای بس نام و تا اجل در دست مرا در کار
 میباشد **پس** پنج اندر است این خسر و من پنج خیر است کسی
 پنج نام برده پنج **تصدیق** پنج نام که دارد و با اینست که همان خدای
 و خداوند ببارکد و تعالی مالک الملکات و صاحب غایت و خلایق
 و بنده کان آتی در این جهان ساری بمنزله همانانند
 بعضی از آنها مثل بنیاد و اولیاد است و خلافت خدای
 ناظر و همان دار می باشند و از اینجا است که فرموده اند سید
 القوم خادما هم و باید بنده کان و نوع اند بعضی از آنها
 مخدوم و بعضی دیگر خادمانند و صاحب خادمانند این
 دو نوع را که همان را سپرد است تا هر یک را در مقام خود

برکاری که لایق ثنات و اوارده و مدد و معاونت و دلائل و اثبات
 بفرماید چنانچه و ما را بفضل فراغت و بند و که متعلق و شکر
 و حمد و ثنای صاحب خانه و متع بنیاجات و بنیاط و فیض و
 او و خادمان و بخدمت گذاری آنها و اوارده و نایب و
 و جمعیت خاطر از برای آنها حاصل شود و در طاعت و بند
 و حمد و ثناء و اوراک فیض حضور خدمت خود و نه مغفول باشد
 پس بعضی علما این مهمان خانه و بعضی طلبه اند که اگر یک طلبه باشد
 خود در بن بست نمایند هر آنکه بواسطه خدمت از فراغت طلبند
 خواه مانعی چه از طلبه که فارغانست چنانکه آید فاذا فرغت
 فالصواب اشاره بآنست که در عشق و در خواسته ام از
 کار بکارین کاری نیست که کاری دارد اما محض و مانع
 از بند و کون و در این مهمان خانه پس آنست که اول الامر
 بحسب قابلیت و تقویت روی بعبالم بقاء و بخدمت خود
 و بیت حق تعالی آورده اند و از اهل آخرتند و بدینهای
 ایشان در دنیا و طلبه و ارباب ایشان متعلق بعبالم قدس

و ملا

۱۳۷
 و ملا اعلم می باشد از قبیل انبیاء و اولیاء و علماء و تقیاء
 و صدیقان و خدای و زبانه و شکر و اما خادمان پس آنست
 که در اول الامر روی بدینا و بخدمت و عبودیت خود و دنیا و
 و لهذا آنها را بدینای ایشان و در بکارین سر آورده اند
 در خدمت قدسی که با دنیا الخدمی من خدمتی
و التخدمی من خدمتی و ملا ملا و آن شده است
 از قبل اهل حرف و صنعت و تجارت و در خدمت ملک
 و وزارت و چنانکه طایفه خدمه و مان و بصورتی که تافی اهل
 مشغول بعمل خادمان بشوند سر آید و آن عمل در عین فراغت
 و بند و که و عبودیت می باشد و مراحم خدمت و من
 ایشان نمی باشد چنانچه اگر که طایفه خادمان در زمانه
 الحال و بر خلاف حال اول الامر که در ایشان نیست
 خدمت نمودن محض و مان بامر مهمان دارا از اجابت
 خانه و برای رضای او و خدمت و در کار خود بخواهند خدمت
 تعلیم شده است و از آنها خواسته اند مشغول بشوند

بهای نفس و میل به دنیا هرگز با لایحه هر کدام بقدر خود در پیش
 عبودیت و محبت و حقیقت با خدا و مان و با همه آنان دارد و در
 صاحب خانه بر خود دارد و بپسره و در خواب نیست بود و یکی
 صاحب خانه بخل و اهل آن آخرت خواسته کرد و بد
 و در حدیث سابق الذکر که التاج الصدوق
الامین فی القیمه مع الانبیاء و المرسلین
و حدیث شیعینا معنا فی درجینا و ان
اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین
و الصالحین و الشیوخ و الصالحین
و حسن اولئک و قیقات ره بان شده است
 پس باید که اهل حرف و صنعت مثل شریفان و دیگر که
 در ابواب باقی ذکر و بیان سلوک آنها نمود و شد هر یک
 در حرف و صنعت خود باشند و در دنیا چنین پیشه باشند که
 منزه کان حشری در زمان یکی محتاج باین نوع از
 حرفت و صنعتها نیستند و یکی نمی توانست که مشغول

با آنها باشند و از استتال و مدومت باین اعمال معلوم میشود
 که خداوند این علمها را در هر کس که ماکد رده است و ما را در این باب
 و در این خدا متساوی نیست خود دانسته است پس باید که ما این
 از باب تسلط و امر خداوند برای خداوند کمال انظار نمود
 و بعد و معاد ایشان بجا می آید که بعضی به شوق طاعت و عبادت
 و دیانت و کمال کار بجای آورند و در اول و متوسط و آخرت بجا
 و در جمیع حرکات و سکات و ادوات و حرکت و سکون خود
 بر جاده شریعت و حرکات تقوی و بر وجه تعلیم و ارشاد و امر و نهی
 شریعت باشند و ثابت قدم باشند و تقوی را پیشه خود سازند
 و کسب خود را از حرام و شبهه محفوظ دارند و کمال کفایت و زیاده
 و در حرف خود کار را معیوب و ناقص و نیکو نگینند و عدالت
 و انصاف را در حق جمیع معاد کاران نگینند و از غل و غش
 و دروغ و تبسم خوردن چنین بجا نبیند و ساریچه و دیگر در باب
 سابق مذکور بجای آورند تا کتب ایشان حلال و طیب
 و با صفا و نیکو باشد یا ایها الذین امنوا اتقوا من علیها

ما کتبتم عمل نموده است و هر یک بعد از خود از خصل
 کتب طیب و انفاق بر خود عیال و وی القری بهم ساری و فقراء
 و مساکین و یتیمان و ایتام و یتیمات و یتیمات و یتیمات و یتیمات
 که بخل خود کرده اند چنانچه فرموده است که ها انتم هم
تدعون لتفقوا فی سبیل الله فیتکم من
یجمل و من یجمل فاما یجمل عن نفسه و الله
الغنی و انتم للفقراء یعنی ای بندگان خدا که شما انان
 که خوانده شده اید بسوی این که انفاق نباشید نفوس و اموال
 خود را در راه رسانی خدا و ندانید بعضی از شما کسی است که بخل
 می نماید و انفاق نمیکند و هر کس که بخل نماید این است
 این نیست که بخل خود کرده و دفع نموده است و ندانند و ندانند
 و حاجت بآل انفاق شما ندارد و شما باید که فقیران محتاجان
 می باشید باید که بواسطه راه نمائی خود و ندانند و ندانند
 او و انفاق نمودن و نفوس و اموال خود را دفع فرمائید و ندانند
 برسد و باید که رزق خود را در کسب خود ندانند بلکه از انفاق

صدانه

خداوند و رزق را بر خداوند بپایند و توکل بر خداوند نمایند
 که خداوند بپایند این کتب با بپایند و دیگر رزق بپایند
 و عذر و طول امل و بپایند و رزق بپایند و رزق بپایند
 راه ندانند و رزق بپایند و رزق بپایند و رزق بپایند
 اوقات و احوال در ذکر و یاد خداوند باشد و صرف این
 آثار را یاد خدای و نماز و روزه و دادن صدقات ساری باشد
 باز ندانند و الا در ساری و حسرت و اندامت بی کفایت بپایند
 و خداوند فرموده است یا ایها الذین امنوا لا تأکلوا
اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و ان
تعملوا لکم فاولادکم هم الخائضون و اتفقوا
مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم
الموت فیقول رب لولا اخوتی احلی فرب
فاصدق و کن من الصالحین و ان یوتوا الله
نفسا اذ جاء اجلها و الله خبیر بما تعملون
 یعنی ای بندگان خدا که ایمان آورده اید شوق غافل گردانید شما

اموال و اولا و زاید و خد و از سایر کما لطف باز بماند هرگز معلوم
 میشود که ایمان نه است نه است و این جماعت ایشانند زبان
 کاران و بر عی که سرایه ایان که بان هم بخارند و همه منافی
 می توانستند که حاصل نمایند و بخشد و خوشند و انفا
 بنامش از هر چه چیزی که بواسطه برکتی بشمار رزق دادیم
 پیش از آنکه باید بودی که از شمار کس فرصت و جاره از
 او رفته باشد و از روی حسرت و ندامت بگوید که ای پروردگار
 من چه بچند روز و کبر را حملت ندادی تا خیرت قضا
 مرک مرا نجات نزدیکی با آنکه من از جمله نفیض مصدقین
 و صلیحین باشم و اتفاق نفس و مال تمام و هرگز خد و نجات
 نمی اندازد هیچ نفسی را در قفس بکشد و حاضر شد اجل
 آن و وقت قبض روح آن و خد و خیر بر او عالم است
 در دارد و بنام بکشد و مقتضای آن ثواب عقیاب را
 بشمارند و بدو میکنند و بنام بکشد و مقتضای آن ثواب عقیاب را

و من

و من بعمل مثقال ذره خیر را بر کسی که بکشد
 ذره نیکو کند یا آنکه خیر قدر یک ذره نیکو کند
 از علم و عدالت خود در رود یا هر دو صاحب خیر و نیکو کند
 نه است که بداند و نکند که بداند و نکند که بداند و نکند که بداند
 باشد و بواسطه حاجت انواع معرفت خود و خد و صفات
 او و کیفیت صانعیت و افعال آیات او کند و نمود و نشاند
 بر رخ شامال نیکو بختی و هماهنگی که در ظرف و
 خود مطالع الفوار معارف و خود شناسی و خد شناسی
 نماید و جام چهار نمای را در خود بیاید و بغیر از خود حق و
 نفس و قضا و عرف و غیره و از کائنات و از کائنات
 و فی انفسکم افلا تبصرون بر ایشان
 کرد و بی هر عامل علی هر صلح و منفی مثلاً بخاری می
 که شکل و هیئت پر بر که در کف عدم و نیز اسکان بوده
 اولاً و قبل از ایجاد و اظهار آن علم او با اسکان و نشاند
 آن وجه مخصوص و حکم سلف و مصالح مخصوصه آن عالم

نموده است چو که علم او بآن قبل از ایجاد آن مثل همان علم او
 بآن بعد از ایجاد آن بر یک نحو و بدون تفاوت علم او
 بالتباینه چنانکه بر سر بر یا صغیر لطیف آن و شکل و هیئت
 سر را از روی علم مقتضای آن بیرون و بوجود می آورد و این
 که بهین نحو بداند که شد و ندید باریک و نعلیه که خالق و رب
 تمام مخلوقات و مصوعات است آنها را از کرم عدم وجود
 می آورد و فیض وجود را از خود بر تمام ماضی و با روی علم
 خود که محط است بر جمیع احوال مکانیه و کیفیات جسم
 و مصالح آنها و جبر و سبب و بدون تفاوت بالتباینه خلق آسمانها
 و زمینها و موجودات و ذرات با علم او بآنها قبل از ایجاد آنها مثل
 علم او بآنها بعد از ایجاد آنها چنانکه فرموده اند
عَلَّمَ مَا الْأَشْيَاءُ فَبَلَّغَهَا الْعِلْمَ بِهَا
بَعْدَ خَلْقِهَا وَضَعَ عِلْمَ تَرْبِهَا عِلْمَ اسْتِغَاثَةِ
عَمَلِهَا مگر منبسط باشد و بهین فرموده است که الْعَلِيمُ
مِنْ خَلْقٍ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی آگاهی از
 انوار

نمود

تصور نمود و که منبسط باشد و علم از روی خود نداند که خلق جنات
 و صنع صنایع را کرده است و حال آنکه او لطیف است یعنی نفیس
 و لطیف است چنانکه عالم امکان یعنی پسند و مبداء و خبر و مطلع
 از تمام اشکالها و هیئتها و مصالح و مفاتیح و میکانیکه آنها و
 میباید بعد از آن بخار در صفت سر بر می بیند که قدرت
 او بر ایجاد نمودن آن بر وجهی که بر خست و نیست با آنست که خبر
 آن یکی آن بخار مفاد و اسپر در تحت قدرت او میباید
 و کبر و صغر آنها موجب تفاوت قدرت او نبوده است نمیشود
 پس بهین نحو بداند که قدرت خداوند بر تمام عالم امکان و ماضی
 خود بر وجهی که بر خست و نیست و بهینست که کل و جبر و هیئت
 و کبر و صغر آنها بدون تفاوت است و انقیاد و اسپری آنها در
 قدرت او بر یک نحو و یکسان میباشد چنانکه فرموده است که فَعَلَمَ
لَهَا وَلِلْأَرْضِ نَبَاتًا وَحُورًا وَكُرْهًا قَالَتْ أَلَمْ نَخْلُقْ
 یعنی پس امر فرمود بر آسمانها و زمینها که بوجود بیایند و بسوی
 و موجود بشوند از روی علم یا از روی امر که عینی قدرت بر وجهی

و بر فرض طوح و کره آنها ثبات و در قدرت متنب باشد بجا
 و اندک گشتند که موجودی متوجه از روی طوح و انقیاد و نام
 مروعی است. ثبات و انقیاد و سبزی هر درخت عزت
 و غلبه قدرت او و فرموده است که ما خلقک و لا
بعثک الا کفیرا و لاحد یحیی منک
 نمودن جمیع شما را از اول و زنده نمودن جمیع شما را از ثانی و
 بعد از مردن مگر مثل خلق کردن و زنده نمودن یک نفسی که
 و وحده حق و موجب ثبات و قدرت متنب کرده و بعد
 بخارجی پس و بفهمد که علم و قدرت او بدون حیوة و لقاء
 نمی باشد و تصور نمیشود و باید که بهمان منوال بماند
 خداوند عالم و قادر است پس که نصف بصف جبار است
 و او است حق الاموت و باقی هم بر ال و لا یزال جبار و فرموده است
که الله لا اله الا هو الحی القیوم و فرموده است
و هو الحی لا یموت پس که الخیر و هو
 کلشی قدیر بعد از آن می باشد و می فهمد که علم

بر مقدار

بر مقدار و اندک و شکل و اندازه ای بجز آنچه بهادر و قوت برساند
 و بهکم ترین آنها در دو باین است بار خود را میداند که به منبع خود
 جمیع است یعنی شهود است به قدرت یعنی نبات و لطیف و جبار
 یعنی مطلع از وقایع و خبر و ال جمیع انوال صانع خود است
 بهمان منوال بداند که خداوند جمیع بصیرت لطیف و جبار است
 سده و نداند و وقایع و انوار حیات که با جمیع صانع است
 از جناب حدیث و حق نبوده و می باشد و می باشد بود خدا که در
 خود نبوده است که و هو السمیع البصیر و هو الخفی
 الخفی بعد از آن می باشد و بفهمد که در ساختن سر و رخا و پیا
 یعنی اگر که بخواهد که بسازد می سازد و اگر که نخواهد می سازد و عمل
 و صنعت خود را بازگشت آن اتفاقی یا طبیعی و ذاتی نمی باشد بلکه
 مقتضای اراده و دیدن حسن و صلیح و حکمت در کردن
 و نکردن می باشد و باین سبب در حق او مرید و کار و می باشد
 و می نامد و باید بهین منوال بداند که خداوند باریک و ناعلم در حق
 و صانع خود و مختاری باشد در کردن و نکردن و در هر یک از آنها بار او

درآمد کرب و غصه در این
لاعنین

فی فرماید یا بس که بیک معنی وجود باشد فکون کلاما فاصلا موجود شود
چنانکه فرموده است که انما امرنا الشیء اذا اردنا له ان یفعل
لکه کنی فیکون یعنی این است و خبر اینست که امر از برای
خلف به خبری در وقتی که اراده نام مختلف آن را بسبب تفاوت
معنی است که می فرماید ما رواه که موجود و مخلوق باشد پس بیانا نام هر
و مخلوق شود و اینها که مذکور شد تمام است صفات و توفیق خداوند
و تجار و هر صاحب صنعتی نفس خود و در صنعت خود می نماید
خداوند تبارک و تعالی و قادر بر جمیع البصیر و لطیف و حی و قاهر
و مبرر و کار خیر است و در صف بودن خود و ارباب صفات و در تجار
و هر صاحب صنعتی اظهار فرموده و آنها را دلیل و آیه بر خود دان
و مشکوٰۃ طالع نمودن این صفات از اقرار داده و تاج سنی نص انما انشا
فی الافاق و فی انفسهم حتی یبلیین لکن الحق
یرحمهم پس کلان کردار و معجزه آنست که علی و اکبر آنها را نیز
من محو نفس و فساد عین بر تخیل فرموده است
بعد از آنکه می پرسند می فهمد که اگر کسی غیبا و شریک صنعت او را

خالدا از این نیست که با او محسوس است همه و اعانت او شریک نیست
 آن عاجز و ضعیف خدای سبحان و این صورت میداند که خود مصالح
 و بخار و شیشه و زین و غیره که او بخار و مصالح فرستاده و هم بر است
 و با او بخار و مصالح تمام است و شریک موافق با او نیست و این
 صورت آن شریک است که آن شریک است که خود او آن است و
 قرار داده است مثل آن است که آن شریک است که آن شریک است و آن
 و غیره و آن شریک است که آن شریک است که آن شریک است و آن
 و خود را می آن است که آن شریک است که آن شریک است که آن شریک
 است که آن شریک است که آن شریک است که آن شریک است که آن شریک
 که در دست نیست و آن شریک است که آن شریک است که آن شریک
 و این احتمال است که آن شریک است که آن شریک است که آن شریک
 خداوند و آن شریک است که آن شریک است که آن شریک است که آن شریک
 شریک است و آن شریک است که آن شریک است که آن شریک است که آن شریک
 می تواند بر آن است که آن شریک است که آن شریک است که آن شریک
 فرموده است که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

یعنی

یعنی اگر که بود و در صنعت نه این آسمان است بر مخلوقات و مصالح
 خدای و دیگر غیر از خداوند است و این آسمان و زمین و آسمان بود
 نمی آید و فاسد و مسموم می بودند و این یعنی شریک است
 و آن تمام مصالح است و آن شریک است که آن شریک است که آن شریک
 می آید و می آید و خداوند خود را بدلیل می آید و در خود بخار است
 مشفوع به معصیت کمال و حلال و مجاز و مبرا از آن
 تقاضا و غیره می آید و می آید و می آید و می آید و می آید و می آید
هُوَ اللَّهُ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ الْأَمَلُّ لِلْمُؤْمِنِينَ
الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ
عَمَّا يُشْرِكُونَ بعد از آن بخار می آید و می آید و می آید و می آید
 به شریک است که صنعت است مخلوقات و او خالق آن است
 و آن که آن را می آید و می آید و می آید و می آید و می آید و می آید
 و آن شریک است که آن شریک است که آن شریک است که آن شریک
 او را بکنند و این را نباید با او در مقام شریک می آید و می آید و می آید
 و شریک است که آن شریک است که آن شریک است که آن شریک

و بروج و خواص آیه سوره و زینها للناظرین
در شان آن فرموده و بسبقت آنها در زمین کلمات و آیهها
و آنچه و آنچه از آثار و نباتات و حیوانات و عناصر
و مکرر معادن و منتهیات آنها که لا بعد و لا محصی است خلق
فرموده است ان فی خلق السموات و الارض
و احداث الليل و النهار و الفلك
الذي یجری فی البحر مما ینفع الناس ما
انزل الله من السماء من ماء فاحیی به
الارض بعد موتها و انت فیها من کل
دابة و تصرف الزیاح و السحاب للشیخ
بین السماء و الارض لایات لقوم یعقلون
و اما آیات نفسی این دفع است بلی آن آثاری که در شان
در باب صنایع است و مذکور نموده شد یکی دیگر است
که از یک خطره منی شخص انسان بحدین لطیف و ظریفی با سبب و بصرو
جوارح و اعضا و جوارح ظاهره و مدارک باطنیه و حیوانیه که

بی

۱۲۶
می بینی مبدء خلق فرموده و بعد از بیان خلقت او فرموده
که فما اراک الله احسن الخالقین بعد از آن فرموده
که اولکم یشکر یریک یعنی که آیا حاجت
بنامدن آیات می باشد و کافیست وجود و ظهور پروردگار
تو که بر همه چیز و بر ماسوی خود شایسته و بهمین می باشد بعد از آن
فرموده است که الا انکم فی محراب یعنی که آیا پیشتر ندیده
در شک از طافات نمودن و دیدن پروردگار خود می باشد و در
و شایسته و حاجت او آیات بعد فرموده است
الا انکم یسئلونکم عنکم یعنی که آیا پیشتر ندیده
و یقین که خداوند به هر چیز و ماسوی خود و بکل خاطر دارد و با
می باشد و حال وقت حجاب است و کشف است خلتی
مالی لا اری غیر شاعر فلا منه الذم
و منی القصاید اجل علما ان الشیخ
کثیر و لکن سیف الذمه الیوم و لحد
مدعی بسیار بی اندرین صفت و لیکت زیر کاف دانند

سیر از نو پس در خاکی زمین به حال بوی سفیدی غشی بگرفت
 و نیت نماید از بهر حال از بهر سر من الحمد لله رب العالمین
اللهم احبنا و احبنا اليك و خولیک المصطفی و اولادنا خلیفک فلیک لکل
 انیک من الانبیاء و المرسلین و احبنا و احبنا
 للمؤمنین و المؤمنات و المومنین و المومنات
 الله علی محمد و آل محمد الطاهرین امان یمان العالمین
 تاریخ ختم و ختم تمام در آخر بوم است روز آخر از ماه ^{۱۳۴۰} شمس
 هزار و دویست و چهل و شش الهجری و نوبه علی بن ابی طالب من صلوة
 و سلام و التوجه و خوانده نام این کتاب من اوله آخره خصوصاً تمهید
 آخر آن مغز حق کلام بود و لهذا ما در تاریخ ختم و ختم تمام
 مغز حق کلام اتفاق افتاد و ما لغز گفت من را و حجاب به مغز
 حق کلام آمد ختم و الحمد لله رب العالمین ^{نیت الکتاب}
 بعون الملک الوهاب علی فیصل خلق الله محمد کریم این هر جرم ملاک
 غفر الله ما و ستمو بهما فی ظهر بوم چنین است و غفرین بخرم
 الحرام ^{۱۳۴۰}



کبریا این جهان بود و در آن
 دیده که از بس روزگار
 در هر آنان نه نام میکند
 اوستا رشتن میکند
 کبریا این جهان بود و در آن
 غریب و غریب و غریب
 معتبر به هر روز
 با خدایت غمزه صد کند
 کردن هر روز در هر روز
 تا نیت سر را بر سر کند

از آنکه صلوات الله علیه
 عافیه الله علیه
 مغز حق کلام اتفاق افتاد
 با لغز گفت من را و حجاب به مغز
 حق کلام آمد ختم و الحمد لله رب العالمین
 بعون الملک الوهاب علی فیصل خلق الله محمد کریم این هر جرم ملاک
 غفر الله ما و ستمو بهما فی ظهر بوم چنین است و غفرین بخرم
 الحرام

در این روز
 ختم کلام



